

زن

شماره ۱۵ و ۱۶



Ketabton.com

رئیس دولت و صدراعظم گفتند : در پهلوی تعلیم و تحصیل داشتن تربیه و هدف ملی یک امر ضروری است

ښاغلی محمد داود رئیس دولت و -
صدر اعظم بتاريخ ۵ سرطان خطاب به فارغان
ششمین دوره پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار
گفتند :

عمران و پیشرفت عمو می یک کشور چر
از طریق وحدت ملی، وحدت فکر و وحدت
عمل میسر شده نمی تواند .

ښاغلی رئیس دولت و صدراعظم
ساعت ۴ بعد از ظهر فارغ التحصیلان امسال
پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار را در قصر
ریاست جمهوری پذیرفتند .

ښاغلی محمد داود رئیس دولت
و صدراعظم ضمن اظہار احوال و
دکتران جوان گفتند، مسروریم از اینکه امروز

باعده دیگر از جوانان وطن پرست و منور
کشور از نزدیک صحبت می نمایم .

ښاغلی رئیس دولت علاوه بر پذیرفتن
بکشور به تحصیل علم و دانش نیاز مندی
میرم دارد ولی در پهلوی تعلیم و تحصیل
داشتن تربیه و هدف ملی یک امر ضروری
است چه هیچ ملتی نمی تواند بدون داشتن
هدف ارمان های خود را برساند .

ملت از جوانان تحصیل کرده کشور آرزو
ماورجسم امید دارد و رسیدن به این هدف
از طریق اتحاد عمل و خدمت گزاری صادقانه
جوانان بر آورده شده می تواند .

ښاغلی محمد داود ضمن اشاره به -
نابسامانی های نظام گذشته گفتند بر ای

تحول یک جا مہبوسوی دیمو کراسی و ا قعی
و تامین عدالت اجتماعی همت عالی و عزم
راسخ و احساسات وطن پرستانه بکاراست
و بدون شک اعمار و پیشرفت یک کشور به
حرف میسر شده نمی تواند بلکه درین راه
عمل و ایثار بکار است چه دنیای امروز دنیای
عمل و کار است .

متاسفانه وطن ما هنوز هم از کاروان
تمدن بدور مانده و برای نیل به این کاروان
وظیفه فرد فرد این خاک است تا با ایمان
کامل و عزم خلل ناپذیر و برادر وار بر ای
پیشرفت و سعادت آن مجاهدت نمایند .

اعتدای کشور وظیفه یک فرد، یک گروه
و یا یک جمعیت محدود نیست بلکه همه افراد
کشور مخصوصاً جوانان تعلیم یافته و منور
وظیفه سنگینی در برآورده شدن این امر به



ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه با دکتران جوان پوهنځی طب پوهنتون ننگرهار در قصر ریاست جمهوری
صحبت می نمایند .

رئیس دولت و صدراعظم حکم اعدام شش نفر را عفو کردند

این سه نفر یک مدت ۲۲ سال حبس را در
محبس عمو می کابل سپری نموده اند .
ښاغلی ابلاغ افزود عبدا لقیوم و لید
سلطان محمد ساکن ارغندا پ کند هارمحکوم
به اعدام که ۱۵ سال حبس را در محبس

کابل سپری نموده به حبس دوام و شیر حسین
ولد صاحب الدین ساکن کتر هاو عبدالرزاق
ولد جمعه گل به بیست سال محکوم -
شدند .

طی اطلاع خبرنگار آژانس با ختر حکم
عفو اعدام این شش نفر ساعت ۵ عصر روز سه شنبه
توسط رئیس کمیته بررسی احوال محبوسین
در حالیکه ښاغلی فضل احمد آمرعمومی محاسب
وزارت داخله حاضر بود به آنها ابلاغ شد .

و سه نفر دیگر آن که اعدام شان مورد عفو
قرار گرفت باید دوره های مختلف حبس را
سپری نمایند .

وی افزود آنها بیکه مورد عفو ښاغلی
رئیس دولت و صدراعظم قرار گرفته اند عبارت
اند از :

میگل ولد بایر آ خند زاده ساکن پاچور
شمس الدین ولد امیر محمد ساکن کابل
و محمد عوض ولد محمد حسین ساکن هزاره

جرائم مختلف از طرف محاکم ثلاثه محکوم
به اعدام شده بودند و حکم محکمه در وقت
آن بالای آنها تطبیق نشده بوده و عفو -
رهبر انقلاب ما قرار گرفتند .

رئیس کمیته احوال بررسی محبوسین
گفت از جمله شش نفر مذکور سه نفر آن

که دوره های مختلف حبس را در محبس
کابل سپری نموده اند از حبس رها شدند

ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
شش نفری را که قبلاً محکوم به اعدام شده
بودند و حکم محکمه در مورد آن بالای آنها
نافذ نشده بود مورد عفو قرار دادند .

ښاغلی عنایت الله ابلاغ عضو شو رای
عالی قضا و رئیس کمیته بررسی احوال -
محبوسین روز سه شنبه گفت شش نفری که به اتهام

رئیس دولت و صدراعظم اعتمادنامه سفیر

سر یلانکار اپذیر فتند



ریاست عمومی دفتر ریاست جمهوری اطلاع داد که بناغلی جستن سربو اردین سفیر کبیر غیرمقیم سربیلانکا در افغانستان ساعت یازده قبل از ظهر روز دوم سرطان اعتمادنامه اش را به بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم مطابق مراسم معمول در قصر ریاست جمهوری تقدیم کرد.

درین موقع بناغلی عبدالصمد غوث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بود.

مختصر سوانح بناغلی سربو اردین - سفیر کبیر غیرمقیم سربیلانکا در افغانستان بناغلی سربو اردین بنار یخ ۷ فیبروری ۱۹۱۶ تو لشدیده است.

تحصیلات: سنت تو ماس کالج واندا کالج.

بناغلی سربو اردین در امور وزارت و صادرات اشتغال داشته در سال ۱۹۴۶ مدیر موسس جتاه موسس مقرر و در ایا میکهمندی این امور بود موافقتا به های مربوط به ساختن فابریکه های برق کلمبو، پروژه کمال هوا، بند مسکلیا، نساجی و ایوان کودا و نساجی توهیر یا را با موسسات بین المللی مذاکره وعقد کرد.

بناغلی سربو اردین همچنان یکی از مدیران و موسس شرکت و تلهای سیلون و شرکت بیمه کلمبو میباشد.

موصوف در مورد های مختلف مثل مورد تنظیم تولیدات صنعتی خدمت نموده و عضو اتاق تجارت مالی سیلون میباشد.

بناغلی سربو اردین در سال ۱۹۷۰ به حیث کمشنر سربو لانکا درآستر ایا مقرر و متعاقبا بحیث کمشنر در هندوستان مقرر گردیده است.

بناغلی سربو اردین متاهل بوده دارای دو فرزند میباشد.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه بناغلی جستن سربو اردین سفیر کبیر غیرمقیم سربیلانکا را پذیرفتند.

دولت انقلابی ما تاحدی امکان جلو صعود قیوم را توانسته است بگیرد

باآنکه درین اواخر بحران پولی و انرژی قیوم اجناس را بصورت غیر عادی در جهان بلند برده است دولت انقلابی ما در حصول امکانات مالی واداری خود توانسته است تا حد امکان جلو صعود غیر عادی قیوم اموال طرف ضرورت عامه را در کشور بگیرد.

چنانچه در مرحله اول مواد نفتی شکر، روغن نباتی خوراکی، منسوجات نخی و کتان و کاغذ درین حصه مورد نظر حکومت قرار گرفته است.

این مطالب رایك منبع وزارت تجارت روز ۲۸ سرطان در جواب سوال خبرنگار باختر پیرامون صعود قیوم در جهان و تاثیر آن در کشور ما اظهار داشت.

منبع گفت واقعا حوادث اخیر دنیا تاثیر ناگواران سبب گردید تا بحران پولی و انرژی را بوجود آورد این عوامل وسیله مهم و انکار ناپذیری برای بلند رفتن نرخ تمام وسایل و ما محتاج زندگی مردمان دنیا اعم از مواد خوراکی البسه و استیلاکی تزئینی

اولی قرار میدهد.

منبع گفت هدف از این سیاست بهبود زندگی اکثریت مردمان کشور ماست که دارای عاید کم و یا ثابت میباشد.

منبع افزود بنابر بحران پولی و انرژی قیوم اجناس بصورت غیر عادی در جهان صعود نموده اما دولت جمهوری در حدود امکانات مالی واداری خود توانسته است تا حدی جلو صعود غیرعادی قیوم اموال طرف ضرورت عامه را بگیرد که از آنجمله اقلام مانند مواد نفتی، شکر، روغن نباتی، خوراکی، منسوجات نخی و کتان کاغذ در مرحله اول مورد نظر حکومت قرار گرفت.

منبع علاوه کرد مواد نفتی در فعالیت اقتصادی کشور ماهمیت زیادی دارد و افزایش در قیمت آن باعث بلند رفتن مصارف انتقال اموال و اشخاص خواهد شد.

منبع افزود دولت جمهوری با وجود بحران انرژی و بلند رفتن قیمت نفت خام در ساحه بین المللی و بادرک اهمیت این ماده قیمت آنرا ثابت نگه داشته و با قبول ضرر مالی هنگفت آن در کشور از صعود قیوم تمام اجناس و مخصوصا محصولات زراعتی و غله باب جلوگیری نمود.

منبع یاد آورد شکر ماده دیگر است که مورد ضرورت روزمره مردمان کشور میباشد و اکثریت نفوس کشور بنابر محدود بودن عایدات شان شکر را بعوض مواد غذایی گران قیمت روزانه مصرف میکنند.

از اینرو قیمت شکر اگر بحال طبیعی اش گذاشته میشد یقینا قیمت آن بیش از صد فیصد افزایش می یافت و در نتیجه وضع اقتصادی اکثریت مردم کم عاید کشور متاثر میگردد.

منبع گفت قیمت شکر در ایران به هم خوردن موازنه تولید و مصرف و بحران انرژی بصورت غیر عادی صعود نمود با در نظر گرفتن اهمیت حیاتی این ماده حکومت تصمیم گرفت تا قیمت آن تغییر نیافته بلکه به قیمت ثابت از طرف دولت به مردم عرضه گردد و ضروری که از این ناحیه دولت متقبل شده است یک مبلغ هنگفت میرسد.

منبع گفت روغن نباتی نیز ماده ایست که خوراک اکثریت را تشکیل میدهد و قیمت آن نیز در اثر عوامل متذکره در دنیا صد درصد صعود نمود.

از آنجا که احتیاجات ما از تولیدات داخلی مرفوع نمیرسد و سالانه در حدود ۱۰ الی ۱۲ هزار تن وارد مینماییم دولت باتدابیر خاص تجارتی مالی واداری توانست تاحدی قیمت آنرا استقرار بخشد، قیمت روغن به مقدار یکسال قبل صد فیصد در خارج بالا رفت اما در داخل کشور حدود افزایش آن از سی فیصد بالاتر نرفت البته اینهم بوسیله کمک موثر دولت جمهوری میباشد که محصول روغن آنرا معاف نموده و در پهلوی آن در حدود بیشتر از سه مرتبه امسال توانسته است تولید روغن

رئیس دولت و صدراعظم اعتمادنامه سفیر جمهوری کوریا را پذیرفتند

ریاست عمومی دفتر ریاست جمهوری اطلاع داد که بنیادلی جان هیون پاک سفیر کبیر غیر محیم جمهوری کوریا در افغانستان ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز سه شنبه اعتمادنامه اش



بنیادلی رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه سفیر کبیر غیر محیم جمهوری کوریا را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند.

راه بنیادلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم مطابق مراسم معمول در قصر ریاست جمهوری تقدیم نمود.

درین موقع بنیادلی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری و بنیادلی عبدالصمد غوث مدبر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بودند.

خلع سوانح بنیادلی جان هیون پاک: بنیادلی جان بنام یخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷ تولدشده است.

تحصیلات خود را درجه ام. ا. ای. در علوم اجتماعی در یو هتو ن میسوری آمریکا به پایان رسانده است.

بنیادلی موصوف سه بار به حجت عفو شورای ملی کوریا انتخاب گردیده است و همچنان عضو شورای موسسان جمهوری کوریا بود.

امور بت ها: رئیس و ناشر روز نامه یوسان دلی

نیوز: رئیس و ناشر روز نامه کیونگ کیونگ سیول.

معاون پرو فیسور علوم سیاسی یو هتو ن دانگ.

معین وزارت صحنه و امور اجتماعی وزیر ترانسپورت.

سفیر در جمهوری ترکیه و در عین زمان سفیر غیر محیم کشورش در عربستان سعودی واردن.

واژ فیروری سال ۱۹۷۴ بانظر فیه صفحه ۴

قانون سرمایه گذاری خصوصی و تعرفه جدید گمرکات نافذ گردید

همچنان اساس تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت و صدراعظم تعرفه جدید گمرکات که با در نظر گرفتن ایجابات عصر و حجم روز افزون تجارت ملی و بین المللی از طرف وزارت مالیه طرح تصویب شده است نافذ گردید.

بناسی از خط مشی دولت انقلابی با تطبیق تعرفه جدید گمرکات تزیینه - انکشاف متوازن صنایع ملی و تشویق و حمایت آن مساعد میگردد و برای رفیع نیاز ملتی های اولیه اکثریت مردم به منظور تامین عدالت اجتماعی تسهیلات لازم در زمینه توريد اموال ضروری و حیاتی کشور فراهم میشود.

در تعرفه جدید گمرکات که حاوی بیست باب و یکصد و پانزده فصل میباشد برای دو هزار و ششصد و پنجاه قلم اموال وارداتی و صادراتی ۱۲۰۹ کوه وضع شده است.

قانون سرمایه گذاری خصوصی داخلی و خار جی بالا یجه منضمه آن پس از تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری بنیادلی رئیس دولت و صدراعظم در شش ماهه هشتم مورخه ۳۰ جوزا ۱۳۵۳ جریده رسمی نشر و نافذ گردید.

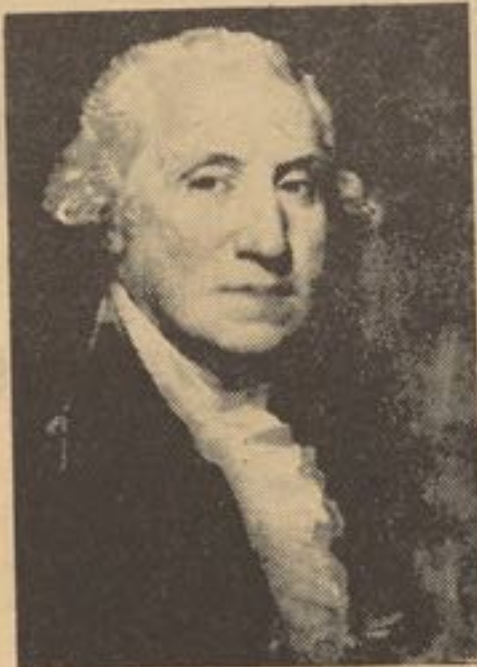
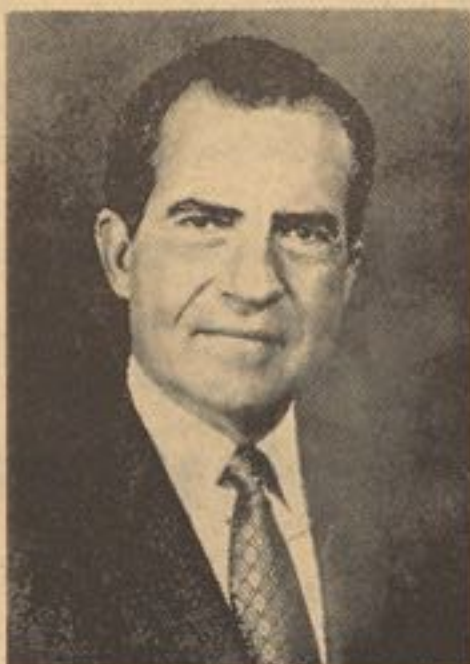
منظور از این قانون که شامل بیست و سه ماده و یک لایحه منضمه است تشویق حمایت رهبری و کنترول سرمایه گذاری های خصوصی در ایجاد توسعه صنایع و تامین انسجام و همکاری لازم بین سرمایه های دولتی و سرمایه های خصوصی جهت ترقی عم آ هنگی و انکشاف متعادل اقتصاد ملی میباشد.

مطابق جزء يك ماده ۲۳ بانفاذ این قانون قانون سرمایه گذاری خصوصی داخلی و خار جی اول حوت سال ۱۳۴۵ ملغی - شتاخته میشود.

تلگرام تبریکیه به واشنگتن مخابره گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف بنیادلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز آزادی آیالات متحده امریکا عنوانی بنیادلی ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا و واشنگتن مخابره شده است.

کرده اند.



جودج واشنگتن اولین رئیس جمهور امریکا ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا

به ۱۲۷ خانواده

۱۲۷۰ جریب زمین دیگر در وادی هلمند توزیع گردید

بعد از توزیع زمین یکن از مستحقان از اراده خیر و اندیشانه دولت جمهوری مبنی به توزیع زمین به کوچی های بی زمین ابراز سپاسگذاری نموده موافقت بیشتر دولت جمهوری را تحت رهبری بنیادلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم از خداوند است دعا نمود.

همچنان این زمین ها پنجاه دهنه پخته و اساسی داشته و ۳۹ کیلو متر سرک ۳۹ کیلو متر زابر در جوار زمین ها احداث و جفر گردیده است.

بناسی خط مشی دولت انقلابی روز ۳ سرطان یکپزار و دو صد و هفتاد جریب زمین دیگر در وادی هلمند وار غنڈا ب به یکصد بیست و هفت خانواده مستحق توزیع گردید.

یک منبع ولایت هلمند گفت مجموع زمین هایکه طی پنج روز اخیر به کوچی های بی زمین توزیع گردیده به ۶۲۳۰ - جریب زمین میرسد که به ۶۲۳ خانواده تعلق

در کمیسیون مشترک همکاری افغانستان و هند

به يك پروگرام وسيع و طويل المدت موافقت بعمل آمد

ازخدا تيكه متخصصين هندی درافغانستان انجام داده اند اظهار امتنان نمود اين حيات همچنان از امكانات تربیوی كه برای پرسونل افغانی در هند فراهم گردید است رضایت نمود.

جلسه سوم کمیسیون مشترك موافقه کرد تا يك تعداد دیگر متخصصین هند به صورت طويل المدت وقصير المدت به افغانستان اعزام گردند و در موسسات مختلف هندی مثل صحت، معادن، انكشاف محل، تدریس، ابتدايي و اداره بلدی برای پرسونل بیشتر افغان موقع تحصیل فراهم گردد.

۶- کمیسیون مشترك همچنان از ازدیاد تماس های متقابل و همکاری در ساحت مختلف دیگر مثل معارف، مطبوعات و کلتور اظهار رضایت نمود.

۷- وزیر معادن و صنایع افغانستان امتنان خودو هیات خویش را از پذیرایی و مهمان نوازی جانب هند اظهار نمود.

۸- کمیسیون مشترك فیصله کرد كه جلسه آینده آن در تاریخی كه برای هر دو جانب متناسب باشد در سال ۱۹۷۰ در کابل دایر گردد.

غیر منسلک در الجزایر بگرمی ستود. جانبین همکاری نزدیکی را كه بین هیات های شان در همه اجتماعات بین المللی موجود است ارزیابی مثبت کردند.

جانبین پشتیبانی خود را از نهضت های آزادی خواهی مردمان تحت تسلط همه مناطق جهان مجدداً تأیید کردند ایشان پشتیبانی خود را از مردم قیصرمان ویتنام بیان نموده و موافقه نمودند كه باید به مردم ویتنام موفع داده شود تا آینده خود را بدون مداخله خارجی خود تعیین نمایند.

جانبین پشتیبانی خود را از دایعه حق ملت برادر عرب علیه تجاوز بار دیگر تأیید نموده و موافقه کردند كه حل و فصل نهایی مسئله شرق میانه باید بر اساس تخلیه همه سرزمین های عرب و اعاده حقوق و حقه مردم فلسطینی صورت بگیرد.

هنگام مطالعه او ضاع نیم قاره جانبین اظهار نظر کردند كه سیاست مقابل و خه و مت مغایر رفاه و ترقی مردم این منطقه می باشد، معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان از سرهمی كه حكومت بنگله دیش تحت قیادت شیخ مجیب الرحمن صدراعظم آنكشور در امر عادی ساختن اوضاع و تحكیم يك صلح دوامدار و هما هنگی روابط در نیم قاره گرفته است بگرمی تقدیر نمود.

جانبین اظهار عقیده کردند كه توسعه پایگا های بحری و هوایی جزایر در دیگو گارسیا واقع در بحر هند مخالف مفكوره تشكيل يك حوزه صلح درین بحر و تصمیم نامه های مجمع عمومی ملل متحد می باشد جانبین موافقه کردند كه به مساعی خود جهت رویكار آوردن يك حوزه صلح در بحر هند ادامه بدهند.

معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان تشكرات و امتنان خود را نسبت به پذیرایی و مهمان نوازی برادرانه و گرمی كه حكومت مردم بنگله دیش از وی و هیات معیتی اش بعمل آورده اند اظهار نمود.

معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان از وزیر امور خارجه بنگله دیش دعوت نمود تا از افغانستان بازدید بعمل آورد این دعوت با كمال تشكر پذیرفته شد.

اعلامیه مطبوعاتی كه در ختم سومین جلسه كمیسیون مشترك همکاری افغانستان و هند صادر شده است.

وبرق، صنعت، صحت، معادن و پلاننگاری و معارف را دربر میگیرد.

هند به افغانستان در رشته انستیتو صحت اطفال، پارک صنعتی و پروژه ها، دستگا های كوچك برق آبی و پروگرام تنبغات زراعتی افغانستان كمك دوا مدار و روز افزون خواهد کرد.

كمك در ساحت های جدید تا سیس انستیتو، تنبغات زراعتی فارم لبنیات خدمات مشورتی و نظارتی مربوط به پروژه هرپرود و سروی بند خواجه علی و توسعه انستیتو صحت طفل کابل را بجهت مرکز تربیه و شعبات تنبغات عالی در افغانستان احتوا خواهد کرد.

۱۰- هیات افغانستان در کمیسیون مشترك

انسلاک میباید مورد مطالعه قرار دادند. هر دو جانب نزدیکی نظریات خود را راجع به مسائل همکاری بین المللی مخصوصاً در مورد ندا بیریکه باید بمنظور از دیاده همکاری بین کشور های غیر منسلک در حال انكشاف و پیشرفت سریع اقتصادی جهان در حال انكشاف اتخاذ گردد بار دیگر تأیید کردند.

۱۱- کمیسیون مشترك پیش رفتی را كه در راه تطبیق توصیه آن بعمل آمده بود مورد مطالعه قرار داده و از سویه عالی تطبیق این توصیه ها ابراز رضایت نمودند.

کمیسیون همچنان پروژها و پیش نهادات مربوط به تطبیق آینده توصیه ها را مطالعه کرده و بریک پروگرام وسيع و طويل المدت موافقت نمود.

این پروگرام ساحت های زراعت آبیاری

۱- در اثر دعوت سر دار سو ارن سنگه وزیر امور خارجه هند پوهاند عبدالمقیوم وزیر معادن و صنایع جمهوری افغانستان بتاريخ ۲۰ جون ۱۹۷۴ برای باز دید رسمی وارد هند شد.

وزیر مذکور ریاست هیات های خویش را در جلسات کمیسیون مشترك اقتصادی افغانستان و هند به عهده داشتند كه از ۲۰ تا ۲۴ جون ۱۹۷۴ صورت گرفت. جلسات مقدماتی مامورین عالی رتبه دو حكومت از تاریخ ۱۷ جون ۱۹۷۴ آغاز شده بود.

۲- وزیر معادن و صنایع افغانستان هنگام باز دید خود از هند با میرمن اندرا گاندی صدرا عظم، شبا علی فخر الدین علی احمد وزیر مواد خوراكه و ذراعت، شبا علی شوپرا مانیا وزیر انكشاف صنعتی، شبا علی ك، دمالاوی یاو وزیر فولاد و معادن، دكتور كران سنگه وزیر صحت و رهنمای خان نواده، شبا علی بارو و وزیر امور نفتی و مسوود كیمیاوی و شبا علی ك، س پنت وزیر آبیاری و برق هند ملاقات بعمل آورد. اگر ات و مباحثات کمیسیون مشترك در يك فضای دوستی و تفاهم صورت گرفت كه

و پروگرام های آینده همکاری بین کشورهای شانرا كه از جمله، موسسین نهضت عدم

اولین قرارداد تجارتي بين افغانستان و

بنگله دیش به امضاء رسید

وزیر تجارت خارجی بنگله دیش باعضاء

رسید. هنگام وداع معین سیاسی درمیدان هوایی داکه دكتور كمال حسین وزیر امور خارجه معین وزارت خارجه، رئیس تشریفات اتوزارت شارژ دافیر و اعضای سفارت جمهوری افغانستان در داکه وعده از اراکین وزارت خارجه بنگله دیش حاضر بودند.

اعلامیه مشترك آتی در ختم سفر رسمی و دوستانه شبا علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان به بنگله دیش شب ۱۱ سرطان نشر گردیده است.

مردم افغانستان از پیکار آزادی بنگله دیش و پناه و تسلیاتی كه مردم دوست افغانستان برای ملیون بنگالی فراهم آورده بودند اظهار کرد.

جانبین بر امكانات توسعه تجارت و علاقیت تجارتي بین دو کشور مذاکرات عمومی بعمل آوردند و موافقه شدند كه برای تأمین این هدف هیات های اقتصادی و تجارتي بین دو کشور مبادله شود، يك موافقتنامه تجارتي بین وزیر تجارت بنگله دیش شبا علی مشتاق احمد و معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان امضاء شد.

مذاکرات ابتدایی درباره ضرورت تاسیس روابط هوایی ملکی بین دو کشور صورت گرفت و موافقه بعمل آمد كه يك هیات هوایی ملکی بنگله دیش بمنظور مذاکره و عقد موافقتنامه خدمات هوایی با افغانستان مسافرت کند. هنگام تبادل نظر روی وضع عمومی بین المللی جانبین یکبار دیگر پابندی مشترك خود را به اصول عدم انسلاک و همزیستی مساومت آمیز تأیید نمودند.

وزیر امور خارجه بنگله دیش نقش هیات افغانستان را در کنفرانس سران کشور های

اعلامیه مشترك

حكومت جمهوری افغانستان را از زعامت فعال شبا علی شیخ مجیب الرحمن صدراعظم بنگله دیش ابراز نمود، دكتور كمال حسین وزیر امور خارجه بنگله دیش احساسات احترام و تقدیری را كه حكومت و مردم بنگله دیش برای زعامت مترقی شبا علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم افغانستان دارند بیان کرد.

مذاکرات بین شبا علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان و دكتور كمال حسین وزیر خارجه بنگله دیش در يك فضای صمیمیت كامل بعمل آمده و همه موضوعات مورد علاقه دو کشور را در بر گرفت این مذاکرات شباعت كامل نظریات دوطرف را روی مسائل مورد علاقه آنها وضع عمومی بین المللی مخصوصاً اوضاع منطقه نشان داد.

جانبین انكشاف قابل توجه و جامع همکاری نزدیک و تفاهم بین کشور های شانرا ارزیابی مثبت نمودند.

وزیر امور خارجه بنگله دیش امتنان و تقدیر گرمی از پشتیبانی با ارزش حكومت و

شبا علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و هیات معیتی وی بعد از يك مسافرت رسمی و دوستانه به بنگله دیش ساعت سه و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر ۱۰ سرطان بکابل باز گشت و در میدان هوایی از طرف شبا علی محمد اكبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری اراکین وزارت امور خارجه، سفیر کیر بنگله دیش و شارژ دافیر سفارت هند در کابل پذیرائی گردید.

ضمین ملاقات با شیخ مجیب الرحمن صدراعظم بنگله دیش شبا علی موصوف هیات افغانی را با گرمی صمیمانه پذیرفتند احساسات برادرانه و صمیمانه خویش را به شبا علی رئیس دولت

در اثر دعوت شبا علی دكتور كمال حسین وزیر امور خارجه بنگله دیش شبا علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه جمهوری افغانستان از تاریخ ۸ تا ۱۱ سرطان امسال از بنگله دیش باز دید رسمی بعمل آورد. درین مسافرت شبا علی محمد یحیی معروفی معاون مدیریت ملل متحد و روابط بین المللی وزارت خارجه و شبا علی محمد عظیم مدیر تجارت خارجی وزارت تجارت با معین سیاسی افغانستان همراه بودند.

هنگام این بازدید شبا علی وحید عبدالله با شبا علی محمد عبدالله رئیس جمهور بنگله دیش ملاقات نمود.

وی همچنان با شیخ مجیب الرحمن صدراعظم آنكشور ملاقات نموده و پیام حاوی تمیلات دوستانه و برادرانه درانه شبا علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان را به وی تقدیم کرد.

شبا علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان با دكتور كمال حسین وزیر امور خارجه بنگله دیش مذاکرات رسمی بعمل آورد.

شبا علی وحید عبدالله تقدیر با حرارت شماره ۱۵ و ۱۶

سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در کابل روز ملی آنکشور را تجلیل کرد



دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی روز آزادی ایالات متحده امریکا را به
سفیر کبرای آنکشور تبریک میگوید.

حاصلات پخته امسال ۵۰ فیصد افزایش خواهد یافت

کابل ۱۰ سرطان «ب»:

جوی انتظار می رود که حاصلات پخته امسال نسبت به سال ۱۳۵۲ در حدود پنجاه فیصد افزایش یابد.

منبع افزود ولایت تغار، کندز، بقلان، بلخ، سمنگان، فاریاب، جوزجان، بادغیس، هرات، فراه، هلمند، و کندهار در کشت پخته سهم گرفته اند.

مدیریت عمومی اطلاعات وزارت زراعت و آبیاری گفت تولیدات پخته خام در سال ۱۳۵۲ به مقایسه سال ۱۳۵۱ بیشتر از شصت فیصد بالا رفته است.

توقع می رود امسال در تولید پخته خام به مقایسه ۱۳۵۱ بیشتر از صد فیصد افزایش بعمل آید.

منبع افزود بلند رفتن تولید پخته در کشور نه تنها مواد خام بیشتر را برای صنایع نساجی، چوبپرس، تیل کشی، روغن سازی، صابون سازی و تولید کتاجاره همچنان زمینه مساعد را برای جذب قوای بیشتر بشری نظر به تکالیف بود زراعت پخته آماده می سازد بلکه افزایش عواید اسعاری کشور از طریق صادرات پخته معلول نیز تأثیر قابل ملاحظه را در بیلانس تجارت خارجی کشور حایز می باشد.

ساحه تحت کشت پخته در کشور نظر به سال گذشته پنجاه فیصد افزایش یافته است. یک منبع ریاست عمومی ترویج وزارت زراعت و آبیاری گفت با اساس خط مشی دولت انقلابی بمنظور حمایه و تشویق زارعین پخته کسار کشور از اوایل سال جاری قیمت خرید پخته از زارعین در حدود نژده فیصد افزوده گردیده است.

منبع افزود تسهیلات لازمه از قبیل تهیه و توزیع تخم اصلاح شده پخته، کود کیمیایی، ادویه ضد آفات و امراض پخته، توسعه امور ترویجی و تحقیقات زراعتی در ساحه پخته کاری فراهم گردیده که این اقدامات سبب ازدیاد بیشتر از پنجاه فیصد ساحه تحت کشت پخته نظر به سال گذشته گردیده است.

منبع علاوه کرد تا اواخر ماه جوزای امسال بیشتر از شصت هزار جریب زمین تحت زرع پخته قرار گرفته است در حالیکه در سال گذشته در حدود سه صد و هفتاد و پنج هزار جریب زمین پخته کشت گردیده بود که از آن یک صد و هشت هزار تن پخته خام استحصال گردیده است.

منبع گفت در صورت مساعدت او شراع

بقیه صفحه ۳

دولت انقلابی ما...

۷۵ فیصد تنزیل داده شد. باید گفت که در مارکیت های جهان نه تنها قیمت کاغذ افزایش فوق العاده نموده بلکه قلت شدیدی از مدرک آن محسوس است. توريد کاغذ از کشور های خارج با عطف موافقتنامه های تجارتي و تدابیر دیگر تحت اجرا است و یقیناً با تخفیف محصول گهر گی از تولید قیمت فاحش جلوگیری واستقرار نسبی به میان خواهد آمد.

اقدام دیگر طرف ضرورت اولی از قبیل صابون گوگرد جای و امثال آن نیز مورد توجه جدی مقامات مربوط دولتی قرار دارد و برای عرضه مقدار کافی با قیمت مناسب جدوجهد لازمه دارد خریداری یک مقدار صابون برای ریاست عمومی اوراق و عرضه آن با قیمت ثابت توسط این موسسه نمونه از اقدامات دولت در زمینه میباشد.

بصورت عمومی سیاست دولت در حصه استقرار قیمت اجناس دیگر وارداتی آنست تا تعادلی بین تحولات قیمت های جهان و قیمت داخلی برقرار سازد و بی موجب قیمت ها در داخل کشور بالا نشود و این قبول جبران خساره ها برای دولت جمهوری بیشتر از یک هزار ملیون افغانی میباشد آنانیکه به عقل سلیم فکر میکنند و بدیده باز می نگردند همیشه این اقدامات مورد قضاوت عادلانه اوشان قرار گرفته و شرا فتمندانه قضاوت میکنند.

خط مشی دولت جمهوری در همچو موارد خدمت به اکثریت مردم را وظیفه اساسی ارگان های حکومتی میدانند درین مرحله با ملاحظه امکانات مالی و اداری تدابیر فوق الذکر را که در حیات اکثریت مردمان کشور تأثیر مثبت دارد عملی نموده و جزء وظایف ملی خود می شمارند.

قیمت يك تعداد اجناس طرف ضرورت دومی و یا حتی بادر نظر گرفتن سوبه حیات عمومی مردم تجملی پنداشته میشود خواهی نخواهی در اثر بحرانات بین المللی تا اندازه ای صعود نموده است و مینماید که باید از طرف مسئولین آن که يك فیصدی محدود نفوس کشور ما را تشکیل میدهد تحمل گردد و یقیناً اشخاصیکه به اموال تجملی سرو کار دارند نیز مطلع اند که قیمت هادر آنکشور هابه چه حد بالا رفته است که با قیمت های فعلی ما قابل مقایسه نیست ولی بهر حال مراقبت قیمت از وظایف جدی مقامات مربوطه حکومت جمهوری بوده و نخواهد گذاشت که بی موجب قیمت ها صعود نماید.

نیاتی را بداخل کشور افزایش دهد و قیمت آنرا با قبول خساره هنگفت و با مقایسه قیمت های دنیایی مثل سال گذشته حفظ نمایند و هم به ناسی از سیاست تجارت رهبری شده مقامات مسوول سعی نمودند با توريد روغن از خارج و بوسیله افزایش در عرضه قیمت آن استقرار مزید یابد، چنانچه فعلاً در نتیجه این اقدامات در فراوانی روغن و تنزیل نرخ آن نظر بیچند ماه قبل تحول قابل ملاحظه یسی رونما شده است.

منبع علاوه کرد منسوجات نفی و سندی غیر تجملی طرف ضرورت اهالی با وجود قیمت آن که در جهان در ظرف سال اخیر دو تا سه چند بالا رفت ولی باز هم در کشور ما آنچه از لابریکات داخلی بدست می آید علی الرغم مشکلات مالی ثابت نگه داشته شد، چون تولیدات داخلی احتیاجات مارا تکافو نمیدارد برای واردات بیشتر منسوجات تدابیر لازمه از طرف دولت جمهوری گرفته شده و تخفیف علی الترتیب ۵۰ و ۲۵ فیصد در محصول وارداتی منسوجات نفی و سندی غیر تجملی از اقدامات مهم دولت است، از جانب دیگر دولت متوجه تولیدات بیشتر داخلی گردیده و خوشبختانه توانست در حدود ۱۱،۶۲ فیصد در تولیدات داخل افزایش بعمل آورد و باز هم با تناسب نرخ جهانی و قبول خسارات زیاد - اجازه نداد تا نرخ اموال تولیدی داخلی بلند تر شود.

همچنان توريد بیشتر منسوجات از طریق قرار دادهای تجارتي و دیگر راهها در نظر گرفته شد چنانچه بملاحظه مسئولات احصائی واردات آن درین اواخر افزایش یافته و یقین است که با ثابت نگه داشتن نرخ منسوجات داخلی واستقرار نرخ منسوجات توريدی مشکلی ایجاد نگردد.

اگر همو طنان گرامی شش ماه قبل مشکلات بی اندازه مردم را مقابل بسوزن صحن سفید در بازار ها بغاطر داشته باشند تصدیق مینمایند که این اقدامات از نتیجه کار موثر کار کنان اداری بود باینکه قبول خساره از این مدرک قلم درشت را تشکیل میدهد.

کاغذ ماده مهمی در رفع ضروریات معنوی و مادی کشور مامیباشد که تا حال در داخل تولید نگردیده بلکه کاملاً از خارج وارد میشود و برای آنکه در عرضه و قیمت آن به مقایسه تحولات دنیا تغییر فاحش رخ ندهد مورد توجه حکومت قرار گرفت و در محصول وارداتی آن

ایالات متحده ۷۵ میلیون دالر به افغانستان قرضه میدهد

کابل (ب) ۹ سرطان : حکومت ایالات متحده امریکا هفت - اعشاریه پنج میلیون دالر به مقصد تهو یل مصارف اسعاری انتقال بر ق کجکی به شهر لشکرگاه و کندهار به افغانستان قرضه میدهد. موافقت نامه مربوط به این قرضه قبل از ظهر دیروز بشا غلی علی احمد خرم وزیر پلان بنمایند می از حکومت افغانستان و بشا غلی تپو دور ایلپو ت سفیر کبرای امریکا در کابل از جانب کشور ش امضا نمودند.

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامداریک ملت میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

درد فتر مدیر

همان طوریکه خوانندگان نهایت عزیز مجله ژوندون اطلاع دارند ، ژوندون برای حل و راه یابی مشکلات و پرابلم هائیکه در بسیار از فامیل های ما وجود دارد در حدود ده میزمدور وایر نمود که پیرامون موضوعات مختلف فامیلی صحبت های شد و پیشنهادات و نظریاتی هم عرضه کردند . که به نظر ما بسیاری از این نظریات مقبول و صاحب هم است . زیرا تلاش ما این بود تا اشتراک کنندگان (میزمدور در خدمت خانواده ها) اشخاص خبره و صاحب نظری باشند تا با نظریات و پیشنهادات ایشان بتوانیم معضلات فامیلی را که یک گوشه بزرگ از اجتماع است از میان برداریم و تا حد اقل رهنمایی درین مورد کرده باشیم .

یازدهمین دور میزمدور مامربوط به مشکلات محیطی بود که در عرضه وسیع تر مباحثه و مصاحبه در آن صورت گرفت و میزمدور ژوندون از محدوده خانواده برآمداین دور میزمدور در اطراف مشکلات شهر و بناروالی و طرق حل این مشکلات بود که اشتراک کنندگان میزمدور اتفاقا داتی در امور شهری نموده و نظریاتی برای صفایی و بهبود وضع شهر در حدود امکان مالی و شرایط موجود بناروالی ارائه کردند در دوازدهمین دور میزمدور نوبت از مسئولان بناروالی بود که پیرامون سؤالات و پیشنهادات شهریان که در میزمدور اشتراک ورزیده بودند ، صحبت میکردند . ولی مصروفیت های زیاد بناروالی و کار های متداوم عاجل که قبل از جشن بیست شش سرطان بر سر ای بناروالی پیش شد ، ما نتوانستیم میزمدور را در زمینه مسایل شهری دنبال کنیم . به همین ترتیب مراجع و موسسات دیگر نیز با گرفتاری های که داشتند ، نتوانستند در میزمدور ژوندون اشتراک ورزند .

خوانندگان گرامی مجله ژوندون از اینکه چند دور از میزمدور ژوندون به تعویق افتاد بر ما خواهند بخشید . البته مجله ژوندون پس از سپری شدن اولین سالگرد فرخنده جمهوریّت دوباره بحث های مختلف اجتماعی و پرابلم های محیطی را با در نظر داشت شرایط موجود دنبال خواهد کرد و به علت یابی مشکلات و وجستجوی راه ها و وسایل حل این مشکلات خواهد پرداخت .



شماره ۱۶۱۵ شنبه ۱۵ سرطان برابر ۱۶ جمادی الثانی مطابق با ۶ جولای ۱۹۷۴

اتحاد فکر و عمل

بناعلی محمد داود رئیس و لت و صدر اعظم خطاب به فارغان پوهنخی طب پوهنتون ننگرهار گفتند :

«عمران و پیشرفت عمومی یک کشور جز از طریق وحدت ملی ، وحدت فکر و وحدت عمل میسر شده نمی تواند.»

افغانستان بحیث کشور یک تازه در شهر اهی ترقی و عمران گام نهاده است ، نیاز مبرمی به کار و فعالیت تمام افراد و وطنپرست ، بخصوص جوانان روشنفکر و تحصیل کرده دارد . برای تحقق بخشیدن آرمانهای ملی و مردمی و برای نیل به هدف از همه اولتر اتحاد نظر تمام افراد یک کشور ضروری است تا در پرتو وحدت فکر و نظر ، وحدت عمل ایجاد گردد و در طریق پیشرفت و اعتلای کشور گامهای استوار و تزلزل ناپذیر برداشته شود .

برای ایجاد اتحاد نظر شناخت درست و درک واقعیت های اجتماعی که در جامعه وجود دارد اهمیت زیاد دارد با درک این واقعیت ها است که وظیفه و مسئولیت تمام کسانی که احساس وطن دوستی در آنها موجود است ، روشن میشود و با یک تصمیم راسخ در راه انکشاف و ترقی کشور تلاش میکنند .

از میان برداشتن مشکلات و دشواری های گوناگونیکه فعلا بان مواجه هستیم وجستجوی راه بهتر که این مشکلات هرچه زودتر زوده شود ، وسایلیکه ما را به هدف برساند ، فقط از طریق تلاش و اتحاد و همبستگی میسر خواهد بود برای تفهیم مشکلات و درد های اجتماعی اصل تبلیغ و تفاهم به منظور گسترش اتحاد نظر و وظیفه است حیاتی که در تقویت آن با یست پیوسته کوشا باشیم .

جوانان تحصیل کرده ای که تازه دوره تعلیمی را به اتمام رسانیده اند و در عمل داخل فعالیت میشوند مسئولیت بس گرانی بدوش دارند که عبارت از کار و خدمت صادقانه به هموطنش است . آنها از همان روز های نخست باید مسئولیت های را که در برابر اجتماع و مردم خود دارند تعیین نمایند تا راه شان روشن گردد هدفمند بودن و تلاش ورزیدن از خصلت مردمان آگاه است که حس وطن دوستی در خود شان عجین است و نوع دوستی از خصلت انسانی او منشا میگیرد . چنین انسانی با اراده است و مصمم .



ع، هبا

آزادی

اساسی آن برائیم بوضاحت در میابیم که یگانه مبداء و سر چشمه آزادی ها و بطور خاص، یگانه منشأ آزادی فکر و عقیده، همانا دستورات جهانی و انسانی آئین اسلام و اساسات بشری است که متون عمده این دین را تشکیل میدهد.

اسلام بانسان آزادی میدهد ولی این آزادی را در شکل بی بند و بار و لجام گسیختگی اش نمی پذیرد و حدودی برای آن مقرر مینماید و مزایایی تعیین میکند، برای مثال، قلم را تا آنجا آزادی میدهد که نویسنده مصالح اجتماعی را در نظر گرفته و آنچه می نویسد مستلزم اجرای فضیلت و اخلاق خواننده شود و در داخل حفظ امنیت و تامین حقوق و کرامت بشری صورت گیرد و بر هیچ نویسنده حق نمیدهد تا هر چه دلش خواست بنام آزادی بیان و عقیده بروی کاغذ بریزد و يك مشت کلمات و مطالبی را که اثری سودمند و اجتماعی در آن سراغ نمیشود تحویل خواننده بدهد.

اسلام قاعده ای کلی و عمومی ای دارد بدینگونه که (تحمل ضرر و تحمیل ضرر در اسلام موجود نیست) یعنی این يك قانون کلی اسلامی است که هیچ فردی از افراد انسان نباید بر دیگری ضرر برساند و یا ضرری را از جانب شخص دیگری بر خویش بپذیرد و ازینرو هر گونه تمایل و طرز العملی را که بر آزادی دیگران مضر و اخلال گر تمام شود نمی پسندد و آنرا خلاف روش های اساسی و فلسفه حیاتی اسلامی و انمود میکند.

این قرآن است که برای استحکام بخشیدن آزادی و تفهیم اهمیت موضوع آزادی عقیده و فکر، انسانها را خاطرنشان میکند که جبر و اکراه در دین اسلام وجود ندارد و هیچ کسی را نباید به اکراه و زور وارد دین اسلام نمود. اکنون اگر نگاه منصفانه در پیرامون ژرف دید اسلام درینباره افکنیم و ارزش جهانی و حیاتی آنرا مورد مذاقه قرار بدهیم، دیگر این قضاوت با ما خواهد بود که اسلام، بلی تنهادرین اسلام است که روح آزادی را با تمام ارزشی ها و متمیزاتش در دنیای بشریت ایجاد کرد و قانونی وضع نمود که تاجیهان باقی و بشریت هستند، همچنان در حمايه آزادی و حریت کار کند و پایه های متین آنرا در قبال حوادث، از تزلزل محفوظ و در امان داشته باشد.

باینگونه نقطه های تاریک، روبرو نمیشویم و بلکه کلیه امور فردی و اجتماعی در نظر اسلام روی پایه های متین علم و دانش استوار است، زیرا همه مکلفیت ها و ارزش های اسلامی بر مبنای آزادی فکر و آزادی علم و دانش است حکام یافته و آنچه را علم و دانش حقیقی نپذیرد از آن در میگذرد و بطور موجز میتوان ادعا کرد که اسلام یگانه آئینی است در جهان که آزادی بتمام مشخصات و مفاهیم عالی و انسانی اش در سایه آن تبارز و تشکیل مینماید.

این از گفته های دانشمند معروف فرانسه گوستا لوبون است که، «آزادی فکری و عقیدوی که امروز در میان ملل شایع و عام گردیده، اگر در جستجو و شناخت منبع اصلی و

دین مسیح (ع) می آمیختند و آنرا در افکار مردم جامیدادند.

هرگاه دانشمندان در نوع اجتماعات نظر علمی ای را خاصه در پیرامون کاینات ابراز میداشتند، از آنجائیکه پدیده های علمی همواره در برابر خرافات و مظاهر غیر واقعی آن، جهت وجبهه امعین و مشخصی دارد، بر ضد این دانشمندان قیام آغاز می یافت و هرگونه شکنجه و فشار، درباره ایشان روا داشته میشد که ممکن نیست تمام فجایع و عملیات ضد انسانی را که درین مورد صورت گرفته طی يك مقاله و دو مقاله گذارش داد.

اما بالمقابل وقتی سری بتاریخ اسلام میزنیم در تمام ادوار و مراحل دعوت های اسلامی و مبارزات آن،

عبدلرحیم (عینی)

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت مصعب بن عمیر (رض)

میداد و زندگانی بی بند و بار جوانان قریش را بظلمت و تاریکی تشبیه نموده میگفت. من بعبادت خدایی علاقه دارم که کاینات را آفریده و دین او را حضرت محمد (ص) معرفی کرده است حضرت مصعب (رض) با مهاجرین نخستین بحیثه هجرت نمود سپس در جنگ بدر استراحت و رزید.

وی روزی با ابی اس و لیده حضرت پیغمبر اسلام را دید و گفت من از خداوند خیلی را می میا شم رسول خدا برایش گفت تو جوانی هستی که رغبت در رضای خدا و رسول او حال ظاهری ترا به فقر و فاقی کشانید.

مصعب (رض) با گروه بیعت عقبه اول یکجا گردیده به شرب هجر کرد و سپس بمکه باز گشت.

پیغمبر اسلام وی را بعد از عقبه دوم جهت تعلیم و فرائد قرآن به مدینه فرستاد و او در آنجا بمردم تعلیمات دینی را می آموخت. بقیه در صفحه ۵۶

این شخصیت برانده اسلام می نامد مصعب بن عمیر فریض عدوی معروف بوده از اصحاب جلیل القدر رسول خدا و فضلاء شان بحساب می آید متانت و ثبات وی در راه قبول و نشر دین بین اسلام در صفحات تاریخ اسلام بخط پر جسته درج گردیده است.

مصعب بن عمیر (رض) قبل از اسلام اور دین در زمره خانواده های ثروتمند محسوب گردید و از نعمت دنیا و سیرت نیکو بهره کافی داشت زما نیکه به دین اسلام گرایید علاقه خود را از دارایی قطع نموده همه را یکسو گذاشت و معش به رضا و عشق خدا و پیغمبرش به دین اسلام مشرف شد و از فرط زهد و تقوی پوست بدنش مانند پوست مار ریخت.

وی خلاف سایر جوانان قریش به دارقلم بن ارقم یعنی جاییکه پیغمبر اسلام جهت نشر اسلام اجتماع می کردند می آمد و به نصایح و گفتار پیغمبر اسلام گوش

آزادی و داشتن حق خود ارادیت، صفتی است مثل ماهیت واقعی و اصلی انسان و آنجا که عقاب آزادی و حریت، شهیر سعادت آفرین خود را نکسترد و طنین آزادی در سراسر زندگانی ملی و مفاهیم واقعی بشری، بخش نکرد بدون تردید، دیگر مفهوم و ارزشی در آن زندگی موجود نخواهد بود.

انسان از نگاه فلسفه واقعی اسلامی موجودی است که با داشتن امتیاز آزادی بدینیا آمده و در تمام ادوار زندگی اش این امتیاز با او همراه بوده و آزادی جزء معنای انسانیت است، زیرا اسلام در آغاز بانسان آزادی و اختیار و اراده میدهد و سپس مسئولیت ها و تکالیفی را در مسیر حیات بردوش او میگذارد و هر نوع مسئولیتی را بیرون از چوکات آزادی بی مورد و غیر عادلانه و انمود میسازد.

واقعا بزرگی و عظمت این نگاه عالی اسلام زمانی روشنتر و براننده تر جلب نظر میکند که بدانیم ترقی و پیشرفت های شکفت آور امروز محصول و پدیده ای از همین آزادی ها و داشتن حق ارا دیت و حق آرا ده و تصمیم است.

در تاریخ بابرخی از حالات و اوضاع اجتماعی انسانها بر میخوریم که در آن بشر در عالمی از بدبختی ها و ناگواری هادست و پا میزد، یگانه دلیل و علت آن بوده که انسانها در آن روزگار، اصلا از مزایای زندگی انسانی خبری نداشتند باین معنی که علم و دانش مجال تبارز نداشت و برای دانشمندان آزادی ارائه نظرات علمی داده نمیشد، چنانچه در اروپا حتی در چند قرن قبل، اربابان کلیسا يك مشت خرافات و مطالب دور از حقیقت را با تعالیم حقیقی و اساسی

سومین بازدید و مذاکرات برژنیف و نکسن.

مذاکرات خود را با برژنیف دوام داد. و درین مذاکرات طرفین روی بعضی از مسایل مربوط به سلاح ذروی به موافقه رسیدند که عبارت است از محدود ساختن مرمی های ذروی ضد با لستیک که سلاح دفاعی است - محدود ساختن آزما یشهای ذروی زیر زمینی و محدود نمودن ذخایر ذروی.

بعقیده مبصرین موضوع مهمی که بانیستی روی آن موافقه صورت میگرفت عبارت بود از راکت های بین القاروی و مرمی های دارای چند سر گلوله ذروی که سلاح تعرضی میباشد و در یک وقت هر سر گلوله آن جهت خاصی را اختیار کرده و ساحة وسیعی را به تباهی و خرابی می کشاند.

اما طوریکه گفته شده است درین زمینه چند مشکل موجود است یکی اینکه اتحاد شوروی از نظر داشتن راکت های بین القاروی نسبت به ایالات متحده امریکا مقدم تر است و دیگر اینکه ایالات متحده امریکا با داشتن راکت های دارای چند سر گلوله نسبت به امریکا قدامت دارد البته اتحاد شوروی و سایل و زمینه هایی قبلا در اختیار دارد که از ناحیه مرمی های دارای چند سر گلوله هم نسبت امریکا سبقیت جوید و در نتیجه در زمینه سلاح اتومی ستر اثریک به کدام موافقه نرسیده اند.

بهر حال مسافرت نکسن به اتحاد شوروی و مذاکرات وی با لیونید برژنیف از یک طرف دینانت بین شرق و غرب را مجدداً تحکیم مزید بخشید از جانبی هم بدون شک در راه تفاهم بین دو قدرت بزرگ تأثیر بسزائی وارد آورده است. چنانچه لیونید برژنیف خود هنگام اعلام موافقتنامه مربوط به تحدید

تغییرات قابل ملاحظه ای در جهات مختلف روابط دو کشور ایجاد شده است. بطور مثال با امضای موافقتنامه راجع به جلوگیری از جنگ ذروی زمینه آنرا مساعید ساختند که هر دو جانب با روح آرامتر در مرا حل سایر مسایل ذات الیینی و مسائل جهانی بپردازند.

در مسافرت امسال - سران شوروی و امریکا طی دو روز اول مذاکرات خود در مسکو علاوه بر آنکه در مورد مسایل مهم سلاح ذروی مذاکراتی انجام دادند یک سلسله موافقتنامه هایی را در مورد: مورد - صحنی - خانه سازی - مسایل محیطی باهم امضاء کردند چنانچه در پرو گرام صحنی امسال مسایل تحقیق راجع به قلب مصنوعی شامل

خارجی امریکا بر اعراب بی تألیس نبوده است. بنابا این موافقتنامه ای که نکسن از مسافرت خود در شرق میانه بدست آورده است باز هم موفق بهتری برای خود احرار کرده است. صرف نظر ازین مسایل از نقش ملاقاتها و دیدو باز دید های سران کشور ها مخصوصاً کشور هایی باین سویه در حل مسایل جهانی و حل معضلات بین خود شان به هیچ وجه نمیتوان انکار کرد.

مذاکرات برژنیف و نکسن طی سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ اگر نتوانست سبب ایجاد موافقتنامه هایی در مسایل مهم دو کشور روی سلاح ذروی و س - ستر اتیز یک دروی به کدام نتیجه قاطعی برسد حداقل راه را

بررسی مسایل روز

میباشد.

نکسن و برژنیف برای دو روز دیگر مذاکرات خود را در یالتا انجام دادند - در آنجا بطور عموم هر دو جانب مذاکرات مطول و مشکلی را روی محدود ساختن سلاح ذروی انجام داده اند. در حالیکه در ختم مسافرت نکسن به یالتاوی خود عازم منسک شد تا به کشته گان و قربانیان قوای نازی در جنگ دوم جهان احترام بگذارد.

وزری خارجه دو کشور بسوی فراهم ساختن زمینه مذاکرات مزید دو رهبر به مسکو عزیمت کردند و آنجا به مذاکرات پرداختند.

نکسن بعد از بازدید از منسک بتاریخ اول جولای به مسکو باز گشت و بروز دوم جولای مجدداً

برای آن باز نمود که درین زمینه کار ها آغاز شود و مذاکرات و مطالعاتی صورت بگیرد تا آنکه احیاناً زمینه حل و فصل کلی آن میسر گردد. در ملاقاتها و مذاکرات دو سال گذشته نکسن و برژنیف بر استحکام مزید بین شرق و غرب تأثیر مثبت و بارز وارد کرده اند - همچنان در نتیجه این باز دید ها زمینه مبادلات تجارتي مساعد گردید چنانچه پیمان تجارت بین اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۷۳ به یک اعشاریه چهار بلیون دالر رسیده است که به تناسب یک سال گذشته آن دو چند میباشد.

هر دو کشور در نتیجه این دیدو بازدید ها زمینه های مبادلات علمی و همکاری قضائی را مساعد ساختند. مختصر اینکه طی دو سال گذشته

ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا برای ملاقات و مذاکره با لیونید برژنیف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونسست اتحاد شوروی برای یک مسافرت رسمی بتاریخ ۲۷ ماه جون وارد مسکو شد. این سومین سال پیهم است که رهبران دو کشور بزرگ جهان باهم ملاقات نموده و روی مسایل مربوط به مذاکرات می پردازند و نکسن خود این دیدو باز دید ها را یکنوع دیدو بازدید عنعنوی خوانده است. مسافرت نکسن در اتحاد شوروی بتاریخ چهار شنبه سوم جولای خاتمه پذیرفت.

مسافرت نکسن به اتحاد شوروی هنگامی آغاز یافت که یک روز قبل از آن سران کشور های عضو پیمان ناتو در بریسل اجتماع نموده و موافقتنامه جدید آن پیمان روی تجدید اساس سهای پیمان مذکور را امضاء کردند که این امر در حقیقت نکسن را با موقف نسبتاً مطمئن تری مبنی بر پیمان ناتو در برابر برژنیف قرار میدهند چه قبلاً در پیمان ناتو چه مقدار بر ایجاد هم افکشی و در همی بین اعضای پیمان جریان داشت - اینکه امضای اصول جدید ناتو چه مقدار بر ایجاد هم افکشی بین اعضای ناتو میشود این موضوع را بجایش میگذاریم.

همچنان مسافرت نکسن به دنبال سفر تاریخی وی در شرق میانه صورت میگیرد - که بدون شک این موضوع هم در مذاکرات نکسن و برژنیف بی تأثیر نخواهد بود چه در حالیکه قبلاً اعراب ایالات متحده امریکا را تنها همکار نزدیک اسرائیل فکر میکردند در مسافرت شرق میانه خویش موضوع همکاری های بین امریکا و اعراب نیز مطرح شد و در بعضی جا ها قسماً سو تفاهات رفع گردید. و از همه گذشته فعالیت های صلح کیسنجر و زیس

سرزمین بیقرار

روز یکشنبه، عید «ایستر» سال ۱۹۱۶
مراجعه دفتر مرکزی پست در (دبلین)،
توسط دسته یی از مردان مسلح کلاه
پونفیلد و لباس خاصی به تن داشتند، اخلاص
شدند. اعضای این دسته مراجعه را از
دفتر پست بیرون کشیدند و پنجره ها را
شکستند.

در همین روز دسته دیگری از مردان
مسلح در (سنت استیفن گرین) پایگاه
ی بنا کردند. دسته دیگری به (دبلین کاسل)
حمله بردند و دسته های دیگر در بخشهای
دیگری مواضعی به دست آوردند. بدین
صورت، جمهوری سال ۱۹۱۶ در آیرلند
تأسیس شد.

دسته های انقلابی با وجود کار بسرد
انگیز ترین تاکتیکهای جنگهای گوریلا یی
شهری، وضعیت نوین را نتوانستند
نگه داشت و قیام در هم شکست.

واکنش آنی توده های آیرلند در برابر
این رویداد شگفتی و حیرت بود.
رهبران این انقلاب ناگهان دستگیر شدند
و یکی پس از دیگری توسط محکمه نظامی

به اعدام محکوم گشتند و تیر باران شدند
از جمله، (جیمز کونولی)، در حالی که
زخمهای بسیاری بر داشته بود، در همان
دفتر مرکزی پست تیر باران شد.
وضع مردم آیرلند ناگهان دگر گونه
گشت و شور شیان در نظر آنان به قهرمانان
بزرگ مبدل شدند. این دگر گونی معنای
مهم سیاسی داشت:

مردم به جمهوری روی آوردند.
شاید ظاهراً چنین به نظر آید که گشته
شدن رهبران قیام همدردی مردم را نسبت
به قیام جلب کرده بود. در واقع، گشته
شدن این عناصر انگیزه پیدایی رویداد های
شش سال آینده بود.

لیبرالهای انگلیس بر پایه و عده های
یک انون یا ملیون آیرلند همست بودند.
این وعده تنها روی کاغذ وجود داشت. در
انتخابات سال ۱۹۱۰ حکومت لیبرالها ناتوان
شد و آنان ناگزیر گشتند قانون دیگری را
از پارلمان بگذرانند. این قانون در طبقه
مسلط بریتانیا شعاعی به وجود آورد.
ولی همچنانکه پیش از این دیده شده
بود، این انشعاب در خاک آیرلند تیار ز
کرد.

لیبرالها، به رهبری (لاید جیورج)،
استرا تیزی پیچیده یی را انکشاف داده
بودند. بر مبنای این استرا تیزی سه

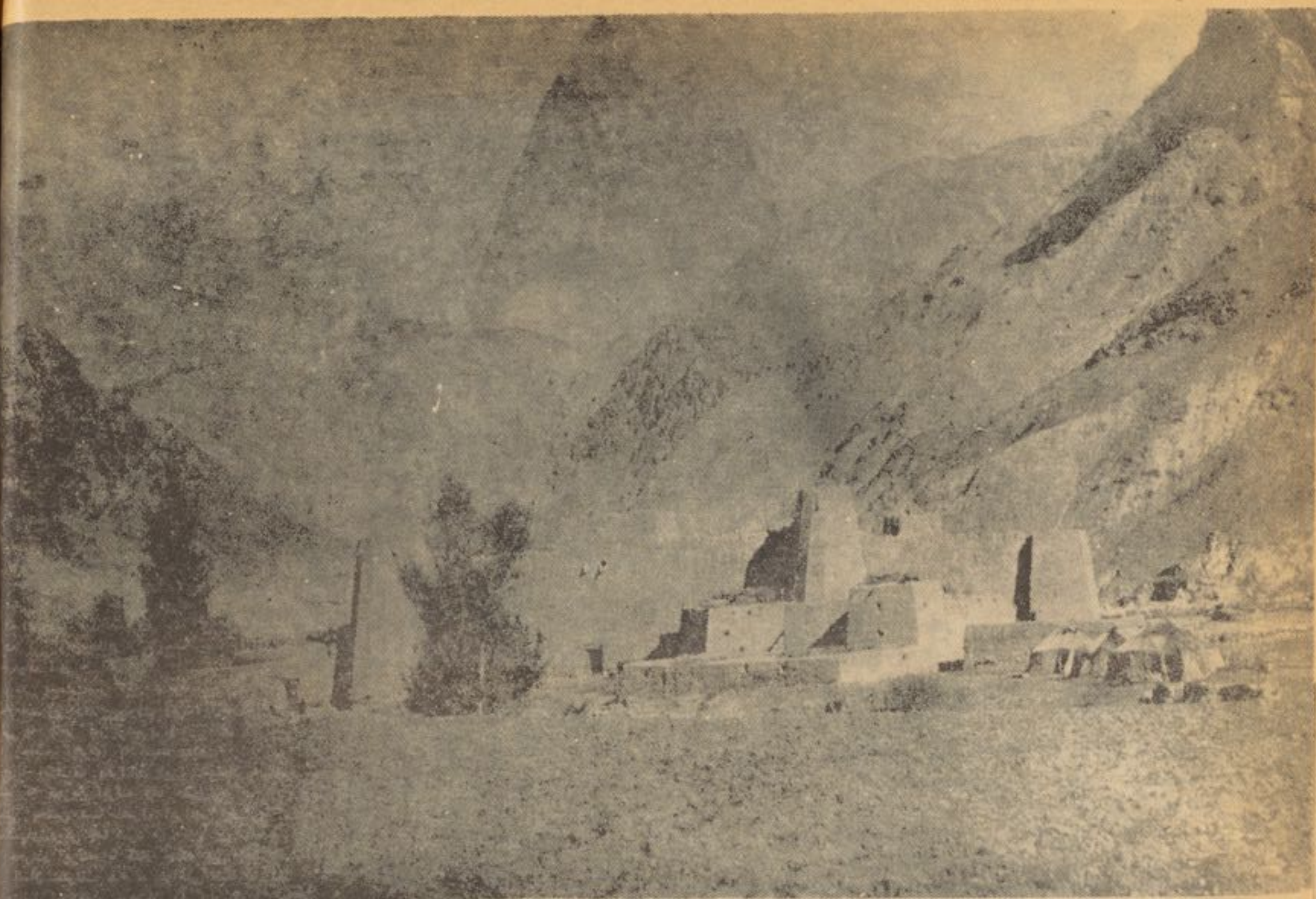
ناسیو نالیستهای بورژوا در آیرلند امتیازاتی
داده میشد. (لاید جیورج) از حمایت
ناسیو نالیستهای آیرلند برای در هم کوبیدن
رقبای نش در درون طبقه مسلط بریتانیا
استفاده میکرد. رقیبان (لاید جیورج)
مجلس سنا را در دست داشتند و (لاید
جیورج) برای درهم کوبیدن آنان لایحه یی
را از مجلس عوام گذرانید.

محافظه کاران سخت در اضطراب افتادند
آنان وضعیت گشته را ترجیح میدادند و
میترسیدند که مبادا کارگران بریتانیا
توده های آیرلند دست به دست هم بدهند
و قیام متحدانه یی را به راه اندازند. با
مطرح شدن سومین لایحه مربوط به آیرلند
محافظه کاران باشتاب شگفتی انگیزی به
حمله آغاز کردند.

نخستین واکنش در شمال و جنوب
آیرلند این بود که مردم خود شان را برای
تطبیق آن آماده میساختند و در صدد بودند
تا با بهبود یافتن روابط بین بریتانیا و
آیرلند، مسائل طبقاتی را مطرح کنند و
شعار مبارزه خود بسازند. اما در مقابل،
محافظه کاران در (بلغاست) به (لاید
جیورج) ضربت زدند. آنان آشکارا به



«بلغاست» «ولند دیری» ازین صحنه بسیار دیده است درین تصویر سپاهیان چهره بریتانیا در حال فعالیت دیده میشوند.



گزارش: از سلطا نعلی دانشور

وضع گلیم و برگ بافی در ولایت بامیان

ولایت بامیان را با همه مناظر و زیبایی های طبیعی، آثار و ابداعات با عظمت تاریخی اش همه دیده اند. در ولایاتی از کشور عزیز ما همان طور یکبارگی از لحاظ موقعیت جغرافیایی تفاوت و تغییراتی وجود دارد، بعضی تولیدات و فرآورده های محلی بخصوصی نیز از طرف مولدین محلی بصورت بدوی عرضه میشود که از نگاه اهمیت اقتصادی دارای ارزش فراوان است.

ولایت باستانی بامیان که روزگاری روغن زرد آن در بازارهای مرکز بوفور یافت میشد و امروز حتی در خود بامیان بندرت دستیاب میشود تولیدات عنایتی محلی آن که عبارت از یافتن برگ های پشمی گو ناگون گلیم های رنگه و سیاه سپید و بعضی تولیدات دیگری میباشد علاقمندان زیادی دارد. نگارنده این سطور در دوران اقامت خود در بامیان که با مولدین محلی از نزدیک در تماس بوده، طی این گزارش پیرامون بافت گلیم، برگ، گلدوزی و خامکدوزی و غیره روشنی خواهد انداخت و با بعضی از این مولدین صحبت های نیز بعمل آمده است که ذیلا از نظر تان میگذرد.

مردم این ولایت در دو موسم اول سال مصروف زراعت و مالداری، و متباقی ایام سال را اکثرا در بیکاری سپری مینمایند، بیش از نود فیصد زارع و باقی مالدار است. مشغولیت قوای بشری در موسم بهار و تابستان مشخص میباشد، مردان همگی در پی زراعت و کشت و کار، ذخیره محروقات و علوفه برای موسم سرما مینمایند. آنده ای که زارع هستند، مجبورند مواشی هم نگهداری نمایند. علاوه بر آن که از کود حیوانی در کشت و زراعت استفاده مینمایند، از روغن، شیر، پنیر، ماست و قیماق و قروت مایحتاج روز مره خویش را تکافو میکنند و از پشم آن بعد از پشت سر گذاشتن موسم گرما در زمانیکه کشت و کار خود را جمع آوری نمودند، محروقات و علوفه حیوان را ذخیره و تهیه کردند مردان تمام موسم زمستان را در بیکاری بسر میبرند و در واقع ارزش نیروی بازوی توانای شان در طول این ایام بهدر میرود، طبقه انان با اینکه در تمام دوران کشت و کار دوش بدوش مردان در همه امور همکار و یاور است. علاوه بایشیردن امور کارخانوادگی و خانه داری، نگهداری گاو شیری و تهیه علوفه تازه برای آنها رسیدن پشم، یافتن جوارب، دستکش، بنیان پشمی، در اوقات فراغت دوران بهار، در

مؤلدین کسور به هر سو یه و پیمانه ایکه باشند قابل تمجید و در خور تحسین اند



اگر وضع بافت گلیم رنگه ، سیاه ،
سپید و برک بافی در بامیان اصلاح شود
بازار عرضه و تقاضای آن در داخل
مملکت رونق بیشتری خواهد یافت

چرا عده گلیم بافی را حرفه دایمی خود قرار داده نمیتوانند؟

پشم گوسفند منبع اصلی صنعت قالین و گلیم بافی است .

میشود و اول رنگ آمیزی میگردد، به تناب تیرو بیر و وصل شده و بدین اصطلاح محلی (چوغ) میگویند . یعنی وسیله يك خط بافته میشود . گلیم از چوغ یا تار پشمی تناب و بافه بافته میشود .

اصلا گلیم بافی و یا برگ بافی از خورد کدام کارگاه مخصوص ندارد، ذریعه چهار دانه میخ چوبی که در چهار گوشه آن زمین کوبیده میشود تارهای تناب گلیم بدو چوبیکه بر گلیم بدان معین شده ، تناب گلیم دوآنده یا پیچانده میشود و هر دوسر چوب توسط ریسمانهای مستحکم به میخ های چوبی کوبیده شده ، بسته میشود ، تار های تناب فوقانی و تحتانی ذریعه چوب دیگری که بنام (دمکش) یاد میشود ، یکی از دگری طوری گذارنده میشود که با هر پس و پیش (دمکش) تار بافه که بچوب نازکی پیچانده شده و بنام (چاو بیجک) یاد میگردد ، از بین تار های

ایام زمستان موسم خزان اکثریت زنان مناسطی مختلف بامیان به گلیم و برگ بافی بلدیت و اشتغال دارند . در یکی از روز ها که برای تماشای گلیم بافتن رفته بودم و میخواستم در باره طرز بافتن گلیم با ایشان صحبت نمایم ، زن مسنی را یادو دختر جوان که در سایه دیواری مشغول بافتن گلیم رنگه بود توجه ام را جلب مینماید ، نزدیک رفته با دلچسپی خاصی طرز بافتن گلیم را تماشا میکنم ، دختران جوان با حجب و حیای روستایی همچنان مصروف و سرگرم کار خود هستند ولی زن مسن که در واقع مربی و مادر گلیم بافتن جوان میباشد ، با چهره آفتاب سوخته و چروکیده اش در حالیکه لبخند کمرنگی در لبانش ظاهر میشود ، با من احوالپرسی میکند .

او اینکه علاقه ام را پیرامون بافتن گلیم می بیند ، میگوید : «بیش از ده روز است که هر سه ما مشغول بافتن این گلیم رنگه هستیم ولی هنوز هم بنصف آن نرسیده ایم .» میگویم چرا ؟

در حالیکه چشمان بی فروغش را با طرز خاصی بطرفم میدوزد ، میگوید : - بشما معلوم نیست که يك گلیم رنگه خصوصاً که نقشی بافته شود و خط خط بافته نشود بسیار مشکلات

در حالیکه چشمان بی فروغش را با طرز خاصی بطرفم میدوزد ، میگوید : - بشما معلوم نیست که يك گلیم رنگه خصوصاً که نقشی بافته شود و خط خط بافته نشود بسیار مشکلات



صورت میگیرد . قیمت ترین نوع گلیم ، گلیم رنگه ایست که نقشی بافته شده باشد ، درجه دوم گلیم رنگه خط دار و درجه سوم گلیم سیاه و سپید در بازار خریداران زیادی دارد . وقتی از زن مسن گلیم با ف میپرسم که این گلیم رنگه را بچه منظور میبافد ، با آه سردی که در آن يك جهان رنج و تالم نهفته است چنین جواب میدهد :

- یسرم ، تو خبر نداری که روزگار ما با داشتن دو جریب زمین خیلی سخت میگردد . و ما مجبوریم از حاصل همین دو جریب زمین گذاره یکساله خود ، را کنیم اگر هر ساله يك یادو جوره گلیم نبافتیم ، اصلا باید لباس نبوشیم بخاطر همین است که از قیمت فروش همین گلیم هایك يك جوره لباس برای اعضای خانواده خود از تکه های وطنی تهیه میکنیم ، در خانواده ما هشت نفر نان خور است .

از وی سوال میکنم در صورتیکه چنین است ، چرا همیشه گلیم نمیبافید ، زهر خندی میزند و میگوید : - کاشکی میتوانیستیم همیشه گلیم ببافیم ، در این صورت هیچوقت بجیزی احتیاجی پیدا نمیگردیم ، بدست آوردن پشم گوسفند و بز

(وحیده رحمان) صحبت

میکند

وحیده رحمان میگوید:

به من پیشنهاد شد که نقش مادر را
در برابر «امیتاب بچن» بازی کنم
ولی نپذیرفتم



وحیده رحمان با آشو کمار

آخرین بازی که به دیدن (وحیده) مطمئن هستم .
رحمان) رفتم ، دیدم که در باغ خورش در واقع ، پس از شش ماه ، باغ
کار میکند ، در بحال با نوعی اعتماد (وحیده رحمان) با گلنهای بتونی ، بته
گفت : های گلاب ، درختهای پر شکوفه کال
- با تمرین بیشتر ، در کار باغبانی کتوس و سبزه های پیرا سته ، باغ
بهتر میشود ، درین مورد گا - - - - - خرابی بود ، اکنون این باغ مایسه



«وحیده رحمان» در پوز معروفش: معصوم و دخترانه

دلخوشی (وحیده) است .
از فراز دیوار های باغ دریا ، قایق
های ماهیگیران و خورشید در حال
غروب رامیتوان دید . وقتی (وحیده)
به خانه باشد ، هرگز تماشای غروب
آفتاب را از برنده عمارتش ، فراموش
نمیکند . این کار برای او یک
تجربه (زیبا شناسی) است ، من
چندین بار غروب را با او تماشا
کرده ام در اینحالات خود ، ورا هم
زیر نظر داشته ام . درین لحظه هاوی
خاموش و بیحرکت میایستد ، انکار به
فکر عمیق فرو رفته باشد - نسیم
شامگاهی با موعایش بازی میکند .
چشمایش بزرگتر میشود . مثل
اینکه با چشمهای گشادتر مقدار
بیشتری از منظره را میخواهد ببیند
سر انجام آخرین لحظه فرا میرسد
(وحیده) میگوید .
- نا بدید شد !
سپس میخندد :
- تا فردا دیگر دیده نمیشود .
به نظر (وحیده رحمان) غروب
گذشت زمان را به یاد آدم میآورد .
(وحیده) شاعر نیست ، خودش اعتراف
میکند :
- سرودن شعر خوب از دستم بر
نمیآید .
ولی ، دو ستانش میدانند که
(وحیده) ساعتی درازی را در
اتاق خوابش سپری میکند و شعر را
دو میخواند . این دوستان او میدانند
که هر گاه فرصتی دست دهد ،
(وحیده) شعر هایی را با آواز بلند
ژوندون



«وحیده رحمان» با «لنامگیشکر»



«وحیده رحمان» همراه با «پران»

سرایید. همچنان میدانند که پاری، در دل شب بیدار شد و از ارسی اتاقش مهتاب چارده شبیه رادید. برای مهتاب چنان بر او اثر گذاشت که او به هر کس می‌رسد، از مهتاب بگذاشته سخن میگفت و بانفس بوختگی دخترانه قصه میکرد که تاب دزدانه به دیدن او آمده بود. شهبزاده بی که زیبایی خفته را بپوشه بی بیدار ساخته بود.

بار دیگر دوستانش به یار دارند میانۀ تابستان بود. باران به شدت می‌بارید و آذرخش در آسمان آتش افروز وخت. غرش رعد همه جا را لرزانید.

رنج‌حال، (وحیده) به سوی ارسی رسید. ارسی را باز کرد و به تماشای آسمان پرداخت. شگفتی زده بود.

همه چیز خیلی زیبا بود. اینطور نیست؟

من گفتم: - به نظر من هیچ زیبایی نداشت برای اینکه من از رعد و برق خوشم نیاید من پیش گفتم: که هر وقت آواز رعد و برق رامیشنوم، سرم را بر زیر لشت میکنم.

باری مادر سالون او نشسته بودیم من روی قالین دراز کشیدم رویه ریم، تابلو بی که (وحیده رحمان) نشان میداد، برد یوار آویخته بود. (وحیده) جوان، ملایم و مصوم.

عناصر کوچکی در ساختمان شخصیت آرام (وحیده) نقش دارد. آنشب، خانه او عطر (کیکو) که

طر وخواه وی است، شنیده می شد در گوشه بی کتاب (باد های تنگ) افتاده بود گلها در گلدانها جلوه می‌فروختند. (وحیده رحمان) در حالی که پاهایش را زیر ماکسی پوش پنهان کرده روی کوچ افتاده بود، آبی یکی از رنگهای آرمانی دست خنده اش با سر به عقب نهاده، دندانهای سپیدش را نمایان ساخت. باری به کله (دیوانه) افتاد که این دندانهای را... لکیز) بخواند.

تا وقت شب بود هوا اندکی سردی داشت. شب خاموش و آرامی بود. از آن شبها بی که رازها را فشاء می‌سازد و پرده از آرزوهای پنهان بر میدارد. (وحیده) مثل آن که میخواست سخنی خود را

ګریستوف کلمب د تار یخ ډیر لوی کاشف



د پاره لیری . لیری شوی کسان په
ټاپو کښی دننه ۶۲ میله وړاندی خي
اوکله چه راستنیري دغه رپوت ور
کوي . دغه ټاپو دنورو ټاپو گانو په
نسبت ودانه او حاصلخیزه ده . دلیری
اونژدی لویدلو کلیو اوباندو نه
علاوه ، پولوی کلی هم شته چه تقریبا
یوزر تنه او سیدونکی لری . خلک یی
ددغی سیمی دنورو او سیدونکو په
شان لوخ نغړدی ، مگر تر نورو هو-

بنیاد اوزیرک معلومیږی ، ددوی غذا
یوډول ریښه ده ، غنمو ته ورته یو
شی چه (ماین) نومیري ، میده کوی
اوخوری یی ، په دغی ټاپو کښی خلور
بولی نشته ، یوازی یوډول کو چنی
سپی اویو راز سوی شته . هغه وایښه
اودانه چه مونږ یی نن جوار بو لو ، له
هغو ذانو څخه دی چه له امریکي څخه
دنړی نورو برخو ته رسیدلی دی .
د امریکي پخوانی بومیانو هغه (ماین)
بلل اوکرل یی او کرستیف کلمب
لومړنی څوک ؤ چه (ماین) یی دارو پا
دپاره سوغات یووړ او هلته یی د هغه
کرنی ته رواج ورکړ او په مقابل کښی
یی د امریکائی بومیانو دپاره غنم
سوغات یووړ .

کلمبوس چه هری خواته دچین او
جاپان په سرو زرو پسې ګرخی ، د
بومیانو له اشاری څخه گمان کوی
چه (کوبا کابان) یامنځنی کیوبا په
نامه یوه ځای کښی ډیر سره زړشته
اوپه دی تصور چه کوبا کابان دچین
پایتخت دی (دود ریګو واګررسی)
(د دوتو رس) عربی ترجمان په ملګرتیا
دښه نیت دسفیر په عنوان دسوغا-
تونو او ټو لواکمنی الیزابلی دیژند
لیک سره یوځای هلته لیری . مګر
دښه نیت سفیران په منځنی کیوبا
کښی هم د یوی دلی بومیانو سره
مخامخ کیږی . کلمبوس دخپلو ځا-
طراتو په پاتو کښی په دغه باره کی
داسی لیکي . (دښه نیت سفیران درا
ستندیدو په وخت کښی داسی خلک
وینی چه روښانه خراغ یی په لاس

● هغه ما چراغو بنسټونکی چه له
اوقیانوس څخه ونه ویرید ، هند ته
درسیدو په لاره کښی یی نوی خاوره
کشف کړه او داسپانیې دپاره یی ډیره
لویه استعماری خاوره منځ ته
راوستله .

● کلمبوس دخپلی نقشی د عملی
کولو په لاره کښی ډیر ځله له خنډونو
اوموانعو سره مخامخ شو ، خو
هیڅکله یی له خپل عزم اوارادی
څخه لاس وانه خیست او خو کاله
وروسته یی خپله اراده عملی کړه .

کلمبوس په دوو ورځو کښی په
ټوله ټاپو باندی ګرخی اوددغی
ټاپو دبومیانو له اشارو څخه پوهیږی
چه ددغی ټاپو پاتی برخه دلویدښخ
خواته اوږدیری . دی چه دخپل
انتظار په خلاف ځان دسرو زرو کڅوړو
اودچین ، هند اوجاپان ددرملو سره
دمخامخ کیدو په ځای دیو شمیر
لوڅو اولغړو بومیانو سره مخامخ
وینی ، تصمیم نیسی له دغی ټاپو
څخه چه دده په غلط گمان د(سلیپانگو
یا جابان په جنوب کښی پرته ده
دچین اصلی خاوری ته لاړشی . دهم
دغه مقصد دپاره شپږ تنه یو میان
دلارښود په نامه له ځانه سره اخلي
اوداکتوبر ۱۴۹۲ نیټی په ماسپینین
حرکت کوی .

ددغه سمندری سیاحت په ترڅ
کښی ، کلمبوس یو خونوری لو بی
سره څو تنه ماڼو گان ټاپو ته دتګ

واوله یوه وایښه څخه یی لوکی ر
ایستل . دغه عبارت دسموئیل مو-
ریسن په قول ، باید دتنباکو سره
یوتن اروپایی لومړنی مخامخ کیدل
وگڼل شی . ځکه څرنگه چه سفیران
وینی ، څو تنه دتګ په وخت کښی د
ځان سره یوه پانه لری چه په هرځای
کښی هغه دڅراغ په اور رو ښانه
کوی اوهر یو دری یاڅلور ځله هغه
کشوی . د څراغ ساتونکی یوماشومدی
چه تل هغه روښانه ساتی .
په ځینو اثارو کښی لیکل شو -
یدی . (که د تصادف له مخی دکر -
یستف کلمب پیری په پنځلسم
میلادی پیری کښی داوقیانوس ټاپو
گانو ته تهوای تللی ، دنړی په هیڅ
یوه برخه کښی به دتنباکو له وښو
څخه څوک نه خبریده . ۱۴۹۲ کال
داکتوبر په میاشت کښی دلومړی
خل دپاره وچه ولیدل شو بومیانو څو
پیچلی شوی پانی ولکولی ، لوکی یی
ننه ایستل او هغه یی دخپلو یزوله
سوریو څخه دباندی را ایستل . له
دی امله دسگرت اوسیگار څکولو
ناوړه عادت چه نن ورځ نړی ورسره
اخته ده ، دامریکی له بومیانو څخه
پیدا شویدی . داخبره رښتیا ده چه
دامریکی له ډیرو ګټورو سوغا تونو
لکه جوارو او پټاټو څخه نړی وال
برخه وردی ، مګر د هغه ځای له زیان
رسوونکو سوغا تونو څخه هم نړی
بی برخه نه ده چه هغو له جملی
څخه سفلیس اوهمدغه تنباکو دیا-
دونی وږده .

لوازم راغونډ کړ او دنورو په شان د (نینا) بېړۍ ته ولېږد او نو موږی بېړۍ یې خپل سر نوشت ته پسر ښوده .

دېلی ورځې په گېڅ دامریکې په تاریخ کښې لومړنۍ پاڼه راوښتله ځکه چه کلمبوس خپل ملگری را غونډوی او وایی - (ښه پوهیږی چه د (نینا) بېړۍ یوازې نشی کولا چه ټول اسپانیې ته را ستانه کړی زه پوښمیر داوطلبان غواړم چه دلته پاتی شی او یوه کلا جوړه کړی او په کافی اندازه غذایی موادو سره یو کال دلته پاتی شی. زه به دخپل کشف زیری پاچا او ټولواکمنی ته ورسوم او بیاپه دیو مجیز کروان سره ستاسی دبیرته را کسر خولو دباره راشم، داو طلبان دی لاسونه پورته کړی - ټول لاسونه پورته کیري کلمبوس ۳۹ تنه پاکي او (دیکودو- هارنا) ددوی دمشر او سرپرست په حیث دروی. دکلا د جوړښت کارله سبا څخه شروع کیري اولس ورځې دوام کوی. کلمبوس دکلا دبرج دیاسه څو توپونه هم دروی او دکلا نوم (لاناویداد) پرین دی او پاتې شو کسانو ته لار ښوده کوی چه دده (پاتی په ۲۶ مخکښی

لویښو او خټو باندی ولاړ وینی . سمندستی (لاکسا) او څو تنو نورو ته لار ښو دنه کوی چه بېړۍ مخلفی خواته وچلوی، مگر دوی دغی لار - ښودای ته په بی اعتنایی سره په ماگو گانو کښې سپریري او ځانونه دنینا بېړۍ ته رسوی .

بېړۍ دسمندر دختلو او را پر یو تلویه وجه هره شیبه زیاته په خټو باندی کښینی اوله سوری څخه یې هم او په راتلوڅی. کلمبوس دبېړۍ دسیکولو دپاره دهغی لاختلیه کولو امرکوی. د(کوا کانا گاری) سلطان او بومیان یې چه په ساحل کښې را غونډ شوی او په خوا شینې سره دغه صحنه وینی، دمرستی دپاره وردانگی او د(سانتا ماریا) ټول مالونه او مال انجاره دلینا) بېړۍ ته انتقالوی او دغه مرسته په دو هره صداقت او امانت داری سرته رسوی چه کلمبوس لیکي . (حتی دپوت یو بند هم غلا نشو). آمرسترانگ سپری په دغه باره کښې لیکي . (بېړۍ هره شیبه دپوښده او مالو گان هم دنینا بېړۍ ته تښتیدلی و. کلمبوس چه د سانتا ماریا بېړۍ له لاسه وتلسی وگپله، په چټکی سره یې خپلسی نقشی، یاد داشتونه او سمندری

د(کاراکل) په خلیج کښې د(کوا - کانا گاری) پایتخت ته دبېړیودرسیدو مانع گرځی . په نتیجه کښې دشیپې په یو ولسوبجودواړه بېړۍ د(لیموناد) په گوډر کښې دتېرو په څنډه کښې درېږی او دکېڅ په انتظار پاتی کیري مانو گان له دی امله چه بومیانو د تیری شپې په میلمستییا کی دکیون پهوجه بیخوبه دی. ژر وید یږی او کلمبوس هم چه له ۴۸ ساعتوراھیسی یې خوب نه دی کړی دبېړۍ قوماندانی د(سانتاماریاکوزا) نو می ساتو ونکی منصبدر ته سپاری او پخپله دخوب دپاره ځی. مگر (کوزا) چه له دسیلین څخه گټور نه دی اوله پلي خوا خوب ورباندی بری موندلی دی، دبېړۍ واک یووړوکی هلك ته سپاری .

لږه موده وروسته دکړپوکړپ آواز اوریدل کیري . دبېړۍ دسپرلیو دخوب په وخت کښې دسمندر جر- یان سانتا ماریا ورباندی بیایي اوتر اویولاندی دیوی تیری سره یې په کلکه لکوی. په دی ډول چه د بېړۍ لاندنی برخه سوری پیدا کوی او ښکته، خواته ځی. وړوکی هلك چه د خطر احساس یې کړیدی، چیغه وهی. کله چه کلمبوس له خوبه را پاڅیږی، بېړۍ له خلیج څخه په

سمو ټیل موريسن په دغه باره کښې لیکن، (په اروپا کی دسفلین لومړنی نېمه په ۱۴۹۲ کال کښې هغه وخت ولیدل شوه چه فرانسوی لښکر ناپل ته راغلل او پیرته ستانه شول. کلمبوس دغه راز دیوی اندازی دوا گانو په راټولو پیل وکړ تر څو ناپته کړی چه د آسیا شاو خوا ته رسیدلی دی.)

لږه موده وروسته بومیانو د(پایک) ټاپود سرو زرو دکان مرکز معرفي کوی. (مارتین الوانز وپېنزون) چه دغه خبره منی، دسرو زرو دلاس ته راوړلو دپاره پاڅی کیري او د(بیتا) په بېړۍ کښې هغی خواته درو می. کلمبوس زیات خواشیني کیري او وروسته د(سانتا ماریا) او نینا سره دختیځ په کرښه ورباندی ځی اودشیپې په لومړیو وختو کښې د(هاتین) دبندر بېرته رسېږی .

دسناقبر د۲۴ ورځې په گېڅ، (سانتا ماریا) او (نینا) د(اکول) د خلیج په نیت له هایتی څخه روانیږی اومانو گان د(کوا کانا گاری) په دربار کښې چه د کلمبوس په گمان باید دچاپان امپرا طوری، دیسوه شانداره کرسمس دتیرولو په هیله خوبښی کوی . مگر یو سخت تو فان

د.ا.پ.ن له خپرونو څخه
دن جلالی زیاره

اته کلنه کمپوزره

ددی عنوان معنی دانده ده چه گنسی آسیا مینا گیان دانو کالو رایه دی خوا کمپوزونو جوړوی او موسیقی ترتیبوی بلکه لکه څنگه چه په عکس کښې وینی ددغی هنر مندی دژوندونه تراوسه پوری ددور دټولو کلنو شمیر ترانو زیاتوی یعنی آسیا هیناکیان اته کلنه نجلۍ ددور له پلوه نه دهنری ابقی له پلوه!

دشوروی ارمنستان دمرکز ایریوان دښوونځی اته کلنی شاکردی آسیا مینا گیان تراوسه پوری تقریباً دبرش دموسیقی، پیسونه، سوناتونه، نغاوی او سندرې تصنیف کړیدی. ددغی هنر مند نجلۍ دموسیقی استعداد دپروډو وخته پیژندل شوی دی کله چه دداری کلنه وه دیانو په غږولو یې پیل وکړ اوچه خلورکلنه دوه خپل لمړنی هنری اثر چه یو کوچنی دموسیقی پس دی تصنیف کړ.

اوس پیغله آسیا دلمړنی ټوونځی په دوهم ټولگی سبق وایی او دموسیقی په څلورم ټولگی دموسیقی زده کړه پرمخ بیایی. اوپه ټولو مضامینو کښې ممتازه نمره اخلی، ددغی تنکی اوزلمی کمپوزری وروستی آثار یوه پسته موجه سندره اویو آهنگ لرونکی والس دی. چه دښځو دبین المللی ورځې په مناسبت یې خپل مورته اهدا کړی دی .

دارمنستان نامتو کمپوزر گوگونی جیت جان دآسیا مینا گیان په باب داسی عقیده لری چه ددغی نجلۍ دموسیقی استعداد او موفقت دپیر کیدی شی چه په آینده کښې ډیره ستره



نمی اومخ په انکشاف دی. اوکه چیری ددی استعداد په سالمه اوسه توگه انکشاف وکړل او ور وژل شی . موسیقاره شی .

زلزله و عواقب و خیم آن

بهر طرف انتقال می یابد توسط آن سمت حرکت اهتزازات مذکور معین میکند هم چنین مراکز تحقیقاتی زلزله شناسی بین المللی نیز وجود دارد که احصایه های زلزله های را از تمام جهان جمع آوری و بقیه نشرات و بلوتین ها توضیح میکند. نظر باینکه این مراکز مواد بیشتری و، مختلفه ای با ماشین های حسابی سریع در دسترس خویش دارند میتوان که با احصایه های یکساله خویش معلومات چندین ساله را ارایه کرد. لذا معلومات واحصایه های یکساله از طرف این مراکز داده میشود میتوان وضع زلزله رادر سالهای گذشته و آینده قیاس کرد.

در اثر زلزله معروف سان فرانسسکو که در سال یک هزار نهصد و شش وقوع پیوست، طول آن به ۴۳۵ کیلو متر، عمق آن به بیست و یک کیلو متر و عرض آن به چهار متر میرسید.

زلزله شدید یکی در یک هزار هشتصد و نود هفت آسام دیده شد، مرکز آن کوه حاذی و گارو بود که بیست و سه هزار کیلومتر مربع را ویران و عده تلفاتی که از این زلزله در ناحیه مذکور رخ داده بود به یک هزار و پنصد و چهل نفر بالغ میشد. یکی از زلزله هائیکه در سپتمبر یک هزار هشتصد و نود نه واقع الاسکا وقوع پیوست، اهتزازات عمودی آن به ۱۴۵ متر امپلیتود میرسید. همچنین در آمریکا نهای زلزله های اعماق ابحار امواج مد و جزر آب و ویرانیهای فوق العاده زیادی را بوجود میاوردند که بعضی اوقات تا چهل متر ارتفاع بسطح زمین بلند میبایند.

جهت رسته بندی قوه تکان های (۱) تکانهای زلزله ناحیه المدت که ۲۸ می ۱۸۸۷ شروع و تقریباً مدت سه سال دوام کرد به صد ها حادثات دلخراشی را تولید و تباهی را در آن منطقه بوجود آورد.

در آن قوتترین تکانهای زلزله حس میشود. زمانی که زلزله بوقوع می پیوندد در اطراف کانون مواد سخره دایما کنش یافته و خساره مند میشوند و خود ارتعاشات در کانون، علت فرستادن موج تکانهای زلزله میباشد. نظریه قوه عمق تکانها در سطح زمین، تکانهای عمودی که در اثر آن سنگها و عمارات به هوا پرتاب می شوند تکانهای افقی که تمام آبادی ها در اثر حرکت افقی ویران میشوند و همچنین مانند سکتگیهای تکوینی که با مقدار حرکات تولید میگردد نیز به وقوع می پیوندد.

زلزله های کوتاه از چند ثانیه تا چندین دقیقه و تکانهای شدید بعضی اوقات مدت طولانی، چند روز و حتی چندین ماه ادامه پیدا میکنند. (۱) کانون یا مرکز زلزله در عمق مختلفه از سطح زمین قرار گرفته که عمیقترین آن به عمق هفتصد کیلو متر میرسد. هر زلزله مرکزی دارد که از آن امواج نیرومندی بیرون میرود هر قدر از مرکز دور شود به همان اندازه از سرعت و خساره آن کاسته میشود.

آله ای که بنام سیسو گراف یاز میشود کیفیت زلزله را توسط آن معلوم کرده اهتزازاتیکه بر قشر زمین پیش میشود و از حمل وقوع

قطع نظر از معلوماتی که زیاد یک راجع به قشر سیاره ما و تکانهای زلزله روی زمین بدست آمده است مطالعات و تحقیقات تکانهای طبیعی زلزله دایما موضوع مورد علاقه علمای سیسمو گرافی بوده و جهت پیشبرد توسعه آن استیشن های تحقیقاتی تکانهای زلزله در جهان تاسیس گردیده است. مقصد این تحقیقات بر علمای آن پروبلمی است بزرگ این پروبلم تا حال بطریق درستی حل نشده ولی از جانب دیگر تا حال تا اندازه ای نتیجه خوبی داده است.

بعضی از تعاریفات واحصایه های ناشی از زلزله

زلزله عمل دایمی آزار کردن قوه میخانیک بمقابل یک ساحه در داخل زمین که بنام (کانون ارتعاشات زلزله) یاد میشود صورت میگیرد این تکانها زمانی که کشش و قوه انبساط کانون زمین سرحد مقاومت مواد سخره ای را در ساحه مذکور عبور کند تولید میگردد. یکی از خصایص مهم زلزله آنست که دفعتاً واقع شده و تأثیرات تخریبی آن در روی زمین در طرف یک ثانیه بوقوع می پیوندد.

نواحی ای که مستقیماً بالای کانون ارتعاشات در روی زمین قرار گرفته اند بنام اپی سنترال یاد میشود که

کره ارضی که ما در آن حیات به سر می بریم با این همه زیایی و منابع سرشار طبیعی که برای بشر ارزانی کرده است خالی از خطرات و بلاهای آفاقی نبوده دایما بشر را تهدید میکند یکی از این بلاها زلزله میباشد که زمین در ظرف یکسال کمتر از میلیون تکانها را نصیب شده است. یک مقدار کم آن باعث فاجعه و تغییراتی در سطح و قشر زمین شده و بسیاری از آنها ضعیف و زود گذر بوده اند که زلزله شنا سان تقریباً یکصد هزار آنرا ثبت نموده اند.

تاریخ بشر نشان میدهد که دایما اهتزازات و ارتعاشات زلزله هزاران نفر از افراد بشر را تلف، صدها شهر قریه و آبادی را ویران و بسامد نیستها معدوم و نابود شده اند. زلزله موجب بعضی از آتش فشاها، تند بادها گردبارهای سختی میشود که مهمترین آفت طبیعی آن بشمار میرود که این هم بنوبه خود باعث بر باد شدن و معدومیت های آنها میگردد. احصایه نشان میدهد که در ظرف صد سال اخیر کم از کم ۵ میلیون از مردمان جهان در اثر تکانهای زلزله از بین رفته اند و بعضی از منابع دیگر تعداد آسیب دیدگان این بلای بزرگ را سه مرتبه زیاد تر قلم داد کرده اند.

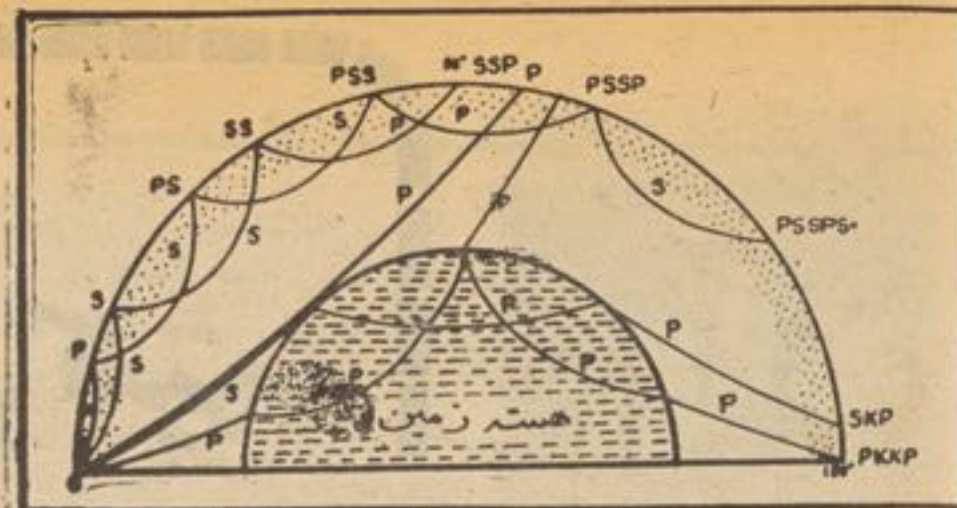


۲- در اینجا ملاحظه می کنیم که بعد از زلزله آگست ۱۹۵۲ گرن کونتی واقع ایالت کلفورنیا، تونل خط آهن ویران و تباب خورده است.

۳- ویرانی و تلفات شهر قدیم ترکیه بعد از زلزله سال ۱۹۷۰.



۱- یکی از جاده ها سان فرانسیسکو بعد از زلزله ۱۹۰۶ که زلزله مذکور پوسته سطح زمین را بصورت عمودی و افقی چین داده است .



ارتعاشات بعضی از امواج تکانهای زلزله در داخل قشر زمین

زلزله مقیاس معین و مخصوصی به کار برده اند که بنام مقیاس (مکنیتود) یاد میشود .

جغرافیای زلزله

در نوشته های باستانی و مصری های قدیم بسیاری از حوادث تکان های زلزله مذکور است که عین قوه و کشش امروزی را دارا بودند همچنین علمای مکتوب یونانی ، حوادث و پرو بلم های تکانهای زمین را نیز در نوشته جات خویش نشان داده اند .

در دوره تمدن یونانی شاگردان و اطراف کتابخانه الکساندری جمع شده و شروع به تهیه کتلاک وقایع زلزله نمودند که توسط ملاحان یونانیکه تماما ممالک را دیدن کرده بودند تهیه شده بود . ولی متاسفانه مشهور ترین این آثار که توسط پوزیدونیوس تهیه شده بود در حریق کتابخانه از بین رفت و لی آخرین معلوماتی که راجع به تکانهای زمین در کشور های بحیره مدیترانه

ابحار و شرق نزدیکه بوقوع پیوسته بود در بزرگترین کتاب (جغرافیای استرابون) که در زمان فتح مصر توسط اوگو ستوس تهیه شده بود درج می باشد .

مشاهدات بسیار قیمتی و جامع را راجع به زلزله شناسی کتاب (تاریخ طبیعت) اثر پلینیوس کبیر است موصوف وقوع تکانهای مختلفه زمین در کتاب خویش قلمداد کرده و همچنین از خسارات آبادیها ، وجود ویا از بین رفتن بعضی چشمه ها با تغییرات خطوط ساحلی ابحار ، بوجود آمدن جزایر جدید ، تغییرات توپوگرافی روی زمین و امثال آن نامبرده است .

با ساس احصائیه های قبل از قرن بیست میتوان ثابت ساخت که در نواحی بحیره مدیترانه در تکانهای زلزله آن کدام تغییری نه در تجمع امواج وقوه تکانها و نه در حالت و

زندگی میکند حس میشود . درجه ۴- متوسط - (بسرعت ۱۰-۶ میلی متر فی مربع ثانیه) تنها در بعضی نقاط حساس حس می شود .

درجه ۱۷- متوسط - (بسرعت ۲۵-۱۱ میلی متر مربع در ثانیه) در فضای آزاد توسط بعضی اشخاص صیقه ساکت باشند و در داخل عمارات بسیاری از سر نیشان آن حس میکنند . آینه ها و اثاث البیت به اهتزاز در آمده و مردم در بالای چوکی ویا بستر شور خورده و بعضی مردمان حساس را از خواب بیدار می سازد .

درجه ۵- کم شدید - (بسرعت ۵۰-۲۶ میلی متر در ثانیه) در فضای آزاد تقریبا همه آنها حس کرده و شاخه های درختان مانند وزیدن نسیم در اهتزاز می ذر آیند ولی در داخل عمارات چراغ در سقف گاز میخورند در ها باز بسته شده مردم را از خواب بیدار می سازد .

درجه ۶- شدید - (بسرعت ۱۰۰-۵۱ میلی متر مربع در ثانیه) در بین مردم وحشت تولید و خانه ها ارتداد میکنند تصاویر از دیوار ها افتاده میل بیجا شده و بعضی خسارات به عمارات وارد میشود .

درجه ۷ بسیار شدید - و به سرعت ۱۰۱-۲۵۰ میلی متر مربع در ثانیه) عمارات محکم را خساره منداخته و مردم منازل خویش را به صورت عموم ترک میکنند و حتی رانندگان

های تحت البحری بود و تکانهای آن فوق العاده شدید و عمیق میباشند و تکانهای منطقه مدیترانه طوری موازی به عرض البلد قرار گرفته که از گیونمای جدید بطرف غرب ساحه آن دویده از اندونیزیا ، برما ، شمال هند ، افغانستان ایران ، قفقاز ، آسیای صغیر گذشته و بحیره مدیترانه میرسد که دارای کانون عمق متوسط میباشد .

علاوه بر مناطق فوق نواحی دیگر زلزله وجود دارند که با مناطق فوق ربطی ندارد مثلا کمربند تکانهای بحر اطلانتیک که تا نیرات زیادی بالای الیسند و خط استوا یا بحر هند دارد که تکانهای زلزله در این نواحی بصورت عموم ضعیف و خفیف اند .

درجه بندی زلزله

بصورت عموم قوه تکانهای زلزله را به دوازده درجه و مرتبه بندی کرده اند که این اسکیل را مار کالسی یزبرک بکار برده است ، و البته به قوه لرزش با سرعت نهایی ارتعاشات و انتقال امواج در موقع زلزله می باشد . درجات مذکور عموما به ارقام رومی نشان داده میشوند . اینک دوازده درجه زلزله با خصایص آن که در مراکز تحقیقاتی شهرهای بزرگ بکار برده میشوند .

درجه ۱- (بسرعت ۲٫۵ میلی متر مربع فی ثانیه) صرف توسط سیس-گراف شناخته میشود .

درجه ۲- (بسرعت ۵-۶ میلی متر مربع فی ثانیه) توسط بعضی اشخاص صیقه در طبقات بلند عمارات

مترجم : دیپلوم انجینیر سروری

وقتیکه ما نگاه می کنیم چه چیز را دیده نمی توانیم

به چه شکل معلوم میشوند .
خواهی نخواهی نقاش باید با استفاده
از رنگ هائیکه ما به آن عادت گرفته ایم
این رنگ را واضح سازد .

حقیقتا دیدن اشعه ماورای بنفش
به زنبور عسل بیهوده داده نشده
است . مگر در عین زمان این را هم
باید متذکر شویم آنچه چیزی را که آنها
در ساحت اشعه ماورای بنفش نصیب
شده اند مگر در انجام دیگر سپکتر
آنرا از دست داده اند . زنبور عسل
نمی تواند که نه رنگ سبز و نه رنگ
سرخ را ببیند . چمن های سبز رنگ
برایش به رنگ خاکی مجسم میشود .
مگر چیزیکه بسیار مهم است اینست
که رنگ های خودشان در صحن

رنگ سبز به بسیار وضاحت و خوب
تر فرق میشوند .
اتاق سحر آمیز ویلان آن که علت
بوجود آمدن موهومات را تشریح
میکند .

از شبکیه چشم به دماغ یک عده
اشارت الکتریکی ارسال گردیده
و عکس را شیفر همی نماید . ارگان
دماغی عکس های مذکور را
دی شیفر همی نماید .

وقتیکه آفتاب طلوع می کند . در
سیاره زمین جریان امواج الکتریک
مقناطیسی پراکنده می شوند .
چشم های ما فقط آنها را مانند نور حس
می نماید . این راهم باید متذکر
شویم که ما فقط یک قسمت بسیار کم
دیپازون اشعه آفتاب را قبول کرده
می توانیم . در عین زمان حشرات
در حالت خوب تری نسبت به ما قرار
دارند . بطور مثال چشمان زنبور ها
در مقابل اشعه ماورای بنفش حساس

این اشارات در اشعه ماورای بنفش
درخشیده و ماهیچ وقت نمی توانیم
آنها بدانیم و آنرا تشریح کنیم و آنها



تدویر سیمینار ملی انکشاف

دایور از : مریم محبوب افسری



بناغلی نعمت الله پژواک و زیر معارف حین ایراد بیانیه در افتتاح سیمینار

محفل بعد از خواندن سرود ملی ، نظر گرفتن شرایط موجوده میباشد. دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف دوم : نویسنده چطور غرض ضمن بیانیه ای اظهار داشت : این سیمینار به منظور تدوین کتب مفید تشویق گردد و مسایل حق الزحمه برای مکاتب و تشویق عادت به مطالعه و انتشار مواد خواندنی دیرگرمیده و انتشار مواد خواندنی دیرگرمیده است .

سوم : عادت مطالعه در اطفال و موثریت خواندن باید در کودکی در شاگرد خلق شود .

چهارم : تهیه مواد درسی و ممتد درسی : البته برای آن عده اطفالیکه مواد ممتد تدریسی را جذب کرده بتوانند و این مواد بکدام پرنسیپها نوشته شود ، محتویات آن چه باشد؟ پنجم : هدف اساسی این سیمینار دایر قرار می ده روحیه همکاری بین تمام موسسات نشراتی و نویسندگان و مؤلفین تشکیل میدهد .

ششم : کتابخانه ها چطور با پرو گرام های درسی ارتباط داده شود که بصورت دایمی و منسجم بوده و بطور پر آکنده نباشد .

از پوهندوی انتظار پرسیدم : در نظر گرفتن پرابلم های مهم انکشاف کتاب و طرق حل آن با در

در تشویق عادت مطالعه و بلند بردن سویه علمی شاگردان وزارت معارف از بودجه دولت و هم به کمک مالی و تخنیک موسسات خارجی به تاسیس کتابخانه ها اقدام کرده است اما با وجود سعی و تلاشی زیاد دیده میشود که اکثرا مکاتب مخصوصا مکاتب ابتدائی فاقد کتابخانه میباشد .

با کمال تاسف باید گفته شود که از کتابخانه های موجوده بطور بایده شاید استفاده به عمل نمی آید .

کتب درسی مخصوصا دوره ابتدائی طوری تالیف گردیده که نه تنها از آن شاگرد چیزی نمی آموزد که بدرخش بخورد بلکه کلمات و عبارات آن آنقدر مقلق و پیچیده است که شاگرد را از همان سال های اول دلسرد می سازد .

...

برای اولین مرتبه سیمینار انکشاف و مطالعه بهتر شاگردان ، در مکتب کتاب غرض استفاده بهتر و خوبتر تخنیک ثانوی دایر گردید .

از کتابخانه های موجوده مو طرق عادت سیمینار با تلاوت چند آیه از و خواندن در اطفال و برای تشویق قرآن عظیم الشان افتتاح شد در این

کتاب غرضی و رشد زهنی

و فکری کودکان



یکی از شاملین سیمینا در حین گفتن موضوع مورد نظر



اعضای سیمینا در حالی که از مطبعه دولتی و مواد قابل نشر در کمپیا نو انیس دیدن میکنند.

اعضای این سیمینا از کدها م
شعبات دیدن کرده و منظور از این
مشا هدا چیست ؟

«شاملین سیمینا برای بهترتیه
کردن مواد درسی و مدارس از
مطبعه دولتی و اداره دیکمپیانویس
صنوف ابتدائی مکتب جمال مینه .
مکتب تجربی دارالمعلمین کابل ،
شعب مدیریت عمومی نصاب تعلیمی
و شعبه نشرات ، کتابخانه مکتب
ابتدائی محمود و کتابخانه عامه کابل
دیدن کردند و در نهایت ارزیابی و
نتیجه گیری از این مشا هدا خود
بعمل آوردند .»
وی گفت :

«مطالعه و بررسی وضع کتابخانه
های مکتب مستلزم رسیرج و تحقیق
است اکثر امکاتب افغانستان خاصا
مکاتب ابتدائی ، فاقد کتابخانه بوده
و آن لیسه های که دارای کتابخانه
می باشند مواد خود ند نی در این
قسمت محدود بوده که شاگردان و حتی
معلمین از آن استفاده کرده نمیتوانند
مواد خوانند نی این کتابخانه های باه
زبان بیگانه است و یا این که مطابق
ذوق و احتیاج و سویه شاگرد نیست
حتی در بعضی کتابخانه ها کتابدار
موجود نبوده کتاب های مفید در
تحویلخانه ها و قفسه ها قفل میباشد
اگر ما مکتب ابتدائی را مورد بررسی
قرار بدهیم و بر داشت شاگردان را
در این دوره از مکتب مطالعه کنیم

می بینم که کتاب به سویه اطفال و
کودکان اصلا وجود ندارد در حالیکه
در همین دوره است که شاگرد و
ذهن آن آماده برای مهارت ها و موثر
بودن خواندن و مطالعه است.»

پو هندوی انتظار می افزاید :
«از کتابخانه ها و شکل متنظم
کتاب شان فهمیده می شود که از کتاب
های مکتب استفاده لازم صورت
نگرفته که این عدم استفاده عوامل نیز
دارد که ذهنیت و طرز تفکر نادرست

شاگرد در بار کتاب و معلم است.»
از دوکتور پوهندوی انتظار پرسیدم:
سیستم تعلیم و تربیه و طرز
عادت دادن شاگردان به مطالعه و
چگونگی بر داشت معلم از کتاب در
مکتب شهر چگونه است؟

«اهداف اساسی و عمومی از آمدن
شاگرد به مکتب تا کنون معلوم نبوده
نه والدین شاگردان میدانند که
اطفالشان برای چه منظور به مکتب
میروند و نه معلمان میدانند که هدف
از تدریس اموری شاگرد چیست؟
از طرف دیگر پرو گرام های که
در مکتب ولیسه برای شاگردان داده
شده بکلی غیر حیاتی بوده آنچه در

مکتب آموخته میشود به حیات روزمره
چندان ارتباط ندارد. پس در چنین
محیط نمیتوان فکر و ذهن شاگرد را
پرورش داد زیرا او کلمات و جملات
کتاب را بدون آنکه آنرا درک کند
طرطی وار حفظ کرده و بر داشت خوبی
شاگرد از آن گرفته نمیتواند . این
برایم ها نه تنها در مرکز و نماست
بلکه اطراف و انکشاف شهر و ولایات
رانیز بی توجهی و نا منظم بودن
سیستم درسی و طرز تدریس آن اشکار
است . امید داریم که تدویر این
سیمینا بتواند برای انسجام بخشیدن
این پراکنده گی ها کمک کند.»

بنیادلی دوکتور انتظار در مورد
سوالیکه به نظر شما طرق حل مشکل
عادت مطالعه در شا گره و طرز
انسجام بخشیدن کتابخانه ها
چگونه است چنین توضیح داد.

«خوشبختانه با به میان آمدن نظام
جمهوری پیش از هر وقت دیگر امکان
اصلاحات در معارف کشور میسر
است. که همین اکنون برای بهبود
این وضع فعالیت ها جریان دارد .
در چنین یک سیستم مرقی و در این
حالت بهرانی که در مکتب موجود
است کتب درسی و مد در سی

روزنه‌ای بر روی تاریکی‌ها

کتی، با طلاق بیشتر دهن میکشاید و بیشتر مرا در کام خود فرو میکشد نگاهم را بصورت محسن نشان میدوزم، چشمانش ثابت و یخزده بمن خیره شده است. انگار که تمام حرفهایش را زده است و دیگر چیزی ندارد بمن بگوید این من هستم که باید معنای حرفهایش را فهمیده باشم، این من هستم که باید به آن حرفها عمل کنم.

تنم چنان داغ شده است که خودم از گرمای آن وحشت میکنم. از محسن خان فاصله میگیرم، درست در لحظه‌ای که میخواهم خودم را روی میلی بیندازم، آقای (ص) دستش را روی شانه ام می اندازد میگوید:

لیلا!.. مثل... مثل اینکه... از اینجا خوشت نیامد... بیا برویم بیرون... روی صفا... من حویلی بزرگ و قشنگی دارم.

منتظر موافقت و یا مخالفت من نمیشود و همانطور که سنگینی شانه اش را روی من انداخته است، لکات خوراک مرا با خودش بیرون میبرد. محسن خان تادم در اتاق سالون دنبال ما میاید. من لبخندی در صورتم میبینم، لبخند تهوع آوری که حال را بهم میزند.

حویلی آقای (ص) واقعا زیبا است عطر ملایم گلهای گونه گون در هوا بخش شده است. آقای (ص) خوشحال است اما، من احساس دلتنگی میکنم، دلم میخواهد در گوشه ای بخزم و تاجان دارم گریه کنم.

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

است و هر توفعی داشته باشند میتواند بوسیله من برآورده سازد.

در همین شب است که در میایم بهره برداری از من آغاز شده است و محسن خان بدون جهت و بدون در نظر داشتن منافع آینده، روی من سرمایه گذاری کرده است.

درک این واقعیت شوم چنان اندیشه و فکر را در چنگال میگیرد که دیگر تلخی تهوع آور مشروب را احساس نمیکنم و سرمستی و بیخیالی یکباره از وجودم میگریزد. يك لحظه چشمانم را روی هم میگذارم و خودم را میبینم که در باطلاق پر از تعفنی فر و رفته ام که با هر جیش و یا هر حر

خودم در اختیار خودم نیستم شخصی مثل محسن خان زندگی را در اختیار گرفته است. موثر بمن بخشیده است. خرج، خوراک و لباسم را میپزد، نه تنها از من بلکه مخارج سیمما خواهرم را نیز بعهده گرفته است، بیش از حدی که دونه فر میتواند خرج کنند، بیش از حدی که نیاز زندگی شان را بر آورده سازد علاوه بر آن پنجاه هزار افغانی بی که روزهای اول پر داخته است و دست جواد را از دامن کوتاه کرده است. شاید باور نکنید اما، این اولین شب یعنی در واقع اولین باری است که حقایق را اینطور برهنه و عریان در برابر خودم میبینم و میبینم که من یعنی وجود من در گرو شخص ثالثی

بی اراده میپرسم:

محسن خان قول داده است؟ بیش از اینکه آقای (ص) حرفی بزند، محسن خان با عجله میگوید: بلی من قول داده ام!

خنده ای میکند و دوگیلاسی را که تقریباً پر کرده است. یکی را بمن میدهد و دیگری رامیان انگشتان لرزان آقای (ص) فرو میکند و آن وقت نگاه پرسنده بصورت من می اندازد و میگوید:

حرفی داری لیلا؟

من که از لحن خشونت بار او شگفتزده شده ام میگویم:

نه... چه حرفی باید داشته باشم؟

بسیار خوب، پس در اینصورت لازم نیست هر لحظه نقش یک دختر چهارده ساله را بازی کنی و یا هر وقت دلت خواست نظم مجلس را بهم بزنی اول معنای حرفهای محسن خان را نمی فهمم، واقعا نمی فهمم، اما لحظه بعد، فقط چند لحظه که به مغز فرسوده و ز کار افتاده خود فشار میآورم، در میابم که محسن خان چه میخواهد بگوید؟ میخواهد بگوید که:

من دیگر آن لیلای منزله و پاك نیستم و در منجلا ب آلودگی و فساد غوطه نخورده باشم. دختر سیه روز مثل من نباید ناز بفروشد، نباید در قالب دختران پاك در آید که هیچ حادثه دامان شانرا لکه دار نکرده باشد. از طرف دیگر، من

خوانندگان عزیز و نژادون قضاوت میکنند

هم میتوانست.

بهمین جهت من این نامه را نوشتم که انسان نباید زیاده احساساتی شود و یکطرفه قضاوت کند و بیین لیلا و جواد تنها جواد را گناهکار بداند...

نمیدانم قضاوت من چه انعکاسی خواهد کرد ولی من آنچه را که نوشتم عقیده من است و بدان استوار خواهم بود.

عقیقه از کوزه سنگی

لیلا اگر باندازه جواد گناهکار نباشد در حد خود گناه زیادی مرتکب شده است، گیریم که جواد مرد دیو صفتی است که به دختری مثل لیلا رحم نکرده است، حالا بیائید که از لیلا ببر سیم چرا پس از آن خودش به خودش رحم نکرده و یا در منجلا ب بد بختی گذاشت.

آیا نمیتوانست پس از آن حادثه شرا فتمندانه زندگی کند و زندگی خود و خواهرش را تامین نماید. به نظر من می توانست و خوب

آقای دیدبان!

از شروع نشر یاد داشت های لیلا من این سلسله را به علاقه و دلچسپی خوانده ام و نامه هایی را که خوانندگان شما نوشته اند نیز مرور کرده ام چو نکه در این نامه ها چیزیکه بیشتر جلب نظر میکند اینست که خوانندگان ژوندون در قضاوت های خود جواد را که بنظر من هم انسان بدی است محکوم میکنند و لیلا را بیگناه و معصوم جلوه میدهند در حالیکه اگر قضاوت واقعی باشد

ولی آقای (ص) مجالم نمیدهد، از
صفه پائین میرویم .
اول خیال میکنم که دلش میخواهد
روی سبزه ها قدم بزند، اما وقتی
پله های سپید رنگی را میبینم که
آنطرف تر به طبقه دوم وصل شده
است ، در می یابم که او باید منظور
دیگری داشته باشد . همین طور
هم هست وقتی نزدیک پله هامیرسیم
آقای (ص) خنده ای میکند میگوید:
مثل اینکه تو طبقه دوم را ندیدی
همینطور نیست ؟
حرفی نمیزنم .
خنده اش بلند تر میشود:
این بهترین فرصت است . که
من میتوانم همه جای خانه را به تو
نشان بدهم . (نا تمام)



علیشیر نوایی

تا این جای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است . شاعر حلوا فروش - مولانا ترابی، دوستان فضیلت پرور خود زین الدین و سلطان مراد را از مدرسه گوهر شاد نزد خود فرا میخواند و خبر بازگشت علیشیر نوایی را با اطلاع آنها میرساند . این خبر توام با خبر انتصاب او بهیئت مبردار دولت، چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند .

مولانا فصیح الدین که روزگاری سمت استادی نوایی را داشته است، تصمیم میگیرد این عهده بزرگ را بوی تبریک بگوید .

سلطان مراد پلاد رنگ خود را به ایوان خانه رسانید . درست در همین موقع اکثر آنانی که در خانه بودند و از جمله مولانا فصیح الدین بیرون آمدند . چشم همگان به سخن پرداخت حویلی بزرگ دوخته شده بود .

سلطان مراد شاعر را در میان چند تن از اهل مغرور سرای که چپن هایی بایخین های زردوزی شده در برداشته، مثل اینکه **قبلا دیده باشد . بزودی تشخیص داد و همزمان با آن مسرتی بی پایان در چشمانش برق زد .**

شا عر دستار سفید پا گلاه آبی رنگ نوکدار بسر داشت . چپن حریر ساده پوشیده و بالای آن چکن ماهوتی برنگ خاکستری تیره در بر نموده بود . گرچه نوایی از سی سال بیشتر نداشت، با آنهم از لحاظ سن بزرگتر بنظر میرسید . قامتی موزون، بلند ترا متوسط، انگشتان دراز و نفیس، ریش سیاه کوتاه و سیبیل های خوش نما، پهن و لشم داشت . استخوانهای دورخسارش اندکی برجسته بنظر میرسیدند .

از چهره بازش معنی واقعی تفکر، قدرت معنوی و نوعی خستگی ... نمودار بود .

از چشمان کشیده اش در زیر پلکهای برجسته بادامی، یکجایا تفکر و خیال، فروغ اراده ای نیرومند میدرخشید .

نوایی در حالیکه تبسمی جدی از لب و چشمانش پدیدار بود، با حاضرین یکی بعد دیگر مباحثه کرد . مولانا فصیح الدین با شاعر احوالپرسی نمود و بعد از آنکه با صمیمیت

هیجان آمیزی او را تبریک گفت . با انگشت سوی سلطان مراد اشاره کرد . رنگ سلطان مراد از شور و هیجان اندکی بسفیدی گزاشید و دست بر سینه نهاده بشاعر نزدیک شد

و بعد از آنکه اندکی خم شده دستش را گرفت یک گام بمقب رفت .

فصیح الدین میامات کنان گفت :
- از شاگردان این کمیته و استعدادی کم نظیر است . بنده تردیدی ندارم که او

سلطان مراد با وضعی متواضعانه گفت :
- میتوان بشما نیز تبریک عرض کرد، زیرا روزی جناب علیشیر از نور معرفت شما نیز بهره برده اند .

در چشمان مولانا فصیح الدین فروغ شادمانی موج زد . سلطان مراد دوام داد :
- این شاگرد اخلاص کیش، میخواهد آرزویی را که در دل دارد، بعرض رساند .

فصیح الدین با جدیت بروی او نگاه کرد . چگونه آرزویی ؟
سلطان مراد پاسخ داد :

- آرزوی اینکه استاد گرانمایه را تا حضور شاعر بزرگ، چون سایه دنبال نمایم ؟
مولانا فصیح الدین چشم بر زمین دوخته، در سکوت معنی داری فرو رفت . شاگرد از اینکه استاد خود را در تردد افکنده است، احساس تألم نمود .

فصیح الدین این شاگرد خویش را که از استعدادی درخشان برخوردار بود، خیلی دوست داشت و پیوسته شهادت و دانش او را میستود . در حقیقت هم این نوجوان شایستگی آبر داشت . تا با خاطر اومتحمل تکالیف بیشتر کرد .

او برای یکی دو ساعت تدریس سلطان مراد، هفته ها کتب گوناگون را در خانه زیور و میگرد و آمادگی میگرفت، بنابراین دلش نخواست آرزوی این دانشجوی پر استعداد را ناپروا ده بگذارد .

ناگهان چشم از زمین برداشته، بالبان پرازیسم سوزی او نگاه کرد :

- حالا دیگر موقع آن فرارسیده است تا با تمام زوات بزرگ خراسان از نزدیک ملاقات کنی، درست است، پامایا .

مدرس و شاگرد، هر دو از مدرسه بیرون شدند .

در خانه ای که علیشیر میزیست، فضای پر طنطنه ای حاکم بود . ملازمان، استاد ارجمند را با شاگرد ناشناس به اطاق بزرگی که در صدر منزل قرار داشت، هدایت کردند .

سطح اطاق باقالین های گلگون فرش شده، سقف و دیوار هایش با نقشهای گوناگون زینت یافته و طاقهای با گلدهای ظریفی از گچ کار شده بود و گرمی از مردم در آن نشسته بودند .

مولانا فصیح الدین را بر صدر خانه نشاندند . سلطان مراد نزد یک دروازه را نوزد اکثر این آدمها در نظر سلطان مراد آشنا و عبارت از دانشمندان معروف در رشته های مختلف علوم و شعرای سابقه دار هرات بودند . علاوه بر اینها عده ای از صاحبان مناصب عالی، خود را در چین های گرابها پیچیده، با وضعی بزرگ نشانه نشسته بودند و طوری بنظر میرسیدند که از حرکات و اطوار برخی شاعران درویش نمای نا آشنا پارسم و تشریفات ناراضی اند . سلطان مراد از خلل صحبت حاضرین بی پرده علیشیر هنوز در سرای است، بنابراین آرام نشسته و به صحبت پرمهره آنها گوش نهاد .

هنوز لحظه ای چند نگذشته، شخصی وصول شاعر را ابلاغ نمود .

تصورش بزرگتر از پیش جلوه گر شده، محبتی که در قلبش نسبت بوی موج میزد، کرانه نداشت .

شاعر بصفت مبردار دولت، شاید از رهگذر اینکه صاحب خانه بو دو یاز رهگذر فروتنی خود، پائین تر از همگان نشست .

او نخست در اطراف چگونگی وضع مدارس مختلف هرات، زندگی طلب و مدرسین و چگونگی امور اوقاف در صحبت باز کرد .

نمندان هر کس را بدقت شنید، بعدا گوشید تا در باره آثار علمی و دواوین خود کوچکی که طوسی سالیهای اخیر در خراسان بوجود آمده بود،

معلومات مفصل حاصل کند . هرگاه سخن پیرامون یک رباعی یا یک بیت و یا مضمونی هم که توسط شاعر ناشناس سروده شده بود دور میخورد، نوایی استفسار جدی بعمل می آورد . محفل چنان گرم شده که همگان را بشور و طرب آورد .

سلطان مراد چنان به چهره نوایی چشم دوخته بود که گویی می پنداشت بار دیگر او را نخواهد دید . او در سیمای نوایی، یکجا با تواضع، غرور واقعی بزرگ منشانه اما عاری از کبر و خودخواهی، و در حرکت دستهای او، در جنبش لبان او هنگام سخن گفتن و در تبسم و آواز او، نوعی نفاست، نزاکت و لطافت آهنگ احساس میکرد .

ملازمان، خوان گسترده در پیشروی مدعوین انواع حلویات، پسته، بادام و دیگر اقسام میوه های خشک بمقادیر فراوان نهاده شد . سپس در کاسه های نفیس چینی شوربا و در لگن ها گوشت و قرصهای ملایم نان آورده شد .

در پایان دعوت، کهنسالترین اهل مجلس وفاتحه خواند و در حق صاحب خانه دعا کرد و حاضرین پامبردار وداع نمودند .

۲

شعله شمعی که در طاق میسوزد، در پرتو درخشان ماه که از دریچه نیمه باز بیدرون میتابد، بر نقشهای رنگین قالین نشسته،

منظاری لطیف و خیال انگیز ایجاد میکند . نسیم ملایمی که گاه گاه میوزد، شعله فروزان شمع را هر طرف مایل میسازد و اوراق کتاب بزرگ قطوری را که بحالت باز، روی کرسی نهاده شده، زیر و رو میکند و مثل اینکه تحت تأثیر افسون آهنگی که شاعر از تنبیر بیرون میکشد قرار داشته باشد، ناگهان به آرامی میگراید .

... نوایی که هرگز موسیقی را جدا از شعر نمی پنداشت، در فن صداهای زیبا عمیقاً وارد

بوعلى سینه ای زمان خود را خواهد آمد .
سلطان مراد دست به آبر هم نهاده، با چهره ای خندان گفت :

- استاد گرامی، در حق این شاگرد کوچیک خویش، بغایت مبالغه فرمودند .

نوایی با تبسمی دوستانه و حرارتی صمیمانه روبه سلطان مراد نموده، راجع به اینکه وی از کجاست و تا کتون چه علمی را آموخته است و پیرامون مو ضوعاتی از این قبیل، سوالاتی کرد . سلطان مراد بدون آنکه حقیقت را پنهان دارد، علمی را که عمیقاً فرا گرفته بود، با کمی فروتنی، همه را یکایک بیان داشت . برخی از استادانی هم که آنجا گرد آمده بودند و سلطان مراد را در شناسختند چیزهایی درباره او گفتند .

نوایی با خرسندی او را مخاطب ساخت :
- هیچگاه دامن هست و شهادت را از کف ندهید . مردم مابه ذواتی چون شما سخت نیازمندند . باید درخت دانش را نیکو پرورش دهید تا در اعناق سر زمین ماریشه دواند و لمر فراوان بپار آرد . اکنون که با هم آشنا شدیم، انتظار داریم تا همیشه سراغ ما را بگیرند .

سلطان مراد با صدای لرزان پاسخ داد :
- در برابر این لطف بی کسران شما، از ازمیم قلب سپاسگذارم . تصور سعادت بی بزرگ، همپایا بهره مند شدن از دریای دانش و فضیلت شما، بعید از امکان است .

نوایی سلطان مراد را با خود بدرون خانه برد و به نشستن در صدر خانه تکلیفش کرد، اما او معذرت خواسته کمی پایین تر نشست . از چهره آنانی که نمیتوانستند بقلب و روح نوایی بی ببرند، علایم حیرت و تعجب خوانده میشد . شاید آنها درین باره می اندیشیدند که چرا باید طالب العلم جوان و تبسمیستنی چون این پسر بچه که چینی فقیرانه در بر دارد، اینهمه مورد لطف و توجه عتیق قرار داده شود . سلطان مراد که این حیرت را در بعضی چشمها پوشاخت میدید، سیمای نوایی در

(فانی) را برای خویش بر گزیند ، خاطره ملاقاتی را که با مولانا لطفی بزرگ روی داد و ارج بلندى را که او به اشعارش قایل شد ، پیاد نیاورد ؟ آیا میتوان تمام اینها را فراموش کرد ؟ ! اینها همه وقایع و لحظاتی اند که آمیخته با عشق و هیجان در قلب و مغزوی نقش بسته اند ...
سپس سالهای غربت و مسافرت ...
حیات هفت - هشت ساله در مشهد را که در بقعه های خراب و حجره های تنگ و سر و مدرسه میگذرانید ، بخاطر آورد ...
روز ها از حجره بیرون نمیرفت تا در پرتو بقیه دره نوحه ۵۵

در حافظه او زنده شدند . نوایی بر ای اینکه قلب خود را از فشار هجوم نوعی تأثرات تپی بسازد ، آهی بیرون کشید ...
آنگاه چنین پنداشت که هیجان شیرین آمیخته با رنج و دشواری نخستین تمرین شعرونخستین ایجادش درباره زنده شدن و جان گرفته اند . آیا ممکن است خاطره لدستانی را که پدر هنر دوست ، از وجود فرزندش شاعر خویش بخود میباید ، و شعرای بزرگ هریک با اظهار جملاتی او را تشویق میکردند و سر انجام او موفق شد پس از تأملات دور و دراز تخلص های (نوایی) و

المطیر) فریدالدین عطار ، مجذوب تصورات اسرار آمیز و اندیشه های آتشین این شاعر گردید ، این دلپستگی بعدی شدیدی بود که رفته رفته با خوش و تفریح و خواب و خوراک و ادع گفت . پدر و مادر بیچاره که از دیدن این وضع بهراس افتاده بودند ، ناگزیر خواندن اثر مذکور را بروی قلمن نموده ، پنهانش نگاه داشتند ، اما او که سراسر کتاب را بخاطر سپرده بود ، از آغاز تا انجام آنرا تکرار مینمود ... نظیر این خاطره ها ، بسا خاطرات تلخ و شیرین دیگر

دوست میداشت . شاعر با چشمان نیم باز و درواج شور و ذوق مینواخت ، تارها نغمه خاموش زندگی و راز نهان دل را به آهنگی سحر آمیز افاده مینمودند ... او لحظه ای بعد تنبور را به طاق خانه تکیه داد و ناخن را از انگشت بیرون کشیده نزدیک دریچه نشست . در صحن خانه جز آهنگ ملایمی که از بازی نسیم شبنا گاهی باشاچه های درختان بر میخاست ، صدای دیگری شنیده نمیشد . شاعر در اندیشه فرو رفت اینک ، حالا او بار دیگر در هرات ، در خانه خود است . شاید بعد ازین تا پایان عمر درین شهر محبوب و دوست داشتنی باقی بماند ... که میداند ، شاید دست سر نوشت باز هم بوالعجبی های تازه ای رویکار آورد .

حالا دریچها ، هر چیز به نظر وی آشنا و مهربان جلوه میکند . قیلا چنین احساس نمیشد . مثل اینست که روان پدر و مادر درین چیز ها ، تأثیر خود را بجا گذاشته باشند ... مگر روزی غیاث الدین کجکینه (۷) در همینجا ، در زیر همین دریچه نشسته او را نوازش نمیداد ؟ هنگامیکه او چهار ساله بود (شاعر گذشته را بزرگوار طور میبیم بخاطر می آورد) و ابیات میرزا قاسم انوار (۸) را بزیبائی سلیس و روان میخواند ، برای پدر چقدر مسرت دست میداد ! او آدم خوبی بود . انسانی پی تکلیف ، راستگو ، منصف ، دلسوز و مهربان بود ... مادر مرحوم چطور او را در هیچگاه مادران رفقای خود را در مهربانی و شفقت ، همپایه مادر خود نمیداشت . او

بیز زنی بی پیرایه ، مهربان بفرزندان خویش بود و همیشه با همسا یگان و اقارب ، رویه ای نیکو داشت .

هنگامیکه در پنج - شش سالگی ، پس از تعطیل مدرسه ، دوازده ساله دوازده ساله میرسید ، فوراً او را در آغوش میفشرد و برایش شیر ، نان روغن و حلویات میداد ، و چون در سپاهی را که از استاد محترم گهتسال آموخته بود ، یکایک از بر میخواند ، از شادمانی بخود میباید و آرزو میکرد تا روزی پسرش دانشمندی بزرگ یار آید .

مدتها بعد در جریان بی نظمی های سیاسی که با وفات شاهرخ میرزا در خراسان روی داد ، با عده زیادی از خانواده

ها بخاطر حفظ جان ، بسوی عراق هجرت کردند و در طول راه پادشاهان ، سرگرمیها و خشنودیها مواجه شدند .

طی این سفر بود که ملاقات با شرف الدین یزدی «۹» روی داد ... موقع با شرف الدین از سفر ، شب هنگام در اثر غلبه خواب از اسب بر زمین افتاد و چون صبح بیدار شد ، در صحرای خشک و بی پایان ، جز او شخصی دیگری بنظر نمیرسید بناچار اسب خود را که مشغول چرا بود بزرگوار سوار شده ، تشنه و گرسنه در صحرای سوزان به جستجوی راه پرداخت ، و سر انجام به محل اقامت کاروان رسید . پدر

و مادر که از شدت اندوه بخود می پیچیدند از دیدار او بسی خرسند شدند ... این خاطرات و خاطراتی امثال اینها ، یکی بعد دیگری برابر چشما نقش گشتند .

پیاد آورد ، هنگامیکه هشت - نه ساله بود و با حسین بایقرا در یک مدرسه تحصیل میکرد ، چطور با مطالعه (منطق

۷» پدر نوایی .

۸» یکی از شاعران بزرگ آن زمان بود .

۹» مؤرخ معروف که نوایی در شش سالگی پای ملاقات نمود .



من بیش از این نمی خواهم

سگرت بکشم



از سالیان دراز به این طرف دانشمندان در صدد آنند تا يك نسخه پاتنت برای تمام کسانی پیدا کنند که میخواهند اعتیاد به سگرت را ترك کنند. اگر چه تاکنون چنین چیزی میسر نشده با اینهم با اثر تلاش و تحقیق يك مقدار امکاناتی بوجود آمده میتوان آنرا گاهی بسوی انصراف از ادامه دود کردن سگرت پنداشت درین راهور مایه تمام مطالب و معلوماتی را که باید شما به آن آگاهی پیدا کنید شما که تصمیم به ترك سگرت دارید بدانستن آن احتیاج دارید جمع آوری کرده ایم.

علل آن که اعتیاد سگرت را ترك گفت میتواند متنوع باشد. مثلاً يك نفر میخواهد سگرت را ترك کند تا بتواند در آینده پولی را که در راه خرید سگرت از دست میدهد جمع آوری نماید. یا اینکه شخصی معتاد میباشد که اگر سگرت را ترك کند با نیرو و طاقت بیشتر میتواند کار کند. اطباء اغلب معتادین به سگرت را از ناحیه ابتلا به کدام ناخوشی خاص بر حذر میسازند. هرگاه توصیه يك طبیب در مورد شخصی شما هم همینگونه باشد فوراً از او اساسی تحقیق کنید. که چرا سگرت کشیدن در مورد شما تا این حد خطرناک باید تلقی شود. اگر ادامه کشیدن سگرت واقعاً در سیر ناخوشی موثر باشد در چنین وضعی برای شما ساده تر است که تصمیم خود را در نکشیدن سگرت دنبال کنید.

هرگاه شما به علت ابتلا به يك ناخوشی جدی از ناحیه کشیدن سگرت بی توجه مانده به آن ادامه میدهید، در آنصورت حقایق آتی را در نظر داشته باشید.

کشیدن سگرت خطر حمله قلبی را از دیار می بخشد. صرف در حدود ۱۰ فیصد عوارض سکته قلب در انسانها اصلاً مربوط به دود کردن سگرت نمی باشد. سگرت کشیدن ممکنست باعث بروز ناخوشی سرطان در شش شود و صرف ۵ فیصد کسانی که به مرض سرطان شش مرده اند، در زندگی هیچگاه سگرت نکشیده اند.

از معتادین سگرت توصیه داکتر برای اجتناب از کشیدن سگرت کفایت نمی کند. اونها تحت شرایط و حالات خاص حاضرند مصارف و تدابیر خاص را متقبل شوند. بهر حال در مورد مشکلات اکثریت از معتادین سگرت که باید سگرت کشیدن را ترك کنند غلو می شود. در حدود هفتاد و پنج فیصد تمام معتادین سگرت از لحاظ روانی تابع کشیدن و تاثیر سگرت نبوده و لهذا هیچ مشکل غیر قابل عبوری وجود ندارد که نتواند از آن رهایی یابد. داکتر روانشناس انگلیسی راسل به کمک يك تست (که در صفحه مقابل در چوکات چاپ شده است) را بکار برده که اکنون از طرف عده بیشتری از محققان و اطباء مورد استفاده قرار گرفته است. درین تست هر شخص باید به چهار ده سوال جواب «بله» یا «نه» بدهند. و هنگام بدست آوردن نتایج تست باید دید که شخص يك سگرتکش عادی است یا برایش يك عمل شده یا اینکه بصورت شوقی گاه گاهی سگرت میکشد. پس از نتیجه گیری میتوان معلوم کرد که برای ترك اعتیاد سگرت چه مشکلاتی سر راه اشخاص وجود دارد.

در تمامی موارد معالجات بمنظور ترك اعتیاد چنین نتیجه به دست آمده است که باید تارکان سگرت در آینده بدانند که چرا دیگر میل به کشیدن دود کردن سگرت ندارند این فهم برای ایشان کمک خواهد کرد تا در تصمیم شان باقی بمانند.

برای مدتی دراز تاثیرات سگرت کشیدن از طرف دانشمندان به نظر بی اهمیتی دیده میشد و به آن ارزشی چندانی قایل نبودند اعتیاد به دود کردن سگرت يك عادت بی ارزش تلقی میشد که هرات از معتادین به آن می توانند هر وقتی خواسته باشند آنرا ترك کنند و این کار بدون کدام اشکال و ایجاب خاصی میسر است اما ایند و تصور درین اواخر تر دید شده است. بدین معنا که: سگرت کشیدن زیاد خطری برای صحت و سلامت افراد معتاد محسوب میشود. وجود هم روزانه به يك مقدار نیکوتین عادت میگیرد و اگر يك وقتی این مقدار نیکوتین مورد نیاز وجود نرسد در آنصورت وجود برای يك مدت معین به اختلال های ضعیف و یا شدید مواجه میشود. برای بعضی از معتادان سگرت، ترك آن چنان گران تمام میشود که علاوه از محکومیت ممکن جسمی يك محکومیت روحی نیز پیدا میکنند. چنگ زدن به سگرت نزد معتادین شدید رابطه بسیار نزدیک با بسا از نمود های سلوک و عادات شخص میداشته باشد که با در نظر داشت این ملحوظ تنها خواستن یا نخواستن برای ترك سگرت کفایت نمیکند.

پروفسور داکتر کارل هاینس ویوبر از آخن که از سالها به اینطرف پیرامون امکانات ترك اعتیاد سگرت مطالعات علمی بعمل می آورد و کورس های مخصوصی را برای رسیدن به هدف دایر میکند بصورت متواتر مشکلاتی را سد راه مریضان خود مشاهده مینماید:

برای هر سگرتکش که به اعتیاد سگرت گیر مانده خو شبختانه در حدود بیست و پنج فیصد صرف میباشد که ترك اعتیاد مفهوم آنرا دارد که باید به زندگی شان تغییری وارد کنند.

همچنان کسه بیماران در خلال اینمدت دریافته اند که برای بسیاری

سگرت کشیدن امکان دارد باعث بروز سرطان در لبها - حنجره معده و روده ها بشود.

سگرت کشیدن باعث اختلال عمل اعضای ذیل می شود. جگر - گرده ها - معده - چشمها و تمام سیستم دوران خون - ورگان های نیمه و همچنان به پیمانه بسیار سبب اختلال فعالیت سالم شش ها میشوند.

اگر کسی از کشیدن سگرت دست می بردارد این خطرات را بصورت فوری و تاحد زیاد تقلیل می بخشد. جلد مقبولتر میشود. زیرا جریان خون زیر پوست بهتر تنظیم میگردد. بطور عموم شخص بشاش و سالم جلوه نموده به طاقت کارش می افزاید.

آیا بطور قطع با ترك اعتیاد سگرت شخص چاق می شود؟ وقتی يك شخصی سگرت را ترك میکند احتمال این خطر میرود که انسان چاق بشود. اما آدم میتواند با بکار بردن بعضی چالها از آن جلوگیری کرد. معتادان به سگرت نسبت به آنانی که سگرت نمی کشند به انرژی بیشتر نیازمند هستند. علت آن اینست که انرژی با اثر وجود نیکوتین در خون به حالت خماری در می آید و مرتب به يك مقدار بیشتر کالوری احتیاج پیدا می شود. علاوه آن نیکوتین از طریق غیر مستقیم باعث تخریب

هور مون ها ميگردد و در نتيجه يك مواد غذايي از طريق تشبيه يكي از مقدار مواد غذايي هضم نشده طرح ميشود . گذشته از اين اعتياد به سكرت باعث بندش اشتها در اشخاص سكرت گش ميگردد .

وقتي آدم از كشيدن سكرت منصرف شود احتياج وجود به انرژی تقليل مي يابد و همزمان به آن اشتها بيشتر ميشود . رويهم رفته ميتوان آثار گرسنگي را بطور محسوسى در يافت اين موضوع ثابت شده كه با افزايش تقاضاي مواد قندى در وجود تارك سكرت اشتهاي شخصي بيشتر ميشازد .

هر كان در دو هفته اول ترك سكرت بطور كلي از خوردن شيريني بآب پر هيز بعمل آيد (مانند قند خوراكه بابي كه از آرد تهيه ميشود كچالو) در آنصورت اشتهايى كاذب بوجود نمي آيد . در عين حال شخصي هر قدر مواد قندى كمتر بگيرد به ارزش لاغري شخص تمام ميشود .

براي روز هاي اول كمك ميكند يك خطري كه براي تغيير شكل اندام مواد قندى بشمار ميرود . زيرا پس از ترك سكرت عموماً بعوض آن به اشخاص خوردن شيريني توصيه ميگردد . براي بسياري از مردم سهل است كه سكرت را ترك كنند و در عوض چيزي ديگري را در دهان داشته باشند .

آيا شما هم همينگونه شخصي هستيد ؟ اگر چنين باشد پس چه بهتر يك دانه خسته آلو يا زردآلو را بدهان بيندازيد يا اينكه ساجق بجويد البته براي كساني كه به مرض قند مبتلا هستند توصيه مي شود تا ساجق هاي بدون شيريني را از دواخانه هايدست آورند .

شما پيش از آنكه تصميم به نشكيدن سكرت ميگيريد و ميخواهيد آنرا عملي سازيد لازم است دو نوع دوا را بخريد كه شما ميتوانيد به كمك آنها ۱۴ روز اول حتي الان عوارض ناشي از ترك سكرت را ميتوانيد خنثي سازيد در مدت ويتامين ث و ويتامين ب۱.

ويتامين ث بايد گرفت زيرا وجود پس از ترك سكرت در حال تغيير عادت به آن احتياج متصاعد ميشده باشد . اگر روزانه ۵۰۰ ميلي گرام ويتامين ث بگيريد اين مقدار به گونه عادي اضافه از پنج برابر احتياج روزانه وجود به آن ميباشد .

ويتامين ب عدم تعادل عمل حجره هاي عصبى را كه بالا سر گرفتن نيكو تين از طريق دود کردن سكرت بوجود آمده مرفوع ميشازد . نيكو تين اساساً خصوصيت نفوذى را در ممبران هاي حجرات عصبى تقويت ميبخشد . با اين تغيير وجود شخص معتاد دچار يك حالت رخوت ميگردد . و هرگاه نيكو تين دفعه به هريك از سلول نرسد آنگاه است كه سلول اعصاب براي يك مدتي دراز به حالت عصبى مواجه

همز مان تبارز ميكنند به كوك وينا مين ب۱ سر يعتر مرفوع ميشوند . زيرا پرده هاي حجرات زود تر پيش مي آيند . از آنجا يكه گرفتن مقدار بيش از اندازه اين ويتامين كدام خطري را متوجه شخص نمي سازد لهذا ميتوان از اين ويتامين زياد گرفت . توصيه مي شود كه بهتر خواهد بود روزانه ۵۰ ميلي گرام از ويتامين ب۱ خورده شود .

فشار خون شان نسبت به كساني كساني كه به سكرت عادت دارند كه سكرت نمي كشند بلند تر مي باشد . هرگاه شخص د فعا از كشيدن سكرت منصرف ميشود فشار خون پايين مي افتد . در روز هاي اول آدم احساس كسلتي و مانده گي مي نمايد تا اينكه وجود



خود شما با فشار خون جديد مطابق دهد . اين وضع را ميتوان چاره جويي كرد به اين معنا كه شخص همه روزه دو بار به نوبت دوش آب گرم و سرد بگيرد . زيرا توسط آن دوران خون به شدت قميچين ميتواند شد .

توجه داشته باشيد كه در روز اول بدون سكرت كشيدن نوشابه صرف كنيد (البته غير الكو ل)

شده ووقتي تسكين ميشوند كه پرده هاي حجره ها مجدداً بسته شوند . براي تارك كان سكرت اين موضوع چنين معني ميدهد كه : و ناراحت است عصباني است و تمايل به عرق كردن دارد . گاهي هم از ناحيه قبضيت رنج برده و نظم خوابش علي رغم مانده گي برهم ميشود . اين عوارض نا راحتي كه نهايت يكي دوتاي آن رويهمرفته

هميشه و قتي ميل كشيدن سكرت در شما پديد مي آيد در آنصورت يك گيلاس شربت بنوشيد يا شير يا يك نوع دگر نوشابه مانند كوكا كولا يا سودا و آتر وغيره . صرف نوشابه براي شما دو نوع مفيد است دارد : نخست تلاش براي كشيدن سكرت از شما رفع ميشود و دگر مقدار نيكو تيني كه در وجود تان هست با گرفتن مايعات زود تر طرح ميگردد .

وايستگان و همكاران را از تصميم خود باخبر سازيد و به او تها يگويد كه هيچ كدام شان به شما سكرت تعارف نكنند . اگر شما خواسته باشيد كه بايك تن از اعضاي خانواده و يا دوستان مشتركاً سكرت را ترك كنيد در آنصورت قرار بگذاريد كه شما متقابلاً همدگر باشيد .

براي هر سكرت كشي كه تازه ترك عادت كرده سومين يا چارمين روز سخت ترين و صعب ترين روز بشمار مي رود . شما خود را براي استقامت درين روز آماده داشته باشيد . و خود را به چيز هاي مشغول سازيد كه شما را ميتواند

سرگرم سازد . مثلاً اگر شخصي مورد نظريك ميرمن باشد ميتواند در آن روز به يك طرح جديد آرايش موي يا لباس خود را مشغول سازد . البته رفتن به سينما يا تياتر براي هردو جنس براي وقت گذراني ميسر است .

يا مثلاً در همان روز به خريد چيزي اقدام كنيد كه مدت ها در آرزوي آن بوديد . اما از رفتن به رستوران ها دوكان هاي پر سروصدا مخصوصاً در چنين روز هاي حساس بپرهيزيد . آخرين سكرت را چه وقت بايد دود كرد ؟

بهتر آنست كه ترك سكرت را در يك روز رخصتي عملي سازيد . در شام بيشتر يك چنين روزي بسا فهم موضوع و آگاه از اينكه فردا تركش ميكنيد دود كرده آنتهاي آنرا نابود سازيد و قوتي سكرت را باز بين ببريد يا اينكه آنرا به يك نفر ديگر ببخشيد و خود را از شران خلاص سازيد .

بقيه در صفحه (۵۸)

شهر جدید علی

An aerial photograph of Hiroshima, Japan, showing the extensive ruins of the city after the atomic bombing. The image captures a large area of destruction, with many buildings reduced to rubble. A prominent feature is the atomic bombing memorial, a tall, slender tower that stands as a symbol of peace. The surrounding landscape is a mix of ruins and some remaining structures, illustrating the scale of the devastation.

زلزلہ مدمتس

کاغذ بچہ ی رنگ



موت‌های مخصوص مسابقه

اسرار قطب جنوب

پنج نفر اعضای انستیتوت هایدری ببولو-
ری لینینگراد به سر پرستی الگینی گروزوف
مصرف و تبعات در ساحات قطب جنوب انتار-
کتیک می باشند، آنها زیاده از دو هزار ساعت
رادر عمق شصت متری زیر قشر ضخیم یخ
در آزمایشگاهی بنام صلح سپری کردند
این گروه زیاده از چهار صد نوع حیوان و
نبات مخصوص آن ناحیه را کشف کردند که
این حیوانات و نباتات در شب های قطبی

بغواب فرو رفته و در روز های آن باسر عتباد مصروف تكثر وانكشاف خود میباشد.
در عكس يكي از غوامان قطبي شوروی رماشاده ميكنند.

سرما یہ ملی قانکافیکا



१०. अक्षर

از: نذیر احمد مبین پور

پیوند

زندگی يك آغاز هست.
آغازی برای يك پایان.
آغاز زندگی را مانند امواج آرام دریا تصور كن.
كه روی صخره سنگها می لغزد و در پیچ و تاب میسر خود.
چون مارهای آبی می رقصند.
در وسط
یعنی در وسط انجام و آغاز تلا شها و تیش های فراوانی صورت میگیرد.
میدانی این تیش و تلاش چیست.
نه... تمیذانی.
برای پایان ما پایانی كه هرگز معلوم نیست.
خوشبختی بار میآورد و یا بدبختی.
ولی هرچه است تلاش برای آن صورت میگیرد.
من به خاطر يك پایان میخواهم آغاز و آغاز كنم باتو.
باتویی كه میخواهم آغاز من باشی.
و هر دوی ما یعنی من و تو پایان يك آغاز.
تا اولین لحظه انجام همه كار و ا - عاشقانه پیوستیم.
من بعد از خدا ترا كه پایان آغاز من هستی میپرستم.
و چون بهارانی پر شگوفه د و سست دارم.
اگر تو بخوابی.
و من با هم چنانكه بیگانه هستیم بیگانه خواهیم ماند.
به امید آشنایی تو و پیوند يك آغاز و يك پایان.



از : دارف پژمان

جهان

زمان من چه میبوی
نشان من چه میخواهی
مرا شب آفرید و باد
بگرفت از سر راهم
انیس روز ماری پنهان
سالها خار بیابان بود
همه در سنگلاخ زندگانی
راه ناهموار پیروم
شیانگاه خواب می دیدم
كه روزی آرزوی تشنه من
آب می یابد
مگر با اشك بیتابی
كه هر جا انعكاس -
تشنگیهای خیالم بود.
بروی بیکران یا من
چون دیوانه خندیدم
تودرد من چه میدانی
مگر خورشید میداند كه
پنهان از نگاه او
ودود از رنگ و رویایی وجود او
سكوت زندگی
با چهره زشتی كه میگوید.
جهان -

باسیل اندوهی كه میبارد
برای خانه بردو شان گیتی
چند دشوار است !!
توای نیلوفر باغ -
امید ناامید من
كه روی خوشه مهتاب رویدی
و شب در پرنیان آسمان
بازهره و ناهید خوابیدی
ودر بازیگه هستی
از آن بالا -
بروی ساقه خشكیده جانم
بهار اندوهناکیدی
ازین فرزند ظلمت یاد كردی
بگو ازمن چه میخواهی !!
مرا بگذار با پا پیژمر غصه بارانم
مگر رنگ تكاهم رانمی بینی
مگر بخت سیاهم رانمی بینی !

ملال

صدای پرپر مرغی میان شاخسار ری
نیست.
مهی كا نكشت باد شوخ شب آهسته
می بندد
برویم پله های كهنه دروا
من از بارگران و حشت و تشای بی و
اندوه بی پایان
بنوی سایه خود خیره می مانم
چه می بینم؟
هزاران نقش ترس انگیز
هزاران یاد درد آمیز
بدوش خویش می گیرم نواز شبهای دست
یادمادر را
كسی گویودر شاخ بلند هستیم تشای
نشینگاه امید
كسی گویودر حسرت سرای بسی
نشانیها.
جهانی ، پرتوی ، دیدی .
ملال خاطر م دیگر بس افروز نیست.
میگویم سرا ب ساغر چشمه ن من
چون نیست
كه امشب بس دلم تنگست.
كه امشب بس دلم خونیست.

تگرار

آرامشی كه در نگاه تو آرام خفته است
آرام بخش هستی پر شورش منست
ای جلوه ات قشنگ !
بر تیرگی هستی من گرمتر بتاب
تابش گنان - همیش -
از نور از سپیده توبریز كن مرا
خورشید اوج ها !
تكرار زندگی منی :
ای خوب من بخند!
بالبسمت

از: (رویین)

آفتاب

بیایا كه شبم بی تو آفتاب هنوز
به وسعت همه غمها ستم خراب هنوز
ز غصه هابه چه امید ایمنی خواهم
به پیشرو همه جاموج میزند سراب هنوز
غم توجه الفسون گرم داشت ناشناس من آه
كه بخت من زسیاهست غرق خواب هنوز
دلم ز درد تو بگداخت ، سوخت مرد ، شكست
شرار خاطره هایت به پیچ و تاب هنوز
چه قصه ها ، چه سیه قصه هاست هستی من
بیایا كه شبم بی تو آفتاب هنوز
رفعت حسینی

شب از میانه گریخت

شب از میانه گریخت.
شبى كه چشم تو تالعله سپیده نخلت
و طرح پیکر بر هت تو.
چونش ریخته ماه دوی بستر آب.
میان وسعت معلود دشت سینه من .
به عاشقانه ترین پیچ و تاب می
رقصید.
و قلب كوچك تو.
طنین خواش صد گونه رنگ هستی
داشت
شب از میانه گریخت.
شبى كه ز مزه و رقص بو سه گاه
تنت
سكوت وحشی متروك بی تریارا
به مهر بانه ترین گفتگوی بو سه
شكست
شب از میانه گریخت.
شبى كه باغ تنت
نسیم نرم و نو از شگری اقا قی
داشت

دیو

تیرهای سوزنده‌ی خو رشید
جوزا، پوست خشک زمین را پاره
میکرد. باد گرم و سوزانی که از
روی خاکها و ریگها تفتنه بر
میخاست، مثل شعله‌های آتش
صورت آدم را میساخت، در آن
بعد از ظهر آتشگرفته‌ی تابستان
بازار چه تنگ «تیرین» به جهنمی
تبدیل شده بود، با آنکه سائبان
دكانها را کشیده بودند، تابش
تند آفتاب، از آنسوی سائبان‌ها،
گرم و بیحیا بداخل میخزید و
یکرشته عرق داغ و چرکین از روی
پیشانی تازی گردن فروشنده‌ها
جاری میساخت.

گرمای کشنده و این سرو و شمر
ریختن عرق، از روی پیشانی تا
زیر گردن، فرو شونده‌ها را که
میبایست چندین ساعت درون یک
محفظه تنگ و باریک بگذارند،
عصبانی ساخته بود.

شاید همین گرمی لعنتی و سوزان
بود که در آن بعد از ظهر آتشگرفته
یکی از فروشنده‌ها را عصبانی
ساخته بود که از دكانش بیاید
پائین و لگد محکمی به پهلوی
مصطفی بزند و بعد هم دشنامهای
زشتی حواله او کند.

اما مصطفی... مصطفی هیچ
نمیگفت، خاموش بود، با آنکه
دست چپ خود را روی پهلوش
که معلوم میشد درد گرفته، گذاشته
بود، ناله‌ی نمیکرد، آوازی از او
بر نمیخاست و همینطور خیره‌خیره
و با آشگفتی بسوی دكانداری که او
را لگد زده بود مینگریست.

دكاندار که ازین حالت بی‌تفاوت
مصطفی بیشتر عصبانی شده بود،

هشت بچه ریختند روی دكاندار،
او را انداختند روی زمین و مشت
بود و لگد بود و سیلی بود که مثل
پازان بر سر و صورت دكاندار فرود
می‌آمد، تك تك رهگذران که از آنجا
میگذشتند ایستاده و ناظر صحنه
بودند، دكاندارهای دیگر رخنه‌ای
نمیکردند یکی از آنان که خیلی
عصبانی بنظر میرسید گفت: «خوبش
میکن، کسی که از خدا نترسه و
يك دیوانی بی‌آزره لت و کوب کنه
جزایشی از بدتر دكاندار همانگونه
زیر دست و پای بچه‌ها اینسو و
آنسو می‌لغزید، که چند تاپو لیس
امنیه از دور پیدا شد بچه‌ها قبل
از رسیدن آنها یا بفرار گذاشتند.

مصطفی ایستاده بود و به اینهمه
زد و خورد و دست به یخه شدن و
فرار کردن با حیرت مینگریست،
گاهی با ناخن‌های چرك بسته اش
خونهای خشکیده‌ی صورتش را می
تراشید و گاهی هم ناخن انگشت
بزرگش را زیر دندان می‌چرید.

دكاندار با صورت خون‌آلود و
لباسهای کثیف از روی زمین بر
خاست و زیر زبان فحش دادنش
سخا و تمندانه جاری بود.

مصطفی در حالیکه با گامهای تند
از آن محل دور می‌شد، آهسته
زیر لب گفت: «يك دیو دگ»... یام
يك دیوس.

مصطفی بیش از یازده سال نداشت
با صورت استخوانی، اندام لاغر و
باریک، چشمهای سیاه و ژاگی و
درشت، پوست صورتش از تابش
آفتاب برنگ مس در آمده بود،
موهای ژولیده و بلند، دستهای کوچک
و کرسه پسته، میوی سر و
ناخنهایش را مثل آنکه مدت‌ها نگرفته
باشد بلند و رسیده بود، جای یکرخم
عمیق و چرك گرفته روی شقیقه اش
دیده می‌شد، با اینهمه مصطفی
قیافه‌ی معصومی داشت، آدم با
دیدن او دلش برقت می‌آمد، مردم
ترین و مخصوصا بچه‌ها مصطفی را
دوست میداشتند، درست است که
او دیوانه بود اما آزارش بکسی
نمیرسید.

یکسال بیشتر ازین، مصطفی
مثل بچه‌های دیگر بود، با آنها بازی

میکرد، در کناره‌های ساحل هیرمند
با دوستانش به آب بازی میرفت
یکی با هم میله تروبو خوری پیا
میکردند، بچه‌ها او را دوست داشتند
و بی او کنار دریا نمیرفتند، اما از
یکسال به اینسو، مصطفی یکتا
بیراهن، تابستان و زمستان، روی
سرکها، کنار دكانها و در مغاک
سگها می‌خوابید، با بچه‌ها بازی
نمیکرد، آن مصطفای شاد و خندان
و باز یگوشی بيك جغد خاموش و
ویر آتشین و گوشه گیر تبدیل شده
بود، که گاهی هم این و آن دق دل
شان را وحشیانه روی او خالی
میکردند.

مردم ترین، یا علت دیوانه شدن
مصطفی را میدانستند و یا هم اگر
میدانستند، جرأت گفتن آنرا
نداشتند، چه کسی بود که اهل
ترین باشد و ملالاور را نشناسد،
نیم روستا‌های ترین از او بود،
اولش ملا بود و تعویذ نویسی میکرد
جن میگرفت و تسخیری بود، وقتی
هم که توانست یکی از زنه‌های
روستاهائی را گول بزند و شوهرش
را بدست او بکشد، زن را عقد کرد
و بعد از تصاحب زمینهایش، طوری
او را کشت که گوش تاگوشی کسی
خبر نشد.

دیگر او ملا دلاور نبود، ارباب
دلاور بود، ارباب دلاور با شکم باد
کرده، اندام بلند و کله بزرگ و
تاس که يك تار موی روی آن دیده
نمیشد، سفیدی‌های چشمش برنگ
سرخ بود، مثل آنکه خون روی آن
باشیده باشند.

وقتی برادر بزرگترش را، همین
پدر مصطفی را با مصطفی و مادرش
بزمین‌های خود منتقل کرد و چند
جریب زمین به آنها بخشید، پدر
مصطفی فکر میکرد، برادرش چه
آدم خدا شناس و رعوئی است اما
قضیه طور دیگر بود.

هنوز یکسال نگذشته بود که پدر
مصطفی کشته شد، کسی ندا نداشت
او را چگونه کشتند، صبح او را
غرقه بخون در پسترش یافتند، با
تفنگ چره‌ئی مغزش را پریشان
ساخته بودند، همه میدانستند که
در آن منطقه جز ارباب دلاور و زده‌های



سر گردنه کسی دیگر تفنگ چره نی
نداشت .

ضربه‌ی هولنا کی بود ، برای
مصطفی ی ه ساله که تحمل آن
برایش مشکل بود ، وقتی تابوت
پدرش را میبردند، دو خاکه‌ی سیاه
و نمناک زمین را پسرش باد کرده
بود ، با اینهمه مادرش هنوز زنده
بود شبها در کنار او میخوابید ،
تنها یش نمیگذشت و همینقدر هم
مایه تسکین او بود و از سنگینی
اندوه و آزار مرگ پدرش روی
سینه‌ی او کم میساخت .

ارباب دلاور بخاطر حمایت از
بیوه‌ی برادرش آنها را در عمارتی که
خودش در آن زندگی میکرد ، جای
داده بود ، اما مصطفی از عمویش
پیار بود ، با او مثل دهقانها یش
رفتار میکرد ، کینه‌ی مصطفی وقتی به
ارباب دلاور و چندان شد که یکروز
او را دشنام گفته بود ، و مصطفی او
در روی او ایستاده و به عمویش
گفته بود : «کاکا جان پدرمه دو نزن
او مرده ... حق نداری مرده‌زه‌دو بزنی
و ارباب دلاور این گستاخی او را
باسیلی محکمی پاسخ داده بود ،
مصطفی بعد از آن نسبت به عمویش
احساس بیگانه‌گی توأم با نفرت و
انزجار میکرد ، یکبار هم به مادرش
گفته بود : «مادر جان بیا که ازینجه
بریم ، کاکایم پدرمه دو میزنه ... مره
سیلی میزنه ، ببی چطور رویمه کبود
ساخته .» و بعد گریه کرده بود و
دامن مادرش را گرفته بود و زاری
کرده که عمارت عمویش را ترک
بگویند ، اما مادرش این حرفهای او
را نشنیده گرفته و به او گفته بود
«بچیم ای گپا بسیر خوب نیسی»
کاکایت مثل پدرت است ، سر تو
حق داده ، هر چی میکه باید گپشه
بشنوی .»

و مصطفی نمیتوانست گفته های
مادرش را قبول کند ، هنوز
دشنامیکه عمویش به پدرش داده
بود ، مثل عقرب زهرش را زیر پاهای
او خالی میکرد ، و سوزشی را که
از سیلی ارباب دلاور بیخ گوشش
احساس میکرد ، آزارش میداد ، با
خود میگفت : «اگه پدرم زنده میبود
نمی ماند کاکایم مره سیلی بزنه ،
او مره دوست داشت هیچکسه نمی
ماند مره بزنده ، پیرم سایره خریده

بود جل خریده بود ، اگه پدرم زنده
میبود نمی ماند کاکایم او ناره از
قفس ایلا کند ، راستی مادرم چرا
ماند ؟ البت زورش نمیرسد ، با
اینهمه مادرش برای او پناهگاه
خوبی بود ، دلش را به او خوش
کرده بود ، شبها که پهلویش
میخوابید ، برای او آرامش تسلی
جویانه نی می بخشید .
یکماه ونیم از مرگ پدرش می
گذشت ، یک نیمه شب سرد و
توفانی زمستان بود که مصطفی از
خواب بیدار شد مادرش را در کنار
خود ندید ، رعد و برق و باران در
بیرون توفان میکرد ، رگبار های تند
باران که بروی شیشه ها میخورد ،
دل مصطفی را از ترس بلرزه می
انداخت .
از جایش برخاست ، یکبار مادرش
را صدا زد ، اما صدایش در تاریکی
خاموش و گنگ اتاق گمشد ، از
اتاق بیرون شد ، نور چراغ اتاقیکه
عمویش در آن میخوابید ، چشمش
بقیه در صفحه ۶۱

دستر گو صیادی

چه نصیب می له اژله آزادی ده
که عالم دغان په غم زما شادی ده
دو سال په شپه حاجت دریبار نشته
خپله مینه په دالار زما هادی ده
که دبل عیونه خپل کړی مرده له یی
که دبل دغان شاگرد که استادی ده
چه نظریه تقدیر وکړم امید وارشم
په تدبیر می له مراده نامرادی ده
چه دزلفو په حلقه دزړو نو ښکار کا
ستا دستر سترگو څرنگه صیادی ده
ستا وحکم ته گردن معزالله وژیو
چه داهسی محکوم وژنی بیدادی ده

معزالله

سترگی نمناکی

په کنار د ښاغوش دی زلفان زانگی
تل سلام ته دی مدهوش عاشقان زانگی
چې دی کنښنودی حلقی پرمخ دزلفو
په هر تازی بیدان آویزان زانگی
خوشبویی دتورو زلفو دصنم ده
یا که عطر دعطار پردگان زانگی
دامی زړه دی چه دغم پرتال زنگیری
یا په بحر کنښی جهاز دطوفان زانگی
داسی حسن به بل چیری په جهان وی
په صفت یی ملائک پراسمان زانگی
دزړه تم خومی نمناکو سترگو وچ کړو
دغم اوښکی پربانو دیران زانگی

میران

فراری ده

چه به ماښکلی بلله هغه مسته ځماری ده
آمو ونگه په لاس راغله دعمونو فراری ده
په سیزده غوړیدلی دگل څانگه پری زنگیری
دخوبونو په قال زانگی او گواره ، گواړی ده
سپوږمی هسکوهی پوپونه، دلته دادحمن موده
داویده اوږه یی څارکړم ، دلته غمدل آزادی ده
دخوانی او خوانی مینی ، یوعجیبه، دنیا جوړه
گل په گل وکنښی خوشاله، خوری شونای جواری ده
نه یی مور ورته څه وایی، نه یی پلار ورپسی گوزی
ښکلی لوړه تمدن ده پیغله شوی گل واری ده
ورتر دی یی شومه خواته، پتمی څانه سره وویل!
زه په تاباندی مین یم، درپسی راغلم ناچاری ده
هر نفس یی ښکته، پورته اژده کشی می له گول کا
هر گوزار یی دمر وسترگو دمر دگوتندی گاری ده
بیانو وروورپسی تیپ شوم، انگی می ورته غلا کړل
زړه تسکین شو ویشه نه شوه دپه عشق کنښی
هوښیاری ده

دوه لاسی می سلام ورکړ، ورته ولاړم داویدوه
ما، حلیم ته عشق کنښی پینه، هسی رنگ دشیو
خواره ده

ژوندون



دسترگو تیغ

هغه زړه چه ستا د عشق په اور کباب دی
که مرهم وروانندی کنښیری دی
حجابونه له اغیارو مناسب دی سب دی
دیارانو په یاری کنښی څه حجاب دی
بی له تاجه ښایسته وی بی حساب
په هغو کنښی هم ستا حسن انتخاب دی
لکه گل چه تر افتاب پوری فجل وی
دغه هسی ستانر مخ پوری آفتاب دی
دادمیو څه هستی او سرخی نه ده
تیغ دسترگویی په وینو کنښی غرقاب دی
زه رحمان به څه خواب کوم ویاړته
وژوند یو ته دمریو څه خواب دی

رحمان بابا

خوری ځنی

چه دی په ناز راته کتل هغه ادادی څه شوه
چه دی په سرو شو تپو خندل شوموڅه گادی څه شوه
چه دی توری خوری ځنی په سینه را پریشودی
پریشا نه زلفی په سپین مخ هغه ښکلادی څه شوه
چه دی سری گری زی شونلی دمین په وینو
هغه په سترگو کنښی دغلا پیغله خندادی څه شوه
چه پیمانو کنښی دی دسترگو سره شراب مرغول
هغه دمستی دنیاگی خیال او هوادی څه شوه
چه ننگیالی ته دی ویل، وفاستا یمه زه
ستا دی قسم دی یوځل بیا هغه وفادی څه شوه



ددر دو نو دوا

کله خپل پش دگل غونډی نمای
کله کله دلبیل په زړه وایی
چه هر زمان په هر شکل چلوه کړی،
عجایبه دلریا په خود نمای
په یوه ویشته دی نه ارزی دوه گونه
په غایب لکه گوهر قیمت بهایی
دخپل درد دوا په زړه چانه غواړی م
چه هم ته محبوبه دردی هم دوا یی
کله نازکله کنخل کړی کله مهر
له خوشحاله مروړه که پخلا یی

خوشحال خټک

نشه سترگی

چېومی لیدی سترگی دجانان نشه نشه
په سترگو می خود ښکاری داجهان نشه نشه
اثر دځمار پروت دی ددی ښکی په هر آب کنښی
چه گوری په څنډ څیرو رته آسمان نشه نشه
نشه دینتی گوری دویوی په پلو شو کنښی
چه سوځی پری ځانونه پتنگان نشه نشه
نشه دپیار څه پوښتی له ما گوره گلشن ته
بلبل پکنښی نشه تر څی گلان نشه نشه
بی خوده پکنښی نشی ای هوښیاره محتسبه
زمان دتشی دیک دلته مکان نشه نشه
ای ښکلی سانی دابه وی دستادجام اثر
مغان راته نشه ښکاری دندان نشه نشه

حافظ

دسترگو تصور

چه غمونه دزړه نه لگ په شاشی
تصور ته دی پرو وایه چه راشی
داژوندون پری الزام شی هله پوه شی
ستاله دوه څه دتلی بینواشی
زه پری ستا دزلفو مینه ماتومه
خدای دی نه که چه داتوره شیه سباشی
زه پری ستا دهر غم غلطو څه
نادانانو ته داسری اوبه صباشی
رانزدی چه شی په مخ یی شلق خواشی
ماله ورايه چه ووینی په خندا شی
ستا دسترگو تصور تری نه شم
کله جام کله غزل کله میناشی

داهی

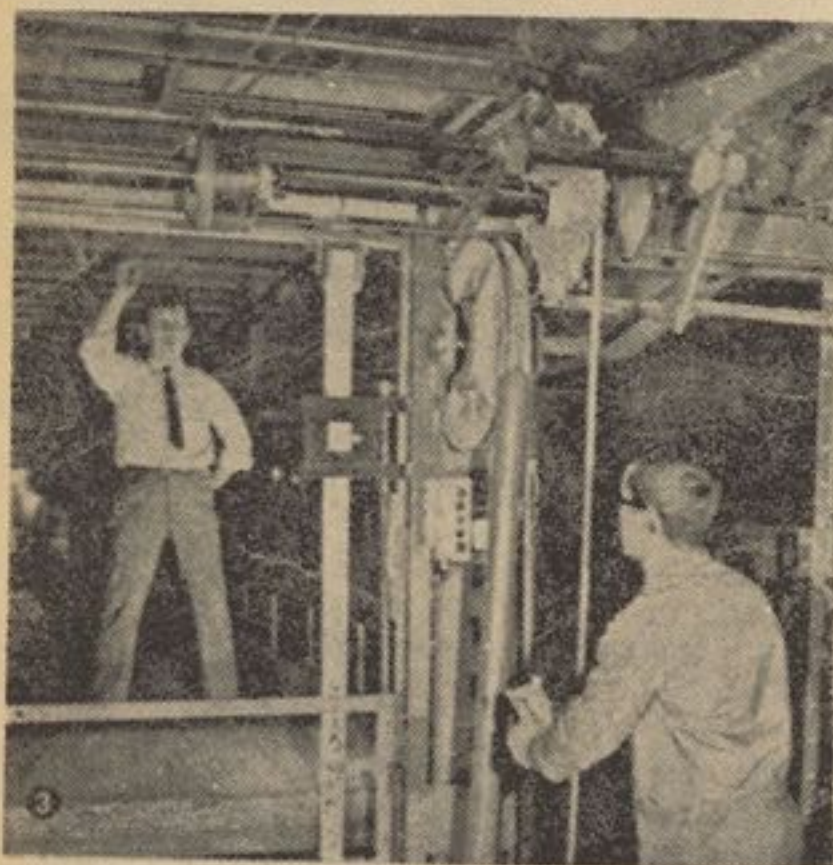


کشف ظروف طلائی

در بلغاریا ظروف طلائی کشف گردیده که عمر آنها به پنج تاشش هزار سال تخمین زده میشود. این ظروف برای تحقیق و مطالعه به انستیتوت شیمی، فزیک و شتوتگارت آلمان فرستاده شده. تا با استفاده از روش خاص که مربوط این انستیتوت است، عمر آلات طلائی کشف شده معلوم گردد.

قرار معلوم این آثار باستانی بلغاریا قدیمی ترین آلات طلائی مکشوفه ای هستند که تا حال کشف گردیده. دانشمندان امید دارند تا بوسیله مطالعه آنها اطلاعات دقیقی در باره مبدأ و مراحل اولیه تکنیک فلز بدست آورند.

نطق سناتور جرج مک گارون



از سناتور جرج مک گارون رقیب پرزیدنت نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری امریکا تعریف می کنند که يك روز نامه نگاری از وی پرسید.

شما برای يك نطق پنج دقیقه ای به چه مدت زمان احتیاج دارید تا آنرا تنظیم کنید؟

دو هفته.
برای يك نطق نیم ساعته چطور.
هشت روز.

پس برای يك نطق دو ساعته به چه مدت زمان احتیاج دارند؟
هیچ! من برای ایراد چنین نطقی هم اکنون حاضریم شما فقط جایش را نشان بدهید تا من شروع کنم.

شون کانر علاقمند اسب سواری است



ورزش اسب سواری یکی از رایج ترین ورزشها در انگلیس است و مسابقات اسب دوانی از جمله جالبترین و هیجان انگیزترین مسابقات در سرزمین بریتانیا است.

از جمله کسانی که بتازگی بیش از هر شخصیت مشهور دیگری در روزهای تعطیل در میدا نهای مسابقات اسب سواری دیده می شود جیمز باند کبیر سینما یا جناب شون کانر است. مثل اینکه کار جالبی، این هنرپیشه برای مواقع بیکاری خود یافته است.

بازی دارک در بلژیک

«بازی دارک» ستاره جوان و زیبائی فرانسوی برای بازی در يك فیلم مشترک بلژیکی و فرانسوی چندین پیش به بروکسل رفت لاژان لوئی ترنیتان بازیگر دیگر فرانسوی نیز درین سفر همراه اوست، قرار است این دو هنرپیشه معروف برای بازی در فیلمی جدید، برای مدت نامعلومی در بروکسل باقی بمانند. از گورستان های شهر، به گورکنی و حمل جنازه پردازد.

محکومیت

محکمه «کیپ تاون» برای آقای «مایکل هاول» که ۲۸ سال از عمرش میگذرد، و مردی را زیر تأثیر موثرش کرده و کشته بود، جزای تعیین کرد که تاکنون در هیچ نقطه دنیا، سابقه نداشته است.

محکمه «مایکل هاول» را پرداخت ۲۰۰ لیره جریمه محکوم کرد. لیسنس او را باطل کرد و ضمناً او را محکوم ساخت، که مدت هشت ماه، در یکی

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان کلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد «جان کلود» که همیشه او را در هر جا که میبندد، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلومین» را که از مدتها پیش است و تحت تدای میباید میدهد و میخواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به «فیلومین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند.

بخاطر ثروت



اینرا مدغم، اما با باز طرف یک فرشته قهرمان چهل کیلو را آنها را
کو تا ترسخت. والد قهرمان هم میباید خواهد شد. مدانی
امروز است. زیاده است زیرا بسیاری استی و در حده اشیا از متان
دور تنبل اند.



حسد. انشیکه (مهرت جمع حسد؟)

علی، با وجود اینکه بیست و هشت ساله بود، این رضی را بداند کرد.



من در شنید نام از شن من نوشتن تنهاف حرف و اتم و کن اینک
حرف و آبی مفید من میکنم و اینها را هم آید



همیدم استی که توحی عاب هستی، منتهی در کمال علم

من باید و حاکم خود را اوقات کج

من باری و عالم خود را عودات کنم



از طرفین برایش سلام نمود و او را به ناشی صبح بخت کنم.

پہنچا اور رات گھر پہنچا

خسلی خوب. امروز تو کی مری ؟



سلام زیاری اکی را / انتخاب کنم ؟



پیش از این



بالاخر آری آنها را برین صفت اند.

دوران : ۱۰۰

سپوږمې پوره افق تهرغلله ، دنيا روښانه شوی وهر خه ښکلی ښکاریده دشیې په سکون کی دښکلا قافلی تیریدی خو دتظیر خاوندانو ورته گټه آخیسته خو نورو به.. مونږ پدی نندارو کی ځانونه هیر کړی و، خدای پوهیږی کی چه په کومه دنيا کښی به اوسیدو ، اود خیال پرواز مو چیرکسه رسیده ؟

سپوږمې وشر میده ، حیایی راغله د ورېځو لطیفه پرده پی مخی ته ونیوله ، لومړی یو نیم کښه کتل اوبیانو بیخي پټه شوه مونږ بیا هم په توده تیاره کی پاتی شو ، منزل خاوندانو په هغه رنایی خپلو پړاونو ته ځانونه ورسول خو مونږیې دجمال په ننداره بیخوده و چه تیاره شوه - نو یو بل ته مو پام شو اوبخوانی خبری بیا راپادی کړی

سپین گبري ته می وویل:

ته څنگه اوکله دلته راغلی وی ؟

هغه وویل : خبره اوږده ده خو دوه ورځی کږی چه لږی ځایه نیم خوځیدلی .
راځه چه شپه لنډه کړو ، ځه کیږی چه

داتودلر بیخي دینی می وچړکړی ، دادی چه خدای ته راپېښ کړی .
ای باعاطفه انسانه ! تهراته دخدای درحمتونو مظهر ښکاری ، ته څنگه پدی بیدیا کښی راپیدا شوی .

- (پس له اوسیلنه) دی خبرو پسر مه گرځه خو راغلی یم .

- اوسیلې مه کوه چه اوسیلې دبی صبری علامه ده ، بی صبری مایوس پیښوی اوما یوس دژوند لویه بلاده .

- اوس نودبلانه اویستلی خبره ده ، ژوند اومرگ راته یوشان دی ، خو قدرت خپل کار کوی نه په ژوند یو کښی حساب یم نه به می کښی .

- (خیر خیر گوری) نه ، نه بچه داسی مه وایه ، استقامت اوحوصیله وکړه خدای به رحم وکړی .

- ښه توکل په خدای کاگا ، اوبه دی بس دی

- هو ! ږکيه بس می دی .

سزه به کاسه بیرته یوسم ، ځکه دا به دکوم شیون نه پاتی شوی وی که سبا بیرته

په همدی کښی مودمی راغله اوزما په غاړه کښی پی لاسونه واچول ، لږلی چی چه زویه تادی خدای لری ، گل مکی خولای ، زویه ته پی ونه لیدلی په ارمان لاره...
ستا دکمکی او نازولی خور په زړه کښی ستا ددین ارمان پاتی شو او ابدی دنیا ته لاره .

ناڅایه می یوه سخته چیغه وکړه چه گل مکی ، گل مکی وای گل مکی !!
گل مکی خوانیمرگه چه زما دملگری هم صغی وه زما دزړه دارزو رپاره هم وه ، خو ورځی ناروغه شوه اوبالاخره دمرگ غیږی ته پی پناه یووړه .

دعفی په مرگ سخته ناطقه شوم ، له کورنه ووتم ، تلم اوژولې می ...
سترگی می کله آسمان ته وی او کله د غره هغه لوری څوکی ته کوم چه هلته دواوړی سینی غونډی ښکاریدی ...

له خانه خبرنه وم خوتلم پسی
دید یالمنی ته ورسیدم هلته دشیې مارغان دکونکرو په ونو کښی سندی ویلی
هوا بل شانتی وه دستورو اشاری داسی پرینیدی چه ماخیال کاوه چه زما په حال خبردی ، دسترگو نه می اوبښکی لانه وی وچی شوی چه یوزگیروی می ترغوی شو ، آخوا د یخوا می وکتل ، پوه شوم چه دچا آواز و ، د ځانه سره می وویل ، دایه خیال وی او گنه دلته دی حارته بیدیا اوتور وشپه کښی څو ځه کوی ؟

دناښت آواز بیا جگ شو - چه ښه خبر شوم .
توبه - وای آه ، توبه تری

دمازدیگر ژیری لمر دژیرو پلو په ژبه زما دژیر رنگ په حال ژپیده ، دسیندځیو هم زما داوښکو سره یوځای په ډیره پیړه منډی وهلی زړوبی هم په خپل غوږواوژکی راسره دهمدندی ویر غږاوه ترور خیال او پریشان فکرونه می دژوند پښو ته زلونسی وی .

دشیې تودرم زما د بخت تیاریکی سره جوړه اوغبرگ داروان و غوښتل پی چی زما دارزو وروستی څیریکی ددی توری بلالاندی خندی کړی .

ژمونږ کلنی ازمونی هم جاری وی ، خو شیې پی خویی ډیر زهر اوژول کړی وم خو چی پروږن گل مکی خور می راته دسپوږمسی نامرادی خط راوړی و اوبه هغه کښی دمیڼی ناگردي او دردناکی قصی کښلی و ، زه پی غمچن کړم .

کتاب می تفرگ لاندی و ، خوما دغسم سندی ویلی ، هرڅه رانه هیر وو ، دسیند خپوته می کتل او داوښکو سیلاو ورسره سیالی جوړوله .

دماښام تاریکی خوره وړه شوه ، زه هم دکلی خواته راستون شوم دایم ډیو می می په آخری سلگو کښی راسره خدای یاهانی کوله .

دزړه حرکت می دنورمال له حاله وتلی و ، خو دسیخلی می پدیا کی راویرجني هیلې بیرته راژوندی کیدی دخیال په ټال کښی می داستقبال خوبونه لیدل ، کورته چه راغلم لاقین می ولکاوه او دریشی سره په گټ کی پروتم دځانه سره می وویل -
ستا دی قسم وی خوبه راشه

و فادار ه پیغله

سخی انتظار

راشی اوکاسه نه وی نو به پریشانه شی: که اجازه را کوی چه پی همالته یوسم .

- مهربانی ، (دتلو اشاره کوی)

په لاره تلم ، اوکاسه می چه ورساوه نو

زه هم پوه شوم چه خومره وپی یم حتی دقلم وهلو قدرت هم راسره نو سبا ناری می هم

نه وکړی غرمه چه له پوهنځی تهراتلم د -

سپوږمې غم لږلی لیک چه می ولیدو نو

ډوډی راباندی زهرشو اود شیې دگل مکی دمرغښ بیخي زهر کړم خوبیا هم دسپین

میخی خواته لارم خوچه دواړه غمچنان یو

بل سره غم شریکان شو ، په ډیر تکلیف ورسیدم

او څنگ ته پی کښیناستم لږه شیبه نه وه

تیره شوی چه سپوږمې ورو ورو دغره له خواته راښکاره شوه ، زما سترگی دسپوږمې

په یاد سپوږمې ته خبری شوی او په فکر کی لارم ، ده ورته دیکلی ډوډی گومان کاوه او

ورته هوسیده .

زه دځانه سره بوتکیدم خوبه یاد می ندی

چه ځه به می ویل ، هغه هم دډوډی په یاد -
ورته شغوندونه واهه.....

خپله کیسه راته وکړی ،
خوب بالکل تهراتی

- هو ، رحمان بابا وایی :

خوب خندا په بی غمی کږی رحمانه

په زړه پی دیار غم وی خه به خوب کا

روکیه: زما ژوند خورا غم لږلی السا نه

ده ، پښی می شل دی ، وگوری لاسونه می

گوزن وهلی داتول مصیبتونه ځانته کیسی

لری خو دا خبره چه زه ولی دلته پروت یم

ډیره اوږده ده او زه وپی یم دوپلو توان هم

نه لرم .

دعفی غونډی شاته لږه رنایی ښکاری

زه گومان کوم چه هلته دکوچیانو کږی ددی

که ما په شاگړی او هلته یوسی نوډیره به

ښه شی .

- په دواړو سترگو بسم الله ده راځه

په شامی کړ او په مزل مزل کی و چه دشفق لسته سره شوه ، کیږ وپوته لانه و -
رسیدلی چه سیستان مونږ پس غلی اوجملی

کولی ، یوه زړه ښځه چه کانځه ته وتلی و

چه دآشنا بشره په تاکښی ووینمه
خوب می نه رانله ، پریشانی سات په سات زیالیده .

دیاداشت کتابچه می لیدل او دالبوم هغو عکسونو ته څیروم کوم چه ما او دسپوږمې

په میلو کښی سره نیولی و .
دسپوږمې یو پخوانی خط می لاس ته

راغی چه په سر کښی پی لیکلی وه

روم بخواب تا ترا مگر بخواب ببینم

کجاست خواب مگر خواب رابه خواب ببینم

زه پی ډیر وځوړولم ، هغه خاطری راپادی کړی ، کوم چه دمیڼی په ابتدا کښی مودسوز

او سازخبری یو بل ته لیکل دلا تیل تیل

خلاص شو ، بیا هم د بخت په گوټکی می د

دتورم بلاکوئیده ، سگرت می وڅکول او د

ځانه سره ناستوم چه ناڅایه ژمونږ په کور

کښی ناری سوری وښتی ، وار خطا شوم ،

حویلی ته ووتم که گورم ډیر خلک راغلی و

خپل خپلوان راټول شوی دخیگان ضاخورا کوره ووتم

کوچنیان ، پیغلی او انجلی ژلی ، سپین

ډیری پلارمی هم خپل اوبښکی په خپل سپین

پتگی وچول .

دا حالات زما پریشانی لا زیات کړو

دپوښتنی قدرت راسره نه پاتی اوبښکی

می پی اختیاره څڅیدی ، دژبا او ماتم په

خوب کښی دغه آواز هم راتله:

خدای دی وښه:

ماویل داخود مرگ مساله ده دمرگ:

- نه همداسي يې سيل کوم.
ښه، واخله، لوستل يې ښه ندي ځکه چې
سړي ليوني کوي.
تانه دي لوستلي

سما خوځلي لوستلي ډير ښه کتاب دي
نودل ليوني شوي نې

خه يونه ويل وارخطا غوندي شو، پسه
شوچه زه يې پيژندې يم د تېښتي مټه يې
نيوله ماويلي ښه به داوي ده سره هراړ
شم نو په رنګريزي ژبه مي ورته وويل.
- وار خطا کيږمه زه هم ستا ملګري يم،

زما اوستا وظيفي سره شريکي دي

هغه هم په انګريزي ژبه واسره ونيوله
او دخپرو پرتوڅکي وروځپل راز يې داسي
واوځيرل شپږ کاله کيږي زه همدلته دمخپري
وظيفه اجرا کوم، مخاږه مي دلندن سر دپه
۱۹ شارت کړي دي دکترو پاپا زيارت گېښي
اوسينم هلته مي ډير مريدان دي او خلک
راځي پوره عقیده لري.

زه په ملا بزرګ مشهور يم.
نوته ووايه چې کله داخلي يې او ځنگه
وظيفه اجرا کوي ؟

مادخان سره ډکروکې چې زما انګريزي
نې وويل

لېچه خوږل شاته ده نه چې پوه نشي او پيا
مي راز دهدي وطن يم اويا پو تعليمي لته
ژلمي يم مګر ستاسي نمانځنه موهن لاسره
پيژنم او دهغه تنخواه به وجه داخدمت کوم

نوموړي پوره يقين وکړ او ماسره دواړي
يادي کړي نو بيا لاخړه مي ورته وويل چې دا
کوچيان غريبان دي او ماسره يې خورا ښه
دويه کړي بايد دا پيسې او پسه څه دوي
تاته ددکوي قبول نکړي، سر ډير پورې -
يوه اندازه پيسې هم په يو چال چلته او په
هغه هنر چې ته پوهيږي دوي ته ورکړه او
بيا به مفصلي خبرې لپاره به زه ګډو بابا ته
درشم.

قصه نيولي نوځکه ددي علاج ډير مشکل کار
دي، بوډي غږوکې چې :
صاحبه قربان دې شم ددي خوان چاره وکړه
پوه هغه کيږي چې سترګي يې ندي غوړولي
يو تمويډ يادوا ورته ورکړه پيسې به ډيري
دکړو خبردي مسافري.
پاږوګر : داخوان ستاسو څه کيږي؟

بودي ... زموږ دسترګو تور ميله دي.
مسافري او زموږ کيږديوته پناه واورې نو
دادپښتوکار ندي چې ددي په برخه يې غوړي
وکړو که زموږ دسره بدل هم دده رنګوړي
جوړيږي نو قسم دي چې پري سره نه کوو

پاږ وګر... هو داخو دپښتو کاردی، اول
خدای او بيا به زه ددي چاره وکړم، مخو گوړي
په شکرانه کي به راته دوه پسونه راګوي.
توري - صحيح ده ولي نه په دواړو لکسو
سترګو.

نوزه په اړخ واوښتم اوتوبه مي وکړه،
يوځل دخوشالي غږونه پورته شول چې خوان
ژوندی شو، زه گڼيستم سترګي مي ومغلي

حيران حيران مي آخوا ديفوا کتل، نورمحمد
ځان هم زما بلابلا آخيسته او واست خلک
خوشاله و، ماوويل زه ډير ډيري يم واته څه
خواږه راګري، په پيره راته کورټ اوغوري
اوپاستي يوډول ټاڅه ډوډي راورې ډوډي مي
وخوړله نه ساعت وروسته مي قدرت پيداشو

پاږوګر ډير خوشاله و ويلي وګوړي دلازماديو
چې برکت و کمي تمويډ ياشو نيست ورته
کولو له مستي نه په خيمه کي له درېده، زمڼي
ته خيرشم، سترګي يې شني وي اولور و
پښتان يې سره پښته وه خو زيره يې تکه
توره ده.

دواړه پوه نشوم داخو هغه لوی دښمن دي
چې افغانانو لپاره يې ډير زيانونه رسولی دي
ماورته وويل چې ته راګرې دا کتاب
خط لوستلی شي ؟

صله کوله نکیده دسپوړمي ډيري يې يادونو
په ياد، دميني لمبي مي په زړه کي لوڅري
کولي په چرتونو کي لږم په آخر کي ضعف
شوم زه بيا پوه نه شم چې په ما باندې څه
چل وشو خو کله چمي سترګي وغوړو لي
بيخي بل چيرته وم، داسي ځای کي چې ما
هيڅکله په خوب کي هم نه و ليدل، ټکښه
غرمه وه په يوه ډډه خيمه کي پروت وم، لږ
څه آخوايوه ښايسته پيغله چې دمخ شغلي
يې دلهر سره مقابلې کولي ویده وه،
خدا يژه چدي به ديغلټوپ په نازينه
خوب کي څه ليد؟
" موسکا يې په سرو شونډه ګډيدله
داویده وه ..

سترګي زما دډډه قوت او سترګو تسوړ
يعني سپوږمي غوندي وه نو دسترګو لاند ي
دخوف اورجا په حالت کي مي ورته ليد دی
به په خوب کي مسکي شوه اوچار قربان
خبري به يې کولي - زه پوه شوم چې د يې
خوب کي دچاسره مشغولا لري او اوس دخيال
په زړ دوصال مقام ته رسيدلي ده، داویده
از زه ددغوري په بستره پروت وم چې دخيي
نه دباندې آواز راغی، چې پاږوګر صا حب
راځه رنګوړيدی خيمه کي دي
مايبرته شوه پرکښي پرځای راکش کړه
سترګي مي پستي کړي، چې ظاهرا ویده شم څما
په زړه کي تيره شوله چې گني هغوي زما ددي پتي
ليدني اودغلټولو باندې خبري شوي سو
حقيقتا چې لوی گوناګاريم.

خونه دا زما د فکر نيمګړتيا وه، گني دهغوي
سپيڅلي عقيدي هيڅکله داسي گومان نه
کولو، دده تنه سپين کيږي، بوډي اوپارو ګر
صاحب خيمه ته راغلل، پيغله وپښه شو،
غږولي وکړه اودباندې ووتله پاږوګر
صاحب راغی زمالاس يې ونيو او بيا کتاب يې
بيړته کړ، پس له څو شيبو يې وويل، مرفي
يې سخت دي اودپيريانو پاچا دده سره څه

سپيان يې چغه کړه اوځپل ژوي يې له خوبه
پاخول چې څه او ددوي سره مرسته وکړه
اورنځور کيږدي ته راوږه، اويا لومونځ وکړه.

يو قوي خوان په منډه راغی اوسپين کيږي
يې لمانه واخيست او پيغله يې په شا کړه،
کيږدي ته چې لاروپه خورا تاوده مينه مونږ
ته هرکلي وويل شو، لومړي يې داوداسه له
پاره مونږ ته اوبه تياري کړي، پس له لومونځ
نه دوي ټول تراوښخي په خورا مينه مونږ
سره لاس ورکړ او داسي خوشاله و لکه چې
ددوي کوم ډير عزيز راغلی وي، مشران يې
مونږ سره په کيږدي کي دننه گڼيښا سل او
نودوي په مختلفو کارونو کي لگيا شول
پدي کي يوه زړه ښځه را نوته چې
سپين کيږي ته خيره شوه، ورته نژدې راغله
تپوس يې تري وکړه چې ته نورمحمد خان نه
يې ؟

سپين کيږي : هو زه نورمحمد خان وم خو
اوس بدبخت نوري يم

په خټه څوک يې ؟
سليمان خيل کوچي يم.

چغه کوي ته خودزکي ميره يې او
زموږ نژدې تړود يې کته .

زکي خپل عمر يې تاسوته بښلي اودوه
کاله کيږي چې ميره شوي ده زما لور بختووه
هم دروز ګار سړو تودو اودظالمانو ټاڼ ي
اونور دخبرو طاقت ورته نه وي پاتي غواړي.
نوري هم په زړه شوه اوځپل ميره ته يې ،
دنورمحمد خان دخواني تور ياليتوب تکلونه
او دده دژوند مهمي کارنامي ديادولو په ترڅ
کي وويل.

ما اوزرکي له وړکتوب نه سره خورولي
درلوده، زما او هغې ديغلټوپ خويي خاطرې
هيڅکله نه هيريږي، مونږ زيارت ته يوځای
تلو، يورنګ کالي بيمو کولي، تل به سره يو
ځای گڼيښاستلو او يو دبل په مصلحت به
موځپل کارونه کول هغه وخت چې تاسو زما
دکوژدن بندوبست ونيوله، نو زکي ډيره
خوشاله وه، چې زما ژوند قاغوندي يوناميا لي
خوان سره يوځای کيږي په هغه وخت کي
نور محمد خان هم دزکي پلارته مرکي ليرلي
که زکي دده سره دژوند ملګري شي.
نورمحمد پخوا ورباندې مين و خودخينو معازيرو
له کبله يې دا اقدام نه شو کولي ښه تکړه

ښايسته ژلمي و مګر ډير مال او دولت يې
نه درلود، لښه داچې مازرکي ته رايه
ورکړه چې نيکمرغي يې دنورمحمد له نيکمرغي
سره په ځای دي اومورته دي ووايه چې مريکي
ته منلي خواب ورکړي، پدي ترتيب دزکي
واده په خورا ډې اوشپه سره تيره شو، پس
له واده نه مونږ يوځل سره ندي ليدلي، دادی
پس له ډيرو وختو، نورمحمد خان سره مو
وليدل

آه ژوند ځنگه زر تيريږي.
بوډي خبري کولي خو ما ددي سرگلشت
په رڼا کي رنګارنګ خوږونه ليدل او په
چرتونو کي ډوب وم، بوډي هم دا پاي ځيښه
اوزامنوته يې وويل چې بارونه تيار وتي ي
چې پس له ډوډي نه له خيره سره ګډه کوو
کيږدي نور غري په مختلفو کارونو کي لگيا
ووځيني غواګاني او ښاني اوميري لوشلي،
ځينو په شرمو يعني تروي وهلو پيل وکړ
دوي تني پيغلي تبي ته گڼيښاستلي

چوادي يې پخولي ددوي مشرو چې مونږ
سره و غږي وکړ چې سپوږميه اميلو ته پيروي
او کوچ وساتي دسپوږ مي دنوم په اوږدو سره
سم بيا زما په اعصابو باندې اورولګيده ماته
خپله سپوږمي زياده شوه غوره چې مي خو -



قربانی پول

قسمت دوم

قلب پر اشتیاق اش خواہش داشت افکارش را بکسی بگویند لذا بخود صدا زد ماریا: ماریا سر خود را تکان داد و خواست تبسمی کند ولی گوشش روی پیچیده بود با خود بہا ہستی گفت:

ماریا تو چی کردی؟ تو چه می کنی؟ احساس نموده کہ جسمش سنگین می نماید لذا بالای سنگ مرطوب در کنار او نشستہ بموہاش دست کشید و شالیش را روی شانہ ہاش جمع وجور نمود دو دستانش را بہ سینه اش فشرد و باخود گفت:

من می خواہم او از آن من باشد از من! من باید از خود شرمندہ باشم برای دلیقہ صورت خود را بشال خود پنهان نمود ولی دو بارہ سر خود را بلند نمود و ادا مہ داد:

چرا من باید شرمندہ باشم؟ بر ای کی میتوانم این حقیقت را جز او اظهار کنم هیچکس بغیر از او - من بالای او بسیار اعتماد دارم حتی حاضر م روم زندگی خویش را برایش بدهم تنها برای او... آیا مرد دیگر مردی مانند او؟ یا - صورتی مانند او حرف زدند مانند او قلب روف مانند او، چشمان و ریش مانند او قوی و جسور مانند او پیدا کردہ میتوانم نہ نف هیچکس مانند او نیست:

مردان دیگری ہم وجود دارند ولی مانند او نیستند برعلاوہ آیا دختری مانند من چنان دین مردان دیگر را دارد؟ کجا میتوانم مردی مانند او را پیدا کنم. کسانی را کہ من می بینم آنها را برای سالیان درازی دیدہ ام و در میان آنها مردی مانند من نیست.

ماریا از جایش برخاست ولی دو بارہ بجایش روی سنگ نشست و با خود اندیشید:

من می خواہم زن قانونی میت باشم و این یگانہ ارزوی من است پروای ندارم کہ چی واقع میشود مردان دیگر... مردان دیگر ہم وجود دارند مردان مختلف تمام مرد های بزرگ و ہوشیار ہا ہا ہا:

زن قانونی اش... زن میت این یگانہ ارزوی من است زیرا از راہ راست و مرد دلخواہ دور شدن خیلی خطرناک است دور شدن از راہ راست خیلی آسان است اما برای من کہ بیگس و تنها ہستم هیچکس مرا دوست ندارد و نہ کسی پروا و غم مرا دارد

هیچ دوستی ندارم. کسانی را کہ می شناسم ہمہ دروغ گویند و مرا مسخرہ می نمایند اود نہ: من نمی توانم در دنیاتہا باشم ترجیح میدہم بلی تر چپ میسی دہم...

ماریا از سر تا بہ پا لرزید و از جا برخاست پرنده از میان پتہ ہا پرید و از صدای پرواز آن ماریا ترسید و با قدم های تند کہ بدین شباحت داشت از آنجا دور شد.

روشنی ضعیفی از لابی در ختان نمایان گشت. ماریا بیک خانہ چوبی کہ در کنار درختان سرو قرار داشت رسید خانہ توسط مالکش کاپیتان پسال اندرسن اشغال شدہ بود. کاپیتان اندرسن مرد متمول پیرمچرد بود و از شغلش نسبت مر یفی تقاعد نمودہ بودہ چارسال قبل این خانہ و کمپ و زمین را خریدہ بود کہ ماریا از خزان تا کنون بہ حیث مستخدمہ و آشپز کاپیتان کار میکرد کار های خارج خانہ توسط من دور آن اجرا میشد و کاپیتان با داشتن ہمہ چیز تنہا بود عیجک از اقا ریش بدید نوی نمی آمد تنها کسی کہ یگانہ وقت از وی دیدن مینمود میت بود و او یگانہ ملاح خوش خلقی در آن نواحی بود.

ماریا از پلہ ہا دوید و بہ آہستگی داخل مطبخ شدہ دروازہ را عقیق بست اما با وجود این آمدنش بداخل خانہ سرو صدای انداخت آواز مرعش مردی از عقب دروازہ نزدیک مطبخ بگوش رسید:

ماریا: آوایا پر ہر چیز را می بویید و آہستہ ترین آواز را می شنود. در حالیکہ ماریا زیر لب او را دشنام می داد شالیش را بہ شانہ ہاش انداختہ و بہ طرف اطاق مطالعہ کاپیتان رفت.

چہرہ کاپیتان اندرسن زرد و گمان می رفت باجن وجروک صورتش او پیر شد. سالہ است سرش موی نداشت و دستایش میلرید لبانش از تعاش دایمی داشت و گمان میرفت کہ می خواہد لبانش را ترا کند دانه از موی درویش مشا ہدہ نمیشد. او هنوز پنجاہ سال نداشت اما اگر کسی او را میدید گمان میکرد کہ یکپای او در گود است.

اندرسن بیچارہ معتاد بہ مورفین بود و بعد از واقعه در کشتی فرار ہدایت داشتہ استعمال مورفین شروع نمودہ و مانند هزاران نفر دیگر در پتچال این عادت زہر آگین آمدہ بود شغل رانست صحت بابی از دست داد و برای اینکہ صحت بیاید مجبور بہ اختیار این جای گوشتہ گردیدہ بود اندرسن ہر روز با خود عهد مینمود کہ غشی را ترک بگوید ولی - هیچکای نمی توانست کہ ذخیرہ مورفین کم شود. او مخفیانہ مقدار دیگر مورفین از پتسیرک تدارک میدید و در خواست فرستادن آنرا مینمود. زما تیکہ او خواہش کم نمودن استعمال مقدار مورفین را دریکماہ نمودہ احساس میکرد کہ مقدار مصرف مورفین اش در آن ماہ زیادتر میگردد. وی با صدای پر ہرجان در حالیکہ می خواست مہربان باشد پرسید:

خوب ماریا باز کجا بودی؟ کجا بودم کجا میتوانستم با شہبہ ہکدہ رفتن از آنجا تخم بخرم.

من بیاد ندارم کہ خواہش خرید تخم را نمودہ باشم. ماریا در حالیکہ میدانست دروغ می گوید اما یقین داشت کہ اندرسن یاد - فرا موشی دارد گفت:

بلی شما فرمایش خریدا ری تخم را دادہ بودید امروز صبح وقتی دانستید کہ در خانہ تخم موجود نیست شما امر گردید کہ من آنرا باید تہیہ کنم.

خوب خوب تخم ہا کجا ست؟

من نتوانستم در دہکدہ تخم پیسدا کنم. در حالیکہ آواز خندہ استیزا امیز اندرسن در اتاق پیچیدہ بود با چشمان از حد فرامادہ گفت:

میدانم کہ تخم نیا فتی اما وقت یافتی میت را ببینی. - تو ہمیشہ از او یاد مینمایی. اندرسن با تکتست بطرف وی اشارہ نمودہ و گفت:

ماریا! ماریا! بیا این جا! بیا میدانم کہ بدین میت رفتہ بودی. - چیزی بدل ندارم ولی توجیز های میسازی کہ درست نیست.

اندرسن با استیزا گفت: - زود این جا بیا. تو معا کہہ میشوی از خود پیچودہ دفاع مکن.

ما ریا بابی میلی بطرف اندرسن رفت. اندرسن از پیش بند ماریا محکم گرفتہ او را بہ پیش خود کشید. - تو میت مخفیانہ با ہم فیصلہ کردہ اید کہ ما مشب برای آخرین بار یکدیگر را ببینید ہمین طور نبود؟

او بطرف ر خسار کلگون ماریا نگریستہ و ر خسارش را ہستہ لمس کرد. ماریا وقتی کہ اندرسن میخواست با دستان لرزان و درشتی بدن او را لمس کند سر تناہا بہ پا از تنفر میلرید زید میگرد یخت ایند فہ باز وقتیکہ انگلستان اندرسن را بر خسار خود احساس کرد سر تناہا بہ پا لرزید ولی از وی تگریخت و حتی گوشش نمود کہ باشد مانی بخندد و با عشوہ و ناز دست کاپیتان را از خود دور کند.

ماریا با جرات از کاپیتان پرسید: - چی میشود اگر من تا مزد خود را - دیدم.

چی تا مزد؟ خوب... کار شما تا این جا ہم کشید؟

خوب اینطور خواست ہر چیز امکان پذیر است ما جوانان خون گر میم و تو ہم اینرا میدانی.

از صورت اندرسن تنفر میباید اما خواست قلبا فہ اش را پنهان کند. - من فکر میکنم این یکی از دروغ های دیگر تو است.

چرا دروغ باشد؟ آیا من ارزش ہمسری میت را ندانم؟ او یا او ارزش شوہر شدن مرا ندارد؟

مقصود این نیست کہ تو فکر میکنی فکر میکنم این گفته تو راست نیست چرا؟ بلی امکان دارد.

اما ماریا کار بسیار خراب شد. بسیار خراب!

دستش را بجیب اش فرو برد و شروع بہ غمی غمی کہ از آن مفہومی حاصل نمیشد نمود.

ماریا بدون کدام تو چه گفت: - آقا بسیار کار بد چرا؟

ساز خاطر اینکه من اجازه دارم میت اکثر اوقات این جا بیاید من خیلی بی احتیاطی کردم و این بی احتیاطی من خیلی احمقانہ بود او در قطعہ بازی خیلی ماہر است و ہمین سبب شد کہ او این جاباید لعنت بہ او و مہارت او در قطعہ بازی و اگر... و اگر چه آقا؟

اندرسن باخود گفت:

بلی بلی من چندین بار مشا ہدہ نمودم وقتی کہ آن لنگ دراز قطعہ باز این جاداخل میشد چشم های دختر از شوق و احساس میزد کشید. بلی درست است کہ من کمی اود خوب! داستان گرم ماریا را محکم بہ داستان خویش مرقط و روی گردن و سینه اش را از تنفر مگردانید و با تلخی گفت:

کہ باید برای میت یک مدت طولانی بماند میگویم کہ دختر با ہوش باشی دختر خوش اندام مانند تو خودت میدانی

انتظار بکشی یکمده ت خیلی طولانی تو پیر
خواه شد و زیبایی ات را از دست خواهی
داد. میت بی پول است او نمیتواند و به
طور یقین او خوا هش عروسی را اکنون
ندارد ما ریا اگر یکمرد را پیدا کنی که پول
زیاد داشته باشد.
چشمه کاپیتان بصورت ماریا دوخته
سده بود و انتظار جواب را از وی داشت.
آقا تو میتوانی منو میت را کهک کنی که
عروسی کنیم: چند هزار رو بل نزد تو -

کدام ارزشی ندارد یا دارد؟
مرد پیر با صدای دلغراش خندید و
گفت:
-چی نظر عالی تو براستی یکمده ختر
زیر کی هستی ولی بمن بگو که چرا برای
میت تحفه چند هزار روپلی بدهم؟
او برای من چه کرده است؟
-او چیزی نکرده اما من که کرده ام؟
-تو هم می: چه کار خوبی بمن کرده ای
تو فقط شش ماه خد مه من بوده ای کجا ب

روست مرا بسیار پخته ای همیشه مرا سود را
خورانیده مرا قهر بناخته ای با من زبان
بازی هم کرده ای و از قوانین من سرکشی
هم نموده ای مثل که امروز گری تو پر ای
من گفتم که برای خرداری نظم بد هکنده
رفته ای در حالیکه با میت در جنگل وقت
راضایع نموده با این همه کار هنوز هم من
خواهی که برایت چند هزار روپل بد هم.
-اگر من این قدر خد مه خرابم چرا
جوابم نمیدهی؟

-بیرون نتم هانه تو چندان خد مه
خراب نیستی و من هم با دار چندان خراب
نیستم ماریا بیاد داشته باش که من یکمرد
بسیار خوب هستم.
در حالیکه لب خندی در لب داشتستان
لرزنده و مرطوب خوش رابند نمود با
با انگشتان خود گردن سفید و زنج ماریا را
لمس نمود.
بقیه در صفحه ده



از بزرگان بشنوید

باتقوی و خوبی میتوان سعادت و خرید زنون	نباید وظایف خیالی جا نشین وظایف حقیقی گردد
هنگامیکه مصمم به علمی شدید بیدار های تردید را کاملاً مسدود کنید	وقتی جاده‌ای همواره و تیز است از جاده قدم سنگلاخ عبور کردن کار دیوانگان است. زولا
در مقابل همه چیز میتوان مقاومت کرد جز نیکی و خوبی	فرستنده سبده (شامل)

به دیگری پناه ببرد .
و مثل دستیابی شود که هر مرد پسند
بخواهد دستش را بدامن او پاك کنند من و
دوستا نم صریحاً برای این چنین جوانان و
امثالشان می گوئیم که محکوم اند ... محکوم
برای آن غرض خوشگل دانی و شپوت -
خویش‌زندگی بیگناهی دیگری را خراب
میسازند برای این ها اخطار باید داد
شود اخطار یکه مانعی جلو گیری از هر
گونه سوء استفاده های شان گردد.
ماگروسی ده نفری دختران را گوئیم
... اخطار میدهیم اگر رفتار تان در مقابل
دختران تغییر نکند، اگر از حرکات مضحك
و دخترانه خود داری تکیه و اگر باز برای
فریب دادن یک دختر قیافه دروغین به خود
بگیرید در مقابل شما تصمیمی نخواهید
گرفت که حتماً به ضرر شماست .
البته این قیافه گر رفتن شما، این فریب
دادن های شما آخرین مرتبه باید باشد
اما بعد از آن از خود باز شکایت کنید .
شپلا کریمی و دوستا نش



ژوندون

درس با پسر ها اند پسر های که همیشه
به هر موضوع دخالت کرده خود را مکس
مردوخ می سازند.
این ها آنقدر تا اهل ، دروغ گو ، خود
خواه و واقعی اند که آدم نمیتواند بالای
شان اعتماد کرد .

بعضی از این هم لباس های شیک و
مود روز می پوشند موها را بالای شانه ها
ریخته می گذارند پیراهنی که در زیر کمری
پوشیده اند دارای یخن باز مثل دختر ها
پایه های بطول شان گل و گلکاری شده
و یا علامت عجیب دیگری که شکل میبند
رایه خود میگیرند . بعضی اوقات به چشم
دیده شده این جوانان موهای سر شان را رنگه
میزنند .

آیا این است نشانه ای از يك جوان
تحصیل کرده؟ در اوقات تفریح و یارخستی
با هم یکجا ایستاده میشوند هر دختر یکه
از پیش روی شان می گذرد پسر
نثارش میکنند و یا خنده کرده چیز های
عجیب و غریبی برایش درست میکنند خوب ما
از دست این جوانان به کجا پناه ببریم .

برای این جوانان هر چه گفته شود کم است .
روز چند مرتبه برای جلب توجه
دختری بخود شکل دیگری میدهند
آنقدر باز با ن چرب و نرم بسادختر
بیچاره کم میزنند و سخن میگویند که تگو
ونیرس . بالا خره بعد از مدتی کمی بعد از
برگویی های محبت آلود پسر دل دختر
نرم میشود با تبسمی طرف را جواب مثبت
میدهد . مخصوصاً آن گروه از دختران که
که این عده از جوانان را نشناخته اند و وقتی
آنها را می بینند که خود را میان بچه های
رنگ و رنگ و مهر بانی های آنها را احساس
میکند طبعاً فریب ظاهر را می خورند .
بالا خره نتیجه این دوستی به کجا می
کشد ؟ ...

پرسوا شدن دختر به آلودگی دختر
این جوانان و وقتی چند صبا حورا
را با دختران مورد علاقه گداشتند بی
میل شده آنها را رها کرده به طرف دیگری
میروند دام برای دیگری می گسترانند .
دختر که بعد از ختم ما چرا چه میکند ؟
گریه میکند آه و ناله میکند و او مجبور است
که برای پر کردن خلا های زندگی خود ،



تپه و تپه از: مریم محبوب

اخطار از طرف یک دختر و دوستانش...

لطفاً در پهلوی فیشن و لباس پوشیدن خود آداب معاشرت را هم یاد بگیرید

این نامه تنها از طرف من نمایندگی
نمی کند بلکه فشرده سخنان يك عده
زیاد از دختران می باشد که هم صنف و هم
اگر مضمون مرا بدون کم و کاست به
صفحه زنان و دختران به چاپ برسانند
از شما ممنون خواهم شد .



۸ عکس شماره هشت شمارا از کپ شدن نجات میدهد راست ایستاده شوید کتاب ضخیمی رابه سرتان گذاشته شوید کتابتان شور نخورد راه بروید. اگر میخواهید جسم تان سالم واز زیبایی اندام ببره نباشید این دستو رات راعملی کنید.

۷ دستان تانرا به پشت گردن قرار دهید طوری که انگشتان تان میان یکدیگر - زنجیر شود سینه های تانرا پیش بیاورید و نفس های عمیق بکشید.

۶ - درعکس شماره ۶ دست های تانرا

راست بگیرید شانه های تانرا به طرف راست بگیرید وشانه های تانرا به طرف راست وچپ حرکت دهید

اگر درعکس شماره پنج خوب دقت کنید می بینید که کار بسیار ساده ای را انجام می دهد راست ایستاده بشوید گردن تانرا به طرف راست وچپ حرکت دهید.

عکس ها و مودها



انهماك و ترس



كسيكه به تكليف انهماك مبتلا باشد يك مجبوريت درونی را حس ميكند و نميتواند به آن حس درونی مقاومت كند برای مثال احساس ميكند كه هر وقت از موتور پائين ميشود بايد پای چپ خود را اول بزمين بگذارد. اگر روزی اتفاقاً زمان فرود آمدن از موتور پای راست خود را به زمين گذشت حس درونی ويرا مجبور ميسازد كه دوباره به موتور بالا شده طوری فرود آید كه پای چپش نخست بزمين آید. هرگاه فرصت دوباره به موتور بالاشدن و تصحيح غلطی برايش دست نداد سخت متاثر ميشود و حتی گمان ميكند كه در آن ناحیه خطر متوجه او خواهد كردید. در بين شاگردان مكتب امکان دارد اشخاص پيدا شوند كه به مرض انهماك مبتلا باشند مثلاً يك شاگرد دوست دارد همیشه به نزديك كلکين در صنف بنشینند و يکنفر دیگر

ترس از تغيير عادت بعضی از جوانان را دچاريم و هراس ميسازد. ميخواهد همیشه در جای بنشیند كه ميتوانيم آنرا بنام عادت مرضی به تخته سیاه نزديك باشد. شاگرد ياد كنیم تا از عادت عادی فرق گردد دیگر در رفتن به مكتب يك راه معين زیر امر دمانی اندكه عادت را برای راهمیشه تعقيب ميكند هرگاه باین آسانی كار در زندگی اختیار مينمایند وضع انتخابی شان مداخله بعمل اما اگر در عادت شان كدام مداخله آید جدا متاثر و غمگين می گردند. بعمل آید و بنا بر علتی ترك گردد بنا بر آن انهماك يکنوع عادت است كه متاثر نمیشوند.

ورزش سالم



از جمله ورزش های سالم و خوب در موسم گرما یکی هم ورزش شنا است انسان در موسم تابستان كه فصل گرما میباشد بیشتر باین از ورزش علاقه می گیرد كه هم جنبه تفریح دارد و هم سپورت محسوب می گردد البته آب بازی یکی از این جمله ورزش ها است كه هر دو جنبه را دربر دارد مخصوصاً كه این ورزش برای سلامتی وجود و برای زیبایی اندام فوق العاده موثر ثابت شده است و باید متوجه بود كه آب بازی در جا های صورت گیرد كه برای این نوع ورزش بصورت صحی ساخته شده است زیرا شنا در آب های غیر صحی مانند آب نهر و چو یا آبیهای كثیف دریا گذشته از اینکه برای وجود مفید اثبات نمیشود ممكن است مضایعات زیان های نیز گردد.

شنا در چنین محل های از نایده آن ضرر آن بیشتر متصور است بهر صورت در موسم گرما، مابین ورزش

راهب شما توصیه میکنیم

شنا یکی از ورزشهای سالم برای جوانان است

در جستجوی
دو ست

من محمد فرید ازلیسه محمود طرزی
میخواهم با علاقمندان کتاب های ناول مکاتبه
نمایم.

آدرس - لیسه محمود طرزی - محمدفرید
متعلم صنف هشتم .

• • •

ایجناب عبدالحکیم میخواهم با دوستاران
شعرو ادبیات مکاتبه داشته باشم علاقمندان
میتوانند به این آدرس مکاتبه نمایند
آدرس - عبدالحکیم متعلم صنف یازدهم
لیسه حبیبیه .

• • •

مایلم ، آنایکه در پاره آثار باستانی
یامیان و هرات معلومات داشته باشند مکاتبه
نمایم.
آدرس - نجیبه ازلیسه آریانا .

• • •

میخواهم پاکستانیکه در پاره هنر آرت
و مجسمه سازی معلومات و استعداد داشته -
باشند مکاتبه نمایم

آدرس - محمد نادر ازلیسه صنایع کابل

• • •

ایجناب فیهه از لیسه عالی ملا لسی
میخواهم درباره تکت پوستی و جمع آوری و
ترتیب کلکسیون آن معلومات جمع آوری نمایم

کسانیکه در این قسمت معلومات و وابستگه

داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند
لیسه - کابل - لیسه متعلمه صنف نهم

• • •

من از علاقمندان آواز احمد ظاهرونشاستاس
هستم به کسانیکه بامن هم عقیده هستند لطفاً به
آدرس ذیل مکاتبه نمایند.
لیسه قازی - احمد جاوید متعلم صنف
هشتم



دفاع نموده باشد. دلیل میگوید و
همین جاست که دلیل آقا، به خانم
خوش نخورده و خانم را عصبانسی
میسازد و جار و جنجال راه می افتد.
درحقیقت این يك مسئله خیلی ساده
و پیش پا افتاده بوده که هیچگونه
ربطی به آنها ندارد ولی چون اکثر
خانمها حسود میباشند و این حسادت
باعث بروز يك سلسله اختلافات
بین خانواده ها میگردد که در اصل
چندان ارزشی ندارد .

برای اینکه تا اندازه ازین گونه
سؤ تفاهم ها و جنجال ها برکنار بمانیم
بہتر است که بکار ها و حرکات
دیگران که اصلاً به ما ارتباط ندارد
نباید مداخله کنیم درحالیکه طرز
فکر و عمل فامیل و خانواده خود را
خوب میدانیم کوشش نماییم که به این
چنین مسائل زیاد فکر نکنیم و در
باره آن نیز جروب بحث بی فایده راه
نه اندازیم تا فضا و محیط خانواده خود
را با چنین سخنان پیموده و بی فایده
مکدر نساخته باشیم .

صرف نظر از تمام مشکلات که
خانواده های مابه آن دست و گریبان
هستند در بسیاری از خانواده ها
بعضی مسائل پیدا میشود یا بہتر
بگویم خود آنها بوجود می آورند که
نه تنها ارزشی آنها ندارند که در
باره آن فکر شود بلکه بہ درد سر
آن نمی آرد .

از آن جمله مسایل یکی هم مداخله
در امور زندگی دیگران است که فلان
شخص در مقابل فلان کس رویه خوب
ندارد ، درحالیکه هیچ نسبتی هم
ندارند . و این مسایل بیشتر در
بین خانمها زیاد دیده میشود مثلاً
خانمی از لباس يك خانم دیگر انتقاد
نموده میگوید: راستی که چه پیراهن
مسخره پوشیده بود، و یا آرایش
روی و موی او نه تنها پرازنده آن
مجلس نبود بلکه شکل و قیافه اش
را نیز بد ریخت گردانیده بود و در
مسایل دیگر ازین قسم در بین خانواده
هابه میان می آید و البته مردان
خانواده برای اینکه از طرف مقابل

باز هم صحبت از محفل عروسی

بارها از طرف یکمده اشخا سر و شنکر
راجع بہ محافل ازدواج و برگذ ار نمودن
آن مضامین بروز تا مہ ما و جراید نشر
گردیده اما تا حال این رسم و رواجها از بین
نرفته بلکه روز بروز بمشکلات آن افزوده -
شده میروند چندی قبل در يك محفل عروسی
خیر بودم و قتیکه داخل آن محفل شدم دیدم
کہ ساز و سرود رونق بخش مجلس است و
مذعوبین جو قہ جو قہ داخل منزل میشوند و
درجا های خود اخذ موقع مینمایند هنوز
یکساعت از موقع معین نگذشته بود کہ تعداد

مردم از گنجایش اصل میهمانخانه یا لا رفت
واشخاص زیادی سر پای ایستاده ماندند
کوشش و تلاش مستقبلین برای پیدا کردن
جای میهمانان بی نتیجه مینامد بسادست و
پاچگی و سراسیمگی تہویلا میدیدند مجلس
زناہ ہمہ شد باز بہتر ازین مجلس بود -
گویا مجلس مجلسی غمناک بود اطفال در میدان
جویی بودند و ز نپا با صدای بلند بعضاً
زجر آمیز و بعضاً تشدد خیز فریاد میزدند
ولی در میان ملبله های بی نظمی و بی
ترتیبی گمشده میرفت و با آن فریاد ها کسی
اعتنایی توجہ نمیکرد .

یکی از صاحبان خانه گفتم برادر چه
لازم بود اینقدر زن و مرد را تکلیف داد بدو
باعث برهم زدن نظام مجلس و تکلیف خود
شدید بیچاره کہ این نوع ملامتی را از زبان
عام و خاص شنیده بود ظاهراً پیشمان بنظر
میرسید، اما عاجزانه میگفت برادر ! این
مشکلات و مصروف کمر شکن را تا چار بہ
عہدہ گرفتیم زیرا بدون انجام این امر چاره
نداشتیم نہ شب قبل از عروسی ا یمن
مصلحت را از دوستان خود گرفته و لاگذر
خواهش آنها را قبول کردم و اکنون پول
زیادی از من بمصرف رسید و ما ہم نیز بریاد
شد آخر چه کنم این رسم و رواجها کمر
انسان را شکنداند .

حالا خوانندگان عزیز قضاوت کند کہ گناه
بر گردن کیست آیا مد عوین ملا مت الدیا
صاحب خانه ؟ دعوت کننده فکر میکند اگر
فلانی را شیر نگم آزرده میشود و مد عو فکرمی
کند اگر نروم روش مرا بی قدری و کم
نظری تصور نکنند، اگر مفکوره های مردم
ما بہتر شود شاید هر دو طرف از
حد دیگر آزرده نشوند ، شما ای میوطنان
عزیز بخود و دوستان خود وبہ فامیل خود
توسعه نمایند کہ ازین قسم کله گذاری
ماصر ف نظر نمایند و مشکلات عروسی

داران را در نظر گرفته خود و آنها را بہ
تکلیف شاقہ د چار سازند امید است
با آمدن رژیم جمہوریت « از طرف
مقامات مربوطہ تجویز اساسی گرفته شود
تا بمشردم مابه چنین اضافہ غریبہا
دچار مشکلات نگردند .
عبدالفتاح (ظفر)

مردی با نقاب بقه

تا اینجا داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکنون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جمین در شعبات حفظیه استیضاح های دیل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقیه داستان.

و تا جاییکه خبر دارم او هم به آنجا رفته است.

قلب دیک مثل آنکه از حرکت باز ایستاده باشد.

دیک پرسید: دیگر هیچ کسی در وزارت داخله نیست که بتواند کما کند؟

معین وزارت داخله هست. شاید بهتر باشد که به او مراجعه کنید دفتر کار خرنوالی دولت در وزارت و وزارت وجود داشت و دیک پس از خرنوالی از دفتر خارج شد و دیک پس از مستقیماً بسراغ سائرمامورینی رفت که میتوانستند او را کمک شوند.

سکرتیس پس از استماع جریان از زبان دیک سرش را جنبانیده گفت: می ترسم که ما نتوانیم کاری به نفع کار تو انجام دهیم. کار دون وزیر نسبت کسالت مزاج به عمارت بیلاقی خود به مزرعه برای استراحت رفته است.

دیک با ناراحتی زیاد پرسید: معین در کجاست؟

او در سان ریمو بسر می برد. و منزل آقای وایت بی از اینجا چقدر دور است؟

در حدود ۳۰ میل فاصله دارد. اینطرف تر از تابریج ویز واقع شده است. دیک آدرس را به روی بک ورق کاغذ یاد داشت کرد.

نیم ساعت بعد دیک به سرعت از روی پل ایست منیستر بسواری موتر رولز رویز زره رنگش از میان جمعیت گذشت. هجوم عابرین بعدی زیاد بود که نفس را حتی در سینه خونسرد ترین را ننده هاهم بند میساخت. چهل دقیقه بعد از خروج از وایتال، دیک از وسط یک خیا بان مشجر با عجله گام برمیداشت و سرعت به اقا متکا وزیر داخله نزد دیک میشد.

پیشخدمتی که دیک با او حرف زد، نخواست جرات از دیک سلب شود و لهذا اینطور اظهار داشت:

مرا زیاد نا راحت سازید، اگر درین لحظه اجازه ندارم در با رده حرفی بزنم.

دیک به گارژ تیلفون کرده موتر خود را خواست. همان موتر رولز رویس زرد رو که وقتی دیک گاردون برای بار اول به هور سهام رفت رای سواران شده بود. نخستین ملاقات دیک از خرنوال دولت در دفتر کارش بود که تمام حقایق را با او در میان گذاشت.

لوی خرنوال اظهار داشت: این یک ماجرای بسیار بسیار عجیب و دلچسپ است. اما من برای به تأخیر انداختن حکم اعدام یا اتخاذ هر نوع تجویزی درین باره موثر نمی باشم. بهتر است شما باشکرت دولت در وزارت عدلیه یعنی شخص وزیر عدلیه تماس بگیرید و از او تقاضای کمک کنید.

مجلس مننا جلسه دارد؟ - نی ومن تصور میکنم که سکرتر دولت در وزارت عدلیه یگانه فردیست که میتواند درین مورد بشما کمک کند اما او در حال حاضر در خارج از شهر می باشد. در هفته اخیر یک کنفرانس در سان دیمو دایر شد

شناسید. و یک ستار تیز و طراح خوب است. گاردون! بگوئید من برای شما چه کاری می توانم انجام دهم؟

دیک پاسخ داد: من از شما خواهش میکنم که اینجا نزد ماد موازل بنت بمانید و او را سرگرم نگاه بدارید.

وقتی جو شا برود وارد اتاق شد ایلا بانگاه بسیار ناراحتی بوی خیره نگریست. ایلا باور نمی کرد در چنین لحظات و جو دیک بیگانه را در نزدیکی خود تحمل داشته باشد، لهذا بانگاه حاکی از تضرع و التماس بسوی دیک دید.

برود اظهار داشت: ماد موازل ایلا اگر نمی خوا هید که من اینجا باشم در آنصورت فوراً ازینجا میروم اما می خواستم به اطلاع تان برسانم که به یقین میشود برای نجات برادر تان کاری کرد.

ایلا با کنجکاو و شتاب پرسید: اوه خدای من مثل آنست که شما از او طلاعی درید؟

جو شا برود بارضایت خاطر جواب داد: البته که راجع به او چیزهایی میدنم. اما خواهش میکنم

دیک به الکت سفارش نمود که به دفتر بر گردد و تمام راپور ها یی جنایی در مورد قتل برادی را از نظر بگذراند و همچنین خواست تمام نشریاتی را که در جراید و روزنامه ها پیرامون این قتل بعمل آمده بود جمع آوری کند. پس از دادن هدایت به لک ایلا رابمنزل مشایعت کرد و او را به هارلی تریس رساند.

وقتی آندو از مو تر فرود آمدند دیک متوجه شد که یک نفر در مقابل دروازه منزل به انتظار آنها نشسته بود. این مرد جوشا برود بود. با انداختن یک نگاه به صورت او این مطلب را واضح می ساخت که او هم از جریان جنایت اطلاع حاصل کرده است و مطالبی برای گفتن داشت. جوشا برود در اتاق پذیرایی منتظر ماند تا دیک ماد موازل ایلا را به اتاق کار برده نشریه های مصور و کتابهای موجود در دسترس را برای مطالعه به روی میز جلوش گذاشت. جوشا گفت: لولا نزد من آمده تمام جریان را بازگو کرد.

دیک پاسخ داد: اینرا حدس می دهم. معلومات بیشتری غیر از این دارید؟

- من صرف اینقدر می دانم که آنها لباس و لکرها را به تن داشتند. این کار از ابتکارات بقه پشمار میروم. هانمی دانیم بقه از پوشاندن لباس و لکرها به این دو نفر چه منظوری داشته است؟

دیک پاسخ داد: من می فهمم که او ازین کار چه منظوری داشته است؟ بقه دیروز شام نزد ماد موازل بنت مراجعه کرده پرسیده است که آیا حاضر است با او ازدواج کند. تو وعده کردی که در صورت موافقت ماد موازل برای نجات جان برادرش اقدام نمایند.

اما من به هیچوجه نمی توانم باور کنم که او این نقشه شیطانی را محض بهمین خاطر طرح کرده باشد.

جوشا برود بالحن کرختی پاسخ داد: جز به همین منظور به هیچ منظوری دیگر این کار را نکرده است. کار دون شما این شیطان را نمی



می ترسم آقای وایت بی نتواند شما را ببیند. آقای وایت بی به آنسرحمله شدید درد سیاتیک از طرف اطباء تحت مراقب می باشد و به او توصیه شده تا کاملاً استراحت نماید و لهذا اجازه ندارد به هیچ معامله و کاری رسیدگی کند.

دیک اظهار داشت: سوال مرگ و زندگی یک نفر در میان است. من باید باجناب شان حرف بزنم. اگر وزیر داخله حاضر نشود مرا ببیند یا گزیرم به علیا حضرت ملکه انگلیس مراجعه نمایم!

وقتی دیک وارد شد، وزیر بالحن تندى پرسید:

وقتی دیک این پیام را به وزیر فرستاد، در نتیجه وزیر حاضر شد با او ملاقات کند.

موضوع از چه قرار است؟ دیکترها قد غن کرده اند که به کارهای سخت و هیجان انگیز که باعث ناراحتی اعصاب من میشود نباید خودم را مشغول بسازم. من بعلمت این درد لعنتی پای ما نند نفرین شدگان در عذابم زود تر بگو یید، گپ چیست!

کار دون تمام جریان را به تفصیل به وزیر باز گفت.

وزیر در حالیکه شانه ها یسرا بالا می انداخت جواب داد: «یک موضوع تعجب انگیز است! فیلمی که از آن یاد کردید، اکنون در کجا است؟»

— در لندن.

اما من نمی توانم به لندن بروم. این کار از لحاظ جسمانی برای من ناممکن است.

شما نمیتوانید از شخص دیگری در وزارت چنین تقاضایی بکنید که این موضوع را تصدیق نماید؟ این شخص چه وقت بدار آویزان میشود؟ جلالتمابا! فردا ساعت هشت

صبح وزیر لختی اندیشیده با انگشت و وضع عصبی به روی میز طبله می نواخت. پس از تفکر نسبتاً کوتاه اظهار کرد:

اگر از دیدن این فیلم لعنتی سر باز زنم، در صورت تعلل نا انسان خواهم بود. اما من نمی توانم به شهر بروم. بدین معنا که بهتر است برای من امبولانس بخواهید و هم بهتر خواهد شد تا به یکی از گاراژها تلفون کنید یا از نزدیکترین شفاخانه اینجا بخواهید دیک امبولانس عاجل بفرستند. جریان حوادث به گونه ی بود که

علیه دیک دست اتحاد داده باشند، زیرا موتر امبولانس شفاخانه را به گاراژ برای ترمیم سپرده بودند. سر انجام از لندن به دیک اطمینان داده شد که تا ده دقیقه یک موتر امبولانس روان می کنند. اما دو ساعت گذشت تا اینکه موتر امبولانس رسید. راننده در طول راه مجبور شده بود دو مرتبه تایلر تبدیل کند. بهر حال با احتیاط تمام وزیر پاران نفرین خشم آکین وزیر که پای درد آلودش را محکم گرفته بود، او را روی تذکره قرار داده، به داخل امبولانس بردند. باز گشت تا به شهر لندن در نظر دیک یک سفر پایان نا پذیر جلوه می نمود. او به سلینسکی تلفون کرده خواهش نمود، دفتر کارش را تا وقتی باز نگاه دارد که آنها بیایند ساعت هشت شام بود که وزیر وارد سالون سینما تیاتر سلینسکی شد و فیلم را روی پرده انداختند.

آقای وایت بی با دلچسپی فراوان جریان فیلم را دنبال کرد و وقتی فیلم به پایان رسید نفس عمیق گرفت و گفت:

تا اینجا صحیح است. اما چگونه میتوانم اطمینان حاصل کرد که این فیلم عمداً چرخانده شده تا برای کار تر راه نجاتی

جستجو کرده باشند و چطور مطمئن شوم که این ولگرد روی پرده همان شخصی باشد که در زندان گلاسستر اعدام میشود و شما برای نجاتش تلاش می کنید؟

الک اظهار کرد: جلالتمابا! من بشما اطمینان میدهم و ثابت میکنم که ولگرد فلم با کسی که در زندان گلاسستر اعدام می شود یکیست. من امروز عصر عکس هایی از گلاسستر بدست آورده ام.

الک در ختم کلامش از یکس کاغذ هایش دو قطعه عکس را بیرون آورد، که یکی آن نیم رخ دیگری را از روبرو بر داشته بودند. الک تصاویر را مقابل وزیر به روی میز گذاشت.

وزیر هدایت داد. فیلم را از سر به روی پرده بیندازید. من میخواهم این تراژیدی را دو باره ببینم به اثر هدایت وزیر آن تراژیدی مرتبه دوم روی پرده نمایش داده شد.

اما بنام خدا، من منظور فیلم بردار را نمی دانم که چرا فیلم را به

نظر بر دوسیه مجرم را مینماید نه عقب انداختن تا روزی که اجرای حکم اعدام را لازمست دقیقاً موضوع تحقیق شود تا کلیه نکات مجهول روشن گردد.

دیک در حالیکه عرق را از روی پیشانی خود با دست پاک میکرد، در پاسخ گفت: جلالتمابا از لطف شما سپاسگذارم.

وزیر هدایت داد: حال مرا به وزارت داخله منتقل سازید. فردا ممکنست به شما نفرین کنم، در

این شکل بر داشته است؟ اصلاً عکاس در صدد تهیه فیلمی از زندگی یک دله خفک بوده است. جلالتمابا! این مطلب را میدانم.

زیرا آقای سلینسکی تمام اطلاعاتی را که در اختیار داشتند با من در میان گذاشته اند وزیر نگاهایی بصورت دیک انداخت و سوال کرد:

شما از دفتر خارتوالی دولت می آید حال شما را خوب بخاطر می آورم. من باید به گفته های مردی مثل شما باور کنم این موضوع ایجاب تجدید



ترجمه ژرف بین

دیور دمیکش

گناه دوغ

خانم صاحب در حالیکه بینی اش را چمک می‌کند و چین های جبین خود را بالا می کشد میگوید :
 - اوه خدای من ، چطور چتل خورو بی سلیقه هستی ! تو یکبار به طرف خود بنگر : موهایت پریشان ، نکتانی ات کج ، روی کرتی ات لکه ها ، راستی آنرا کجا لکه کردی ؟ شوهر بایک لبخند مظلومانه :
 - دوغ ، عزیزم دوغ خوردن هیچگاه بجان من نمی نشیند
 - آیا امکان نداشت یک کمی از وقت و سلیقه کار میگریفتی ؟
 تو ببین باز پیراهن نیلونت را - سوختانده ای .
 و در حالیکه نفس مایوسانه ای می کشید ادامه داد :
 - خدا ماو تو رزده کیتان گلوس باده نفر دریک زمان میجنگد درقلعه مستحکم نفوذ میکند از بین خاکبار ولای ولوش میگذرد ، در زیر زمینی ها داخل میشود و از دل لزار هائیکه تابزانو در آن آب ایستاده میگذرد و باز هم همینکه برون میاید گوئی جنس کاغذ پیچی است که اصلاً دست نخورده و هیچ حادثه ای برای او اتفاق نیفتاده و تو که هنوز کیتان هم نیستی و صرف یک مامور محاسب چلر استی ، به اندازه ای کثیف و نا

پاک می باشی که از دیدنت محتویات معده انسان به حلقوم تشریف می آورند بگو که در طول این روز دراز چه می کردی ؟
 شوهر با حرکات و ژست رسمی خانمش را در کنار خود نشاند و به سخن زدن آغاز نمود :
 - بشنو ماریای عزیز ، البته من ازین طرز سخن گفتن تو خیلی رنج میبرم باوجود یکه من حق رنج بردن را هم ندارم ولی مجبورم همه را یک - یک بگو قصه کنم . صبح من سرکار تر رفتم .
 - چطور تر رفتی ؟
 - همینطور ! من کار های دیگر داشتم که باید به آنها رسیدگی می کردم ، برایم یک نفر تلفون زد ، که اسم او را نمی خواهم بگیرم ، و خواهش کرد که حیات یک دوشیزه را از خطر نجات دهم نام او را نپرس زیرا او به اندازه کافی مشهور است و ممکن ازین حادثه معضلات بین المللی ایجاد گردد . این دو شیزه را در یکی از شکار گاه ها پنهان کرده بودند و از او در حدود بیست نفر قوی و تنومند نگهداری میکردند و من از عهده هر سی نفر آن بدر

شدم ...

- همین لحظه گفتمی که تعدادشان بیست نفر بود .
 - من از ریزرف آن ها سخن نگفتم . در شکار گامدو شیزه مرا یافتند چه دو شیزه زیبایی . ریسما نی را که دور دوشیزه پیچیده بودند بردم و همه فرار کردیم . و تو چه فکر میکنی که ما چه دیدیم ؟
 - چه دیدید ؟
 - در اطراف ما جنگل آتش گرفته بود ولی من هر اس را بخود راه ندادم و در حالیکه دختر از هوش رفته را روی دست داشتم از لابلای شعله های آتش گذشتم و این شعله های سوزان بود که به پیراهن نیلونم صدمه زد .
 و این وقتی بود که قطعاً من متوجه

آن نشدم ، فهمیدی ؟
 خانم جواب داد :
 - البته که می فهمم .
 - همینکه به شهر رسیدیم وارد کافه ای شدیم . دوغ فرمایش کردیم تا بر اعصاب خویش مسلط گردیم . و فکر کن که چه اتفاقی افتاد ! همینکه لب پیاله را به لب خود نزدیک میساختم که در کافه به شدت زده شدو مرد نقاب پوش وقوی هیكلی وارد کافه شده از تفنگچه هاشینداشش بسوی من آتش کرد . میدانی که یکی از عضله های صورتم تغییر نیا فت و خو نسردیم همانطور حفظ بود . ولی دسته پیاله شکست و دوغ بالای لباسم ریخت فقط یک قطره آن توانست کرتی ام را آلوده سازد .
 خانم در حالیکه اشک به آهستگی بر حلقه های چشما نشن هو یدار میشد گفت :
 - شوهر بیچاره و بی نوایم . فرق نمی کند لکه دوغ با آب گرم پاک می شود .
 - ولی سر گذشتم به همینجا خاتمه نمی یابد ادو شیزه را بخانه اش رسانیدم . او بی اندازه ترسیده بود و سر تا پا میلزید ولی من سعی میکردم آرامش کنم : حالا همه چیز رو براه میشود گفتم (بفرما ئید دراز بکشید و همه چیز را فراموش کنید) .

- و هم دراز کشید ؟

- او به کشیدن لباسها یش پرداخت و من سوی مطبخ شدم تا رفع گرسنگی کنم و چیزی برای خوردن بیایم یک بوتل دوغ را یافتم و فوراً در ک کردم که بوتل مذکور مسموم شده است از بویش دانستم . قوی ترین زهری که انسانها با پر مشقت ترین طرز جان کندن از اثر آن می میبرند . در قرون وسطی برای شکنجه دادن متهمین از همین زهر استفاده میکردند . ماریای عزیزم در همین جاست که اعتراف میکنم من از دوغ مسموم شده ترسیدم و قدری بخود لرزیدم همان بود که دوغ بالای لباسم ریخت . تو که قهر نمی شوی همینطور نیست ؟

- احمق جان ، این دیگر چه حرف هائیسست که میزنی !
 - میدانی که آن دوشیزه تا چه اندازه ممنون من بود ؟
 او بمن نزدیک شد دستها یش را دور گردن من انداخت و همان بود که نکتانی ام کج شد و مو هایم پریشان گردید میخواست مرا ببوسد ، ولی از حلقه دستایش خود را بسپرو ن آوردم ، البته خودم را در دست هوس نگذاشتم .
 (من که خاتم دارم ، خانمی که دوستش دارم ! این سخنانی بود که برایش گفتم و از نزدش دور شده او را ترك گفتم . و به این ترتیب به خانه رسیدم و حالا موقع نان شب است !
 - اول تو باید به خورا که باب فروشی بروی .
 شوهر با تعجب پرسید :
 - توهیج چیزی نخورده ای از ساعت پنج تا به هفت کجا بودی و چه می کردی ؟ تو که ساعت پنج از کار خلاص می شوی و ساعت هفت خانه آمده ای .
 خانمش به نجوا گفت : (اگر به کسی نگوئی همه را به تو قصه میکنم . چند روز پیش برای من یک وظیفه سری سپرده شد . من وظیفه خیلی خطیری را بعهده دارم ...

قلاش برای کشته شدن طلبگار

دو نفر در جاده ای مشغول جنگ بودند، يك نفر برای میانجگری جا آمد و گفت: زدن و کندن را کم کنید چرا همدیگر را میزنید؟ یکی از آنها دست از جنگ کشید و گفت: بتوجه مربوط است. مرد گفت: خیلی هم بمن مربوط است زیرا اگر این مرد زیر دست و پای تو بمیرد، من که از او طلبگارم چطور کنم.



دامادی که در شب اول عروسی از دست خانمش لت می خورد

بیمه اموال

رئیس یکی از شرکت های معروف به اداره بیمه رفت و به رئیس بیمه گفت: آقا من می خواهم تمام اشیای شرکت را به استثنای ساعت دیواری آن بیمه کنم.

رئیس بیمه پرسید: چرا ساعت دیواری را بیمه نمی کنید؟ رئیس گفت:

زیرا کار مندان شرکت از اول وقت تا هنگام ختم کار مرتب به آن نگاه میکنند و مواظب آن هستند.

سرویس مسمومین

نصف شب وقتی آقا و خانم با هم خوابیده بودند، ناگهان از اتاق مجاور صدای عجیبی شنیده شد، خانم بیدار شد و بطرف اتاق مجاور رفت و جرات نکرد داخل اتاق شود و از سوراخ کلید نگاه کرد، و لحظه ای بعد وحشت زده برگشت و به شوهرش گفت: دزد آمده و مشغول خوردن شیرینی است که من برای صبحانه فردایت پخته بودم. بر خیز و برای پولیس تیلیفون کن.

آقا با لحن خواب آلود جواب داد: عزیزم فکر میکنم بجای آنکه پولیس را خبر کنم به سرویس بیماران مسمومین شفا خانه تیلیفون کنم بهتر است.

شب خواب

شخصی بدو ستش گفت: مدت بیست روز است که نخوابیده ام دوستش گفت: چگونه ممکن است؟ آن شخص گفت زیرا من تنها شب ها را میخوابم.

آواز خوانی در صبح

پسری بعد از اینکه کار های خانگی اش را تکمیل کرده بود از پدرش پرسید:

پدرجان... چرا خروس ها صبح وقت آواز می خوانند؟ پدر جواب داد:

برای اینکه صبح وقت تنها لحظه ای است که خروس ها میتوانند بدون دردسر آواز بخوانند. چون بعد از تمامی بیدار میشوند و بخروس های بیچاره امان آواز خواندن را نمیدهند.

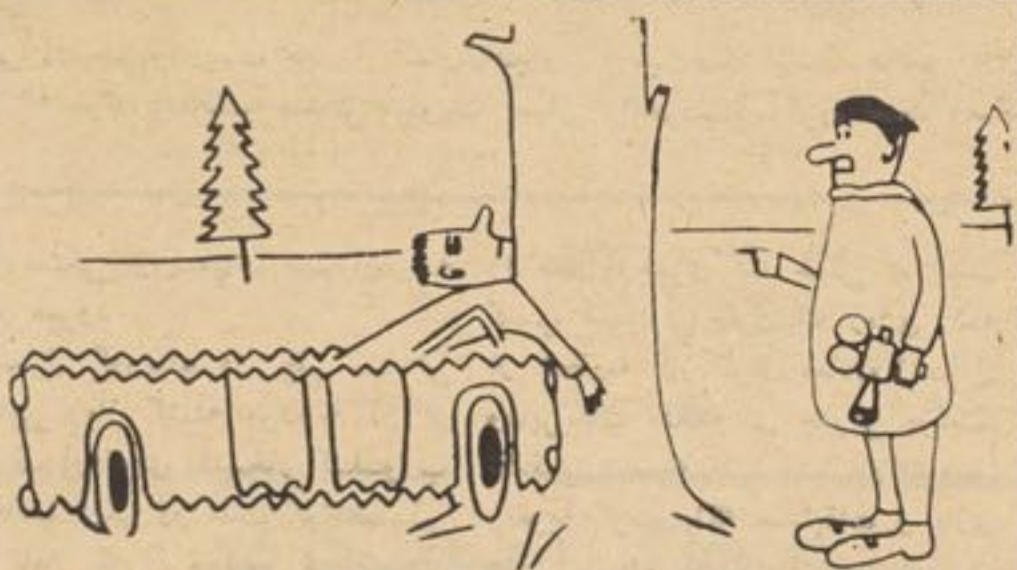
تعقیب

اولی - چند وقت است که احساس میکنم شخصی مرا در همه جا تعقیب میکند.

دومی - خوب آنکس چه قسم قوازه دارد؟

اولی - شکل خر را دارد.

دومی - پس بی جا ناراحت نشوید زیرا آنکه شما را تعقیب میکند سایه شما ست.



پولیس ترافیک: اینست عاقبت تیزرانی

علت گریه

شخصی در خانه يك زن بسیار زشت روی کار میکرد... يك شب خانم تنها نشسته بود و غصه میخورد که چرا شوهر او سرو سامانی ندارد... سپس آئینه را بر داشت و قیافه خود را در آن آئینه دید و از آن همه زشتی بد ریختی خود بگریه افتاد...

پیشخدمت را نیز گریه گرفت و صدای گریه اش هر لحظه شدیدتر میشد. لحظه ای بعد گریه خانم آرام گرفت و اشکها یش را پاک کرد... ولی هنوز پیشخدمت زار زار گریه میکرد... خانم با تعجب پرسید:

تو چرا گریه می کنی؟

پیشخدمت در حالیکه گریه اش شدید تر می شد گفت:

آخر خانم شما که برای يك لحظه صورت تانرا در آئینه دیدید به گریه افتادید پس لحاظ خدا فکر من بیچاره را بکنید که بایسد هر روز از صبح تا شام این قیافه را ببینم



بدون شرح



تبلیغ با منی ژوب ... !
شماره ۱۶۹۱۵

ورزش

گورنیک زبژی

شامپیون، قهرمان تیم‌های فوتبال پولندو محصل جام‌های سیپورتی درجه اول

اکنون که دهمین مسابقات جام جهانی در چه ریست اتحادیه آلمان ادامه دارد زمین فوتبال لیست هاتیم فـال بولیندر (گورنیک) از خود مهارت و شطرات های خارق العاده نشان داده که توجه علاقه مندان سیپورت جهان را به خود جلب کرده است و ممکن است قهرمان فوتبال این جام همین تیم باشد.

کلمه گورنیک زبژی به کلب سیپورتی منطقه شلائیک

(۱) پولیند راده شده است. این کلوب بیشتر از همه فوتبال بازان را تشویق کرده که تیم آن با اسم (گورنیک) یاد میشود. این کلوب جوان امسال بیست و هفتمین سالگره تاسیس خود را جشن میگیرد فعالیتهای کلوب مذکور بسرعت انکشاف کرد و ۱۲ شعب سیپورتی را پیش میبرد منجمله شعبات المپیایی، بازیهای اتلتیک و

تا حال کلوب مذکور ۱۱ ورزشکار اتلتیک، ۳ فتیالیست، ۳ نفر جهت بازیهای جمنا ستکی یک آبیاز و یک نفر وزن برادر را جهت اشتراك در بازیهای المیایی معرفی کرده است که اوشان به موفقیتها ی شا یانی رو برو و موفق باخذ مدالها بر گشته اند.

در حقیقت اتحادیه این کلوب تحت عنوان گورنیک زبژی در ماه

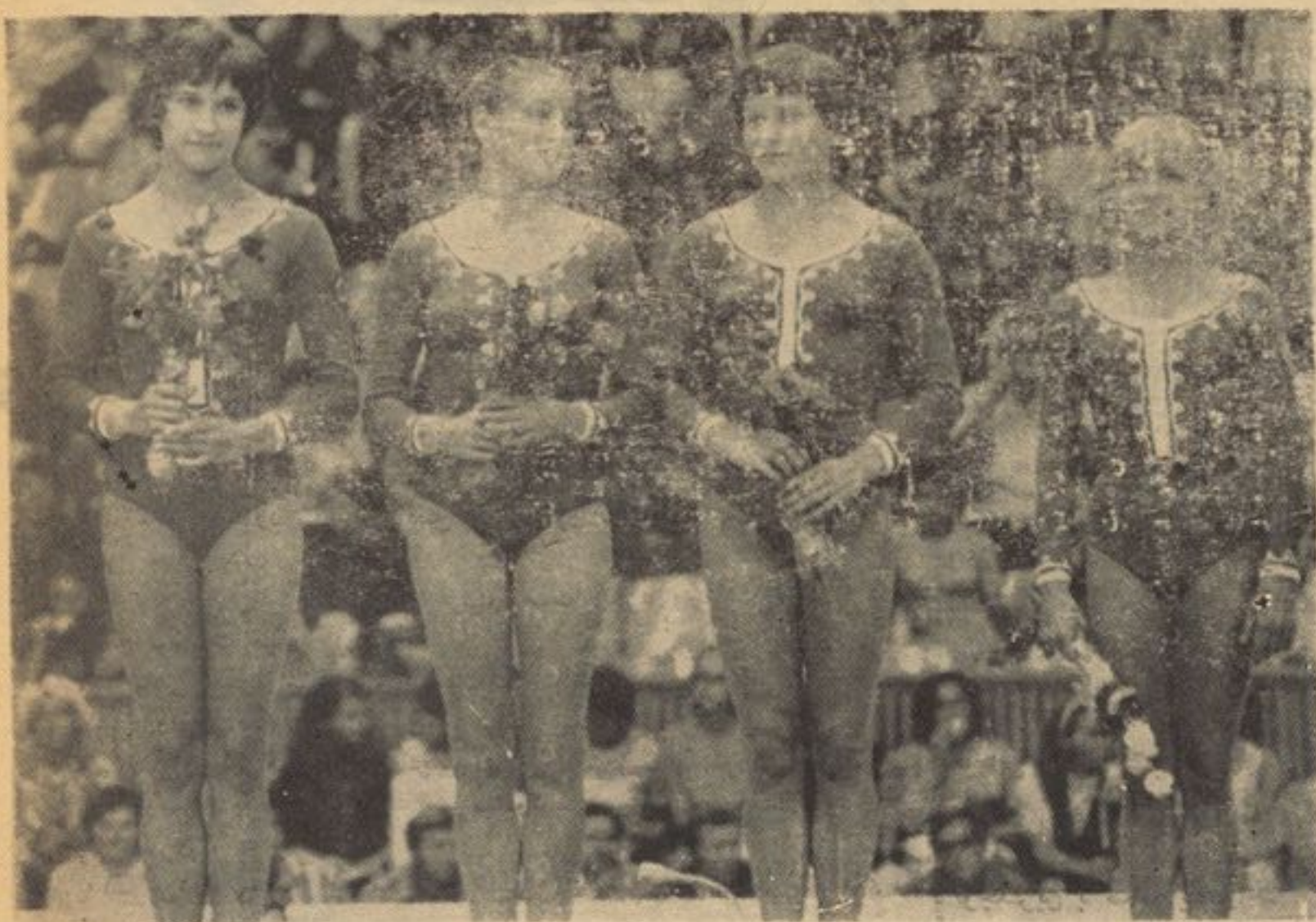
را حفظ ورهبری کند خیلی کم است کلوب سیپورتی گورنیک زبژی که از اتحادیه کار گران معادن زغال و فابریکات منطقه ای جنوبی پولند تشکیل شده نه تنها فوتبال را تشویق و تقویه کرده بلکه مسابقات و بازی های اتلتیک باسیکتبال و جمناستیک را که سه مراتبه شا میون المپیای جاپان، مکسیکو و مونشن گردید و رهبری میکنند.

جمنا ستکی از شعبات مهم آن به شمار میرود. شمول گورنیک در جام جهانی اروپایی و باز گشته موفقانه آن از یکطرف آوازه ی افتخار کلوب از جانب دیگر در مدت کوتاهی روز نامه نگاران و راپور تر های خارجی را بخود جلب کرد زیرا در جهان غرب چنین کلوب صمیمی که علاوه بر فوتبال دیگر شعبات، سیپورتی



اعضای تیم گورنیک زبژی که در جام جهانی اشتراك داشتند

د جمناسټک (۱۹۷۴) کال بین المللی لوبی



لوبو کښې چه تیر کال دواړو پسه
ښار کښې و شورې دهنکری، یو کسلاویا
، ختیځ المان ، سویم ن ،
بولند ، فرانسې جاپان ، او بلغار یا
ورزشکارانوته جایزی او مدالونه
ورکړل شول .

(دخارجی منابعوڅخه دغیور ترجمه)

کښې به دمسکود پوهنتون به ورزشی
ستدیوم د جمناسټیک بین المللی
لوبی وشي او په دغو لوبو کښې به
دنړۍ د ۲۵ هیوادو ورزشکارانو برخه
واخلي .

د جمناسټیک په هغو بین المللی

د ورزشکارانو د پټو استعدادونو
دراړزو لوبو او د جمناسټیک په پیلو
پیلو تمریناتو کښې د هغوی دتشویق
کولو دپاره د جمناسټیک بین المللی
لوبی ترسره کیری چه دادی د جوړې
شوی پر گرام له مخې د ۱۹۷۴ کال
داگست د میاشتی په وروستیو ورځو

می یکمېز او ونهصد چهل پنج شروع
بفعالیت نموده است که اعضای
ورزشکاران آنرا اکثرا طبقه کارگران
معادن زغال سنگ منطقه شلا نسک
تشکیل داده است . در یکمېز ونهصد
و چهل شش بعضی از
کلوب کو چک کارگران
از شهرت بین کلوب اطلاع یافته با
آن وصل شدند . از اول وحله
فنیالیست مذکور تحت عنوان اتحادیه
زبزی منحیت یک تیم فعال و عالی
بولیند بشمار میرفت .

تیم گور نیک برای اولین بار در
تیم دوم مرکزی باوجودیکه شامپیون
آن یچهار گروپ قسمت شده بودند
در سال یکمېز ونهصد پنجا و یک
اشتراک ورزیدند . بار اول مقام سوم
وسال بعد آن مقام ششم را در گروپ
سوم تیم دوم مرکزی حاصل نمودند
آنکه در یکمېز ونهصد پنجا و پنج
در تیم دوم مرکزی گور نیک بمجادله
پرداخته و مقام اکستر کلاس را به
دست آورده ، و مقام دوم را حاصل
کرد . از آن به بعد بدون توقف
منحیت شامپیون در اتحادیه تیم اول
مسابقات خود را ادامه داده تا آنکه
ستاره درجه اول را در گروپ اول به
خود گرفت . باید علاوه کرد که تیم
فنیال گور نیک ده عنوان شامپیون
بولند را بدست آورده و قهرمان
شناخته شد .

موفقیت های گور نیک در تیم

اول: در سال یکمېز ونهصد و پنجاه
شش درجه ششم ، یکمېز ونهصد
پنجا و هفت عنوان شامپیون بولند
برای اولین بار ، یکمېز ونهصد و
پنجا و هشت درجه سوم در یکمېز
نهصد و پنجا و نه شامپیون دوم بولند
در یکمېز ونهصد و شصت درجه
سوم ، یکمېز ونهصد و شصت و یک
عنوان شامپیون بولند برای سومین
بار ، یکمېز ونهصد و شصت و دو
معاون شامپیون ، در یکمېز ونهصد
شصت و سه ، یکمېز ونهصد و شصت و
یکمېز ونهصد و شصت و شش
چهار ، یکمېز ونهصد و شصت و پنج ،
و یکمېز ونهصد و شصت و هفت برنده
پنج شامپیون ، در یکمېز ونهصد و
شصت و هشت درجه سوم ، در
یکمېز ونهصد و شصت و معاون
شامپیون ، در یکمېز ونهصد و هفتاد
درجه سوم در یکمېز ونهصد و هفتاد
شامپیون نهصد و هفتاد و دو شامپیون
بولند برای بار نهم .

شمول تیم گور نیک در جام جهانی
بقیه در صفحه ۶۲

تیم ملی هاکی اخیامی گردد

نیز توجه خاص شده تا باشد
روزگاری آن افتخارات گذشته بازم
نصیب ورزشکاران ما گردد .

در تورنمنتیکه در همین هفته دایر
می گردد تیم های لیسه حبیبیه -
خوشحالخان و تیم های «الف» و «ب»
اردو اشتراک دارند که بعد از شش
روز مسابقه نتایج از آن بدست
خواهد آمد .

گرچه ، انتخابات اخیر تیم ملی
هاکی در ماه اسد صورت میگردولی
نتیجه در ماه اسد بعد از دایر شدن
یک سلسله مسابقات معلوم خواهد
شد .

امید با انتخاب شدن تیم ملی هاکی
بر قدرت ترین تیم رادر آینده در
اختیار داشته باشیم .

مسابقات هندوستان و مخصوصا در
سال ۱۳۳۹ در مصر کمایی کرده ولی
در همان سال بود که بعد از یک برخورد
کوچک ولی تباه کن که برای تقریباً یک
دعده هاکی را از کشور بکلی تا بود
کرد و در همین مدت جزء چند مسابقه
به سویه های بسیار پائین هرگز

حتی بسویه ملی هیچ مسابقه ای
ترتیب نکرده و نام هاکی از جدول
ورزش های کشور ما برداشته شد .

با استقرار نظام جمهوری که توجه
خاص در همه شئون زندگی مردم
مبدول گردیده در مورد احیا و ارتقای
سیورت های محلی - ملی و بین المللی

درین هفته خبری داریم مبنی
بر اینکه روز سه شنبه ۱۱ سرطان
مسابقات هاکی میان ۴ تیم در کلوب
عسکری آغاز می یابد تا استعداد
شطارت ، لیاقت و قدرت هر یک از
ورزشکاران مورد ارزیابی قرار گیرد
تأیید شده که در نتیجه آن تیم ملی
هاکی بوجود می آید یاخیر .

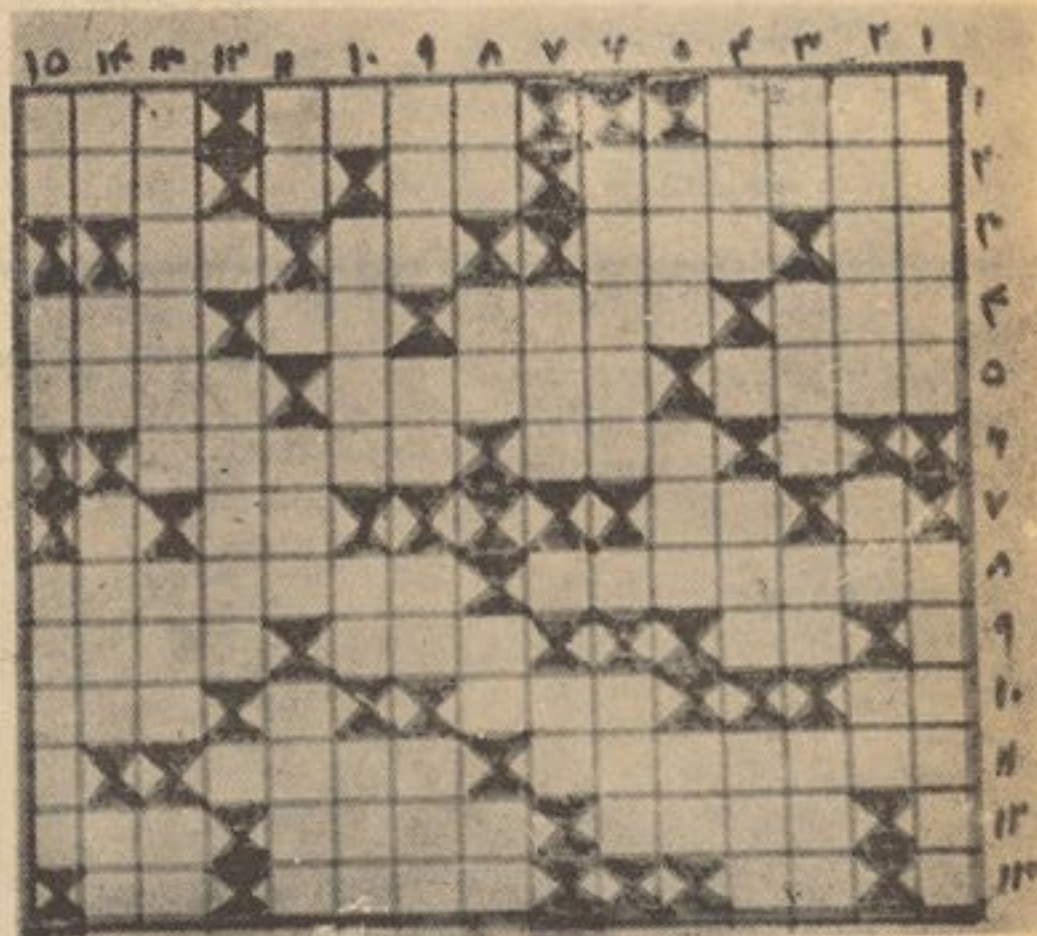
هاکی که روزگاری از بهترین
ورزشهای کشور ما بود و ما با داشتن
ورزشکاران آن زمان خود می بالیدیم
معلوم نیست که کنون هم پلیرانی به
سویه گذشته داریم یا نه ؟

در کشور ما هاکی که همیشه در
در مسابقات لندن ، و بسیاری از

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- یکی از پیمانهای دفا عسی مشهور - نو - سرمایه زندگانی است بقول شاعر .
- ۲- یکی از قاره های بز رگ - نصف کابل و این خوردنی است .
- ۳- باغ میان خالی - از حقو ق زن بر شوهر است که به معجل و موجل تقسیم میشود - تکرار يك حرف - بعد از جزر پیدا میشود .
- ۴- غالباً با ندارد - را ذاذ ناقص - شیر بدون سر - آب خشك كه بدون زندگی محال است .
- ۵- ناله بی ترتیب يك جز نشرام است و جزء و دیگرش عددی معکوس خدمت میکند .
- ۶- گاهی ممکن است که حاشیه داشته باشد - شريك کار و زحمت .
- ۷- دروازه - معکوسش ضمیر جمع متکلم است .
- ۸- مخترع تیلگراف بی سیم - نظام مرقی و محبوب کشور ما .
- ۹- بوسیله قوه شامه احسا سر میشود - عضوی از بدن - از لوازم حمام عصری .
- ۱۰- غریب بی سرو پا - مخترعش گوتنبرگ آلمانی است - سردی .
- ۱۱- پسر ادهم - قاضی .
- ۱۲- از آنطرف بخش و بهره زگویند - لباس - اسبابی است که بوسیله آن اشیاء فلزی را سوراخ میکنند .
- ۱۳- خورش است - گریز - بوی را از گلاب باید شنید .



طرح کننده : محمد قسیم از لیس حبیبیه

عمودی :

- ۱- دارای نبوغ است - یکی از رهبران انقلاب کبیر فرانسه .
- ۲- خودما - حرف نفی عربی - از آن طرف حرف نفی دری .
- ۳- خشك نیست - در سخن گفته زبانش لکنت دارد - در میان مریدا یافت میشود - تار درهم ریخته .

صفحه ۵۲

زنگ تفریح

یافتن عدد مجهول

به دوست خود بگویید ، عددی را مجذور نموده بعد از آن عددی را که پس از آن می آید نیز مجذور کنند آنگاه تفاوت هر دو مجذور را بشما بگوید کاری که شما باید بکنید اینست که از عددی که دوست شما بعنوان تفاوت دو مجذور برای شما میگوید ، يك واحد کم کنید و بقیه را نصف نمائید ، هر نصف آن مساوی عددی است که او اول فکر کرد ، و مجذور نموده بود ، طبعاً عدد دوم را که مجذور کرد ، هم با افزودن يك واحد می توانید پیدا کنید میدانید از این کار چیست ؟ به این قاعده حسابی توجه کنید ،

همیشه تفاضل مجذور دو عدد متوالی ، مساویست با دو برابر عدد کوچکترین با ضافه يك واحد .

۴- معکوسش اسم صوت متعلق به يشك است - موضع خوش آب و هوایی است در کوه دامن - رور ... و درشتی های وی زیر پایم پرنیان آید همی .

۵- در مقابل آشتی استعمال می شود .

نهی از رفتن - هوس میان نهی .

۶- ی بشما تا سعادت بیبری - آواز بلند در اصطلاح عامیانه .

۷- پسوند یست که ظرفیت رامیرساند - وقتی که به روز یا شب یا سال متصل باشد معنی این - رامیدهد .

۸- از ظروف آب - نام است ولی حرف اول ندارد - از آنسو خالی نیست - جفای ناقص .

۹- نامدار بی نام - حرف نفی پشتو - محل - آرد پر کند .

۱۰- از آنطرف خط سیر است - خودم - بجای لیکن می آید .

۱۱- شکستن هنر نیست - پوشش گندم - مقابل عرض در اصطلاح فلسفه .

۱۲- بی صدا .

۱۳- از ولایات کشور - معکوسش غالباً هم نشین گل است - از طرف مفقود است .

۱۴- تکرار يك حرف - معکوس يك عدد - مرادف ناله - تبه .

۱۵- رود یشت در اروپا - مادر (عربی) - يك مملکت آسیا یسی و اروپایی .

حدول کلمات پنهان

درین جدول که حروف مشترک کلمات آن دو حرف سین و نون است در بعضی از کلمات که نسبتاً مشکلتر بوده است، یک حرف دیگر نیز از همان کلمه را در جای خودش آورده‌یم، اکنون بر شما ست که حروف پنهان شده را پیدا کرده، اصل کلمه را برای ما بنویسید.

۱	س	ف	ن	
۲	س	گ	ن	
۳	س	ن		
۴	گ	س	ن	
۵	س	ن		
۶	س	ن	ء	
۷	س	ه	ن	
۸	س	ن		
۹	ی	س	ن	
۱۰	خ	س	ن	

- ۱- میدان جنگی که مشاهده کشتگان آن هائری دو نانت معروف را به تاسیس صلیب احمر واز کرد.
- ۲- یکی از ولایات افغانستان.
- ۳- نیزه را به عربی چنین می‌گویند.
- ۴- یکی از کشور های اروپا.
- ۵- یکی از ماههای رومی که با رانش معروف است.
- ۶- عارف و شاعر غزنه.
- ۷- کتابی از مولانا جامی است به شیوه گلستان.
- ۸- صحرای بزرگی است در شرق میانه.
- ۹- سیاه ستمدار امریکا یی که برای حل مساله ویتنام و شرق میانه تلاش بسیار کرد.
- ۱۰- علم ارزیابی آثار ادبی.

بایک قلم



آیا میتوانید بدون اینکه قام را از روی کاغذ بردارید و یا از روی یک خط دوبار عبور نمایید این شکل را رسم نمایید؟

مسأله پولیسی

وقت مسدود شدن باغ وحش فرار سیده بود آخرین تماشا چیان به طرف دروازه خروجی روان بودند که ناگهان صدای چیغ زنی شنیده شد و معلوم گردید که دستکول قیمتی او را ربوده اند در همان لحظه بناغلی و ارینکی، موریولیس دست بکار شد و به کمک یکی از تماشاچیان که خود را مطلع از تمام دروازه های ورودی و خروجی باغ وحش معرفی کرده بود به تفتیش پرداخت ولی از سارق اثری نبود سارق بطور یقین هنوز آنجا بود زیرا به امر و ارینکی تمام دروازه ها را بدون دروازه مرکزی که آنها شدیداً دانه میشد مسدود کرده بودند.

بالاخره بفکر و ارینکی خطور کرد که مبارا همین همکار او دزد باشد و بدینوسیله میخواهد رد یازا از بین ببرد در همین اندیشه بود که ناگهان چیز غیر عادی ای توجه او را جلب کرد و یکی از مستخدمین باغ وحش بجرم دزدی دستگیر نمود، برای ما بنویسید که چه چیز باعث شد تا ارینکی دزد را پشنا سد؟

«ترجمه انجنیر امیر محمد فنا»



شرکت صنعتی بوت پلاستیکی وطن

برای یک تن از شرکت کنندگان در مسابقات این هفته بحکم قرعه یک سیت بوت پلاستیکی وطن به سر جایزه تقدیم میشود بوت پلاستیکی وطن، زیبا، قشنگ و بادوام و از همه بهتر ارزان است و موجبات رضایت همه را از طفل تا کلا نسال مرد یازن، فراهم می آورد.



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جوراب های زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید. برای یک نفر از جمله کسانی که موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند بحکم قرعه یک سیت جوراب اسب نشان جایزه داده خواهد شد.

افسون



وی مرد خوش سیمانی است که
با دختر جذابی بنام جیلین هولراید
در اپارتمان پائین آشنا شده و
عاشق بیقرار او میگردد. در حالیکه
نامزدش (مرل کیتراج) انتظار او را
میکشد تا نامزدی خود را با او رسماً
اعلام کند، اگر نگاه گاهی کلمه و
یا سطری را فراموش می‌کند از
تخیل عالی خود کار گرفته و در
عوض کلمه و یا جمله موزون تر
را جایگزین آن می‌سازد که بیشتر
مورد پسند واقع میشود.

محبوبه جباری در نقش (جیلین)
بقدر کفایت موفق است و مثل
همیشه با انعطاف بسیار به مطالب
جان می‌بخشد. او باوصف اینکه
شب را مسحور خود ساخته تا

استاد رفیق صادق در درام افسون
دایم الخمر است. جادوگر نیست
بل یک نویسنده است.
در مورد جادوگری کتاب می‌نویسد.
خوش طبیعی هم می‌کند
واقعات غیر منتظره ... بی‌خبری
لذت عشق ... دنیای نامرئی ...
زهرخند ها ... اینها اجزای کمیدی
عشقی بنام (افسون) می‌باشد که
در تالار مرکز فرهنگی آمریکا نمایش
داده میشود.

از جمله هنر مندان خوبیکه درین
نمایشنامه کار میکنند یکی سید
مقدس نگاه است که نقش شب‌هنگ
رسن «ناشنیر کتاب» را بازی میکند



محبوبه جباری: افسونگریست جوان و جذاب و سید مقدس نگاه جوانیست
متین و باتجربه ولی در بند جا دوگیر می‌افتد و عاشق میشود.
آخرین لحظه نمی‌خواهد وی را از همچنان آصف اتیک در نقش
حقایق آگاه سازد.

(نکی) برادر «جیلین» کرکتر خود را
نرگس گلچین در نقش (عمه) در یافته و با حرکات شرات آمیز
ژاکی (بایله خندی هاو حرکات باعث اذیت و آزار خواهر شس
خیله نقش یک ساحره بی بند و بار میشود.

شخصیت هنری استاد رفیق
را بخوبی بازی میکند.

ژوندون

ستاره جفایی دایر کتر نمایشنامه افسون، که در درام نقش دارد

سو مین باز دید...

مرمی های ضد بلاستیکی و آزمایشهای ذروی زیر زمینی گفته است با امضای این موافقتنامه قدم دیگری در امر محدود ساختن سلاح ذروی بر داشته شده است و برای جلوگیری از ذخیره سلاح ذروی کمک میکند. همچنین روزنامه این ویستیا منتشره مسکو نتایج مذاکرات زعمای شوروی و امریکا را مثبت خوانده است و از همه گذشته ادامه راپور لیونید برژنیف برای دفتر سیاسی حزب کمونیست شورای عالی و شوروی و وزرای اتحاد شوروی خود نشان دهنده آن است که با ارتباط به صلح جهان اقدامی جهت تحدید سلاح ذروی نزدیکی شرق و غرب و ایجاد تفاهم نزدیک وعده ای از سایر مسائل خپلی موتر بوده است.

همچنان هنگا میکه ریچاره نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکان ایالت مین به فلوریدا وارد شد رضایت کامل خود را نسبت به نتایج سفر خویش از مسکو ابراز نمود. وی قبلا طی بیانیه تلویزیونی خود از تغییرات در اما تیک روابط دو کشور ناشی از مذاکرات سه سال پیهم یاد آور شده و گفت «ما زودتر بر خورد و مقابله به دوره مذاکره رسیده ایم و فعلا می دانیم چطور باهم همکاری کنیم و این همکاری را نه تنها برای تقلیل خطر جنگ بینمانیم بلکه در راه انکشاف و پیشرفت صلح انجام خواهیم داد.»

خلاصه اینکه اگر تما سها و ارتباطات بین دو قوه بزرگ جهان به همین منوال پیش برود و اگر برای ایجاد یک فضای کاملاً آرام آرزوی واقعی نزد رهبران دو کشور به همین شکل دایماً موجود باشند بدون شک خطراتی را که جهان از ناحیه برخورد های احتمالی و خطر اتیکه اخیانا از ناحیه استعمال سلاح های تبا کن ذروی ناشی شده میتواند طی چند سال رفع خواهد شد.

کتابخانه در ایشان خلق خواهد شد. همچنان از هر اخبار و روز نامه و مجله دولتی اقلاً یک کابی به تمام مکاتب فرستاده شود و معلمین باید شاگردان را تشویق کنند تا از این جراید استفاده کرده و به آن اشتراک کنند و همچنان دایر کردن کنفرانس ها نوشتن مقالات و غیره برای عادت مطالعه برای شاگرد کافیست.



محبوبه جباری



فرگس گلچین

گفت:

تالیف و ترجمه در مورد سوال دیگری «تدریس تنها در چار چوب کتاب درسی باید محصور نباشد و با یسد شاگرد در باره محتویات کتاب درسی معلومات بیشتر کسب کند. جمع آوری این معلومات در دوره اول ابتدایی شاید از طریق مشاهدات و مذاکرات شفاهی با اشخاص صورت گیرد ما بعدها این تجسس و تتبع شاگردان را به مطالعه آثار مطبوع خواهد کشانید و به این ترتیب اساسی ضرورت به مطالعه و

سید مقدس نگاه

با همه اینها آنچه که در مورد این نمایشنامه خواندید نظر خبر نگار هنری ما است که نمایشنامه را در حال مشق و تمرین دیده است: قضایات واقعی ژوندون هنگامی است که این نمایشنامه بنمایش گذارده شود، آنوقت ممکن است آنچه در مورد هنر پیشگان، رژیسور و نویسنده و بطور کلی در مورد نمایشنامه گفته شده چیز دیگری باشد و نمایشنامه و هنر پیشگان نمایشنامه موفقیتی آنطور که باید کسب نکنند و نمایش با عدم موفقیت روبرو گردد. که البته در آن وقت ما باز هم حرفهایی خواهیم داشت و نقد بی غرضانه در مورد آن.

صادق بی نیاز از توصیف است زیرا به مجردیکه تماشا چیان او را روی صحنه میبینند به خنده میپردازند - چه رسد به اینکه سخنان و حرکات او را بحیث «سدنی ردلچ» یک نویسنده دا یم ملا حظه کنند.

ستار جفائی بحیث دایرکتور در قسمت روی صحنه آوردن این نمایشنامه زحمت زیادی کشیده و اگر در تلفظ نامهای کرکتر ها قدری دقت بیشتر شود کار او بی عیب خواهد بود.

جان وان دروتن نویسنده این نمایشنامه خواسته است با این کمیدی عشقی ثابت کند که عشق از هر جادوئی قوی تر است.

تدویر سیمینار

جدیدی که با احتیاجات فردی و اجتماعی مردم کشور ما هم آهنگ باشد بدسترس شاگردان قرار خواهد گرفت و رهنما های معلم که طرز استفاده موثر این کتب را به معلمین نشان دهد تالیف و ترجمه خواهد شد.

و مهمتر از همه اینها که در چنین شرایطی کتابخانه ها جز پرو گرام

های درسی میشود هرگاه این عمل صورت بگیرد در آنصورت کتابخانه های ما نیز به شکل واقعی آن در خواهد آمد کتب مطابق ضرورت و احتیاج و سویه شاگردان در کتابخانه ها ذخیره خواهد شد و همچنین در چنین شرایطی به هر اندازه که سویه علمی شاگردان بلند رفت به همان اندازه استفاده بیشتر و موثر تری از کتابخانه ها بیشتر میشود.

پوهندوی دوکتور انتظار رئیس

وقتیکه مانگا هم میکنیم

حضرت مصعب

مسلمانی است که قبل از همه در حالت اسلام وارد مدینه شده است .

وی به تلاوت قرآن کریم سخت علاقه داشت و از طرف شب قرآن را با واز بلند تلاوت میکرد .

و شجاعت آن زبان زد خاص و عام بود . همان بود که این صحابه با اراده آهنین خویش بعد از اشتراک در بسیاری از غزوات سر انجام در جنگ احد بمن چل سالگی جسم شهادت نوشید و داد شجاعت و مردانگی را داد انالله و انا الیه راجعون . زمانیکه خبر شهادت وی بسمع رسول خدا (رضی) رسید خیلی ها غمگین شدند و وی را به وضع خوبی دفن کنند .

صحابه کرام در تمام پیروزی های اسلام از وی به نیکی یاد میکردند و میگفتند کاش آن جوان نیرومند با ما یکجا میبود وی از زمره آمده اصحابی است که صداقت خود را ثابت کرده در وقت شداید مصایب بزرگ از حمایت دین مبین اسلام واز - وفات رسول اکرم (ص) یقیناً عقب نمی ماند در عهد و پیمانی که با خدا و رسول وی بسته بودند چون گوه استوارمانند و همه خود را بپایان رسانیده در جهاد جان داد

سرگذشت این صحابه را سخ العقیده بدیگران . . . بوده هر يك را بسعادت دعوت میکند زیرا جوانیکه با بر خود داری از نیروی جسمی و مادی و ثبات در فاعیل نروتمند تمام می نمایم و لذایذ زندگی را بنام اسلام ترک بگویند و علاقه خود را از تمامی آنها قطع کنند سزاوار آنست که بعیت يك شخصیت برآزند و خدا کار اسلام نامزد شود .

دماغ کوشش می نماید که سر از نو دیدما را اصلاح کند . فشار واز کرده و تیر مطلوب را کوتاه می سازد .

درینجاست که بازی دادن او پتیکه بمیان آمده و طول تیرها مختلف به نظر میرسد . طوریکه می بینیم دیدن اشیاء عبارت از نتایج فعالیت مشترک چشم و دماغ متفکر می باشد . در سابق باین عقیده بودند که در دماغ عکس های داخلی تولید شده و اعصاب بحیث انتقال دهنده های نور فعالیت می کردند . مگر این عقیده و نظریه دارای اساسات نیست . در دماغ کدام چشم پنهانی نیست که نقشه های داخلی را تماشا کند . از شبکیه به چشم به دماغ یکعده اشارات الکتریکی ارسال می گردد که عکس راشیفری می نماید . و ارگان دماغ (فکرکننده) آنها را دی شیفری می نماید . چه قسم این جریان صورت می گیرد تا الحال هنوز اسرار آمیز است . جای شك نیست که در دماغ تحریکاتی بوجود می آید که خودشان عکس های اوپتیکه نمی باشد .

ژوندون

ووی نخستین کسیست که قبل از هجرت در مدینه موفقی به ادای نماز جمعه بجماعت گردید هنگامیکه از وظیفه خویش بفرجه باز میگشت قبل از آنکه بدیدن منسو بین خویش برود بحضور پیغمبر خدا (ص) آمده و اجراات کار خود را تقدیم کند و قتیکه با مادرش رو برو شد برایش گفت ای بابا ترا من کسی هست که او را بینی در جواب گفت . رسول خدا (ص) بهترین شخصی است که باید بدیدنش پیش از همه بروم مادرش برایش گفت ای پسرم اندکی برخود رحم کن و باین وضع پریشان تاجه وقت زندگی می کنی . بپا سخ گفت من بحال خود رحم زیاد میکنم و من به خاطری او دین اسلام را اختیار کردم که مرا بسعادت ابدی می کشاند و در برابر اسلام همه نعمت های دنیا ناچیز است .

حضرت مصعب (رضی) هنگام هجرت رسول خدا (ص) در صف مهاجرین قرار گرفته بارسو ل خدا و یارانش پیوست . زمانیکه پیغمبر اسلام او را بعد از بیعت عقبه اول بعد از بنی نضیر و بنی اسد دیده مردم انصار پیرامون وی جمع می شدند و او مردم را به اسلام دعوت می کرد چندی مردم بصورت انفرادی نزد او مراجعه نمود به اسلام می گزیدند تا اینکه به تعداد بیرون اسلام افزود و به پیغمبر اسلام نوشت که باید برایش اجازه اقامه بجماعت داده شود همان بود که رسول خدا برایش اجازه داد سپس با هفتاد تنیکه نسبت بیعت عقبه دوم وارد مکه شدند بمکه باز گشتند و پس از توقف مختصر بار دیگر اندکی قبل از هجرت رسول خدا عازم مدینه منوره گردید بنا او نخستین مهاجر

موهومات دارای اساسات نیست که شمه های مسطح به شکل شمه های حجم دار معلوم میشود . مثال واضح : دو تیر در یک رسم نشان داده شده است . تیر طرف چپ درازتر معلوم میشود . مگر طوریکه اندازه گیری هانشان میدهد هر دو یک اندازه است . پس چه قسم امکان دارد که دماغ متفکر ما این قدر غلطی کند ؟

درینجا نشان داده شده است شرح میدهم : در حیات روزمره اشکال گوناگونی دیده میشود مانند کنج برآمده گی اتاق تیلیفون و یا مانند کنج مقعر خانه . کنج های اتاق که به عمق داخل میشود کم به نظر میرسد . کم بودن مسافه خیالی ذریعه تصحیح مغز تلاقی می گردد .

وقتیکه ما آن را قبول می کنیم پارچه مذکور قدری کش میشود . باکنج اتاق تیلیفون موضوع برعکس است . کنج مذکور برآمده بوده و قدری بمانزدیک تر بوده و بدین لحاظ کلان تر معلوم میشود . درین شرایط

اوقات این عمل به سرعت صورت می گیرد . تجاربیکه با چشم گاو انجام یافته است نشان داده است که عکس هادر شبکیه چشم بالکل يك قسم حرکت می نماید . پس درین صورت چرا ما جهان را ثابت می بینیم در حالیکه عکس هادر شبکیه چشم به بسیار سرعت تغییر می خورد ؟ دماغ این کار را انجام میدهد و به عضلات چشم امر می نماید که تغییر ساحت دید در صورت حرکت سر با تغییر برعکس (مخالف) آن به دماغ باید تعقیب شود . و قتیکه عضله برای زمان موقت عاطل (فلج) باقی می ماند و انسان می خواهد به اطراف خود نظر اندازی کند ، در آن صورت تمام جهان با اطراف آن حرکت کرده و چشم حتی با اندازه يك ملی متر حرکت نمی کند . مگر دماغ ما تصحیح خود را نه فقط در قبول حرکت بلکه در دیدن حجم زیاد اشیاء انجام میدهد . شبکیه چشم هموار بوده و گفته می تو انیم که به شکل يك فلم عکاسی است و ما جهان را موزون مشاهده می نمایم .

اینك يك موضوع دیگر را مطالعه می نمایم . برای فهمیدن موضوع مذکور به «اتاق سحر آمیز» قدم می گذاریم . اتاق مذکور ، طویل و باریک است . در شرایط نورمال ما شکل و طول اتاق را تعیین نمودیم . زاویه دورچپ از جمله دورترین بوده باید خورد تر نشان بدهد . مگر اتاق طوری ساخته شده است که دور منظر آن خراب شده است . زاویه دورچپ نسبت به زاویه نزدیک راست بلند تر ساخته شده و هر دو يك قسم به نظر می خورد . بدین شکل تمام عقاید ما راجع به فضائیکه دارای اساسات است تغییر می خورد . زیرا ما باین عقیده می باشیم که جسم هر قدر دورتر باشد بهمان اندازه باید کوچک تر باشد .

همچنان می توانیم راجع به کلکین های اتاق بحث کرد . کلکین چپ دورتر قرار گرفته مگر بسیار بزرگ تر ساخته شده است و در نتیجه هر دو يك سان معلوم می گردد . درینجا حادثه ای را می بینیم که برای همه ما معلوم است و شاید مفهوم آن برای همه معلوم نباشد . بسیاری از

باید از دو حالت یکی را انتخاب کرد . عکس روشن ، واضح البته درین شرایط بدست نمی آید . مگر عدسیه که دسته های نور را جمع می کند آنها را ازین مشکلات نجات داد . در نتیجه عکس روشن و واضح بدست می آید .

خوب حالا سوال خواهید کرد که طبیعت عدسیه را چه قسم بوجود آورد ؟ البته طوریکه دیده شده است این اختراع بصورت فوری بمیان نیامده بلکه به تدریج تکمیل گردیده است . احتمالاً در ابتدا يك غشپاء شفاف بوده است که داخل چشم را از کثافات و زخم ها محافظه می کرده است .

درائر حرکات تصادفی این ساختمان در مرکز ضخیم تر گردیده و بالاخره اثر ضعیف عدسیه بدست آمده است . این اقدام فقط اول در پیشرفت زجاجیه چشم بوده است و عبارت از چیز نیست که مافعلا آنرا داریم .

اگر چه زجاجیه برای شبکیه چشم عکس سرچپه را میدهد . این موضوع را توانستند در قرن هفدهم بکمک چشم گاو باثبات برسانند . از چشم گاو تمام عضلاتی که مربوط به شبکیه چشم بود برطرف ساختند . طوریکه از عکس معلوم میشود چشم گاو از نزدیک بمشابه روز نامه به نظر می خورد . موضوع ازین قرار است که بعد از ترکیبات چشم مذکور نزدیک بین گردید . مگر جای تعجب نیست که در شبکیه چشم عکس های واضح هر حرف دیده میشود . این موضوع پس از آنکه بشما واضح خواهد شد .

عکس ها از شبکیه چشم از طریق اعصاب بصری به دماغ سر داده میشود . اگر حقیقت را بگوئیم این موضوع این قدر ساده نیست افسانه ترین و اسرار آمیز ترین خواص بصری فقط ازینجا شروع می گردد . بطور مثال حرکت قطار آهن را ما وقتی دیده می توانیم که عکس قطار آهن مذکور در شبکیه چشم حرکت کند . مگر در آنوقت تمام جهان در اننائیکه ما می بینیم باید حرکت کند . درین شرایط شکل اشیاء همچنان در شبکیه چشم تغییر موضع می نماید و بعضی



از آر تور مور

مترجم - نیرو مند

آخرین سفارش هارسی

انتقام لذت کرختی دارد. انتقام به هیچ وجه پسندیده نیست.

اما وقتی آدم انتقام میگیرد باید بسیار ماهرانه پلان انتقام گرفتن را طرح کند.

منزل من را قدم زنان از نظر گذشتانده بود باره سحر جایش بر گشت، من کاملاً او را زیر نظر داشتم. وقتی از دیدن اتاق ها فارغ شد برگشته مقابلم نشست. در حالیکه تبسمی بر لب داشت سربوتل را باز کرد محتوی آن يك لیتر از بهترین مشروبات بود. او به لیاقت و کار دانی من اشد ضرورت داشت.

من دو گیلان و يك مقدار یخ از مطبخ آورده منتظر ماندم تا نقشه ها یسرا توضیح کند من میخواستم حینیکه مشروب را می نوشیدم به حرفهای او گوش دهم. بکاری که از من توقع داشت باید آغاز می نمود. اما من نباید این کار را میکردم.

هارسی قامتی مانند من داشت، هم صورتش سرخ بود و هم موهایش به لجه ایرلندی حرف میزد. او خوب میدانند که از هر فرمایشش و سفارش عادی يك حادثه کم نظیر و با عظمتی بسازد. غالباً او سواران مرا نسبت بخودش در یافته بود، زیرا سر خود را بالا کرده دست راستش را بلند نمود و گفت: چیک این کار جدید جالب است. اما موضوع زن در میان نمی باشد.

يك وظیفه آسان و پاك را بستم می سپرم.

او هر دو گیلان را بر از مشروب کرد. یکی را بمن تعارف نمود و گیلان دیگر را خودش بر داشته صدا زد: بسلامتی تو برادر!

من پس از ماه ها يك چنین مشروب خوب می نوشیدم. پس از بقیه در صفحه ۵۹

بانگاه هایش می پالید، مجبوراً بحرف آمده گفت: چیک، من می توانم قضیه ایرا که در کلی ویلاند تناق افتایه بشو نشر یح کنم. من يك موش كوچك در دست دزدان سوراغ داشتم، او مرد او بسادگی از جیب من پول بیرون می آورد، توالبتها و پیر راهی شناسی من تمام کار ها را دو باره درست می کنم.

به یقین همه چیز درست می شود. من با توجه به گفته هایش به او خیره شده گفتم: یقیناً! من هیچگاه از او خوشم نمی آمد و حتی پیش از آنکه غنیمتی را که من چپاول زدم و او از من ربوده ناپدید شد، از هارسی خوشم نمی آمد.

هارسی يك حیوان بود و زما نی پای زنها در میان می آمد و آنقدر از خود ضعف نشان می داد که مانند يك صافی جلوه مینمود و حیثیت يك دستپاك را می داشت و اگر پول نزدش می بود، مانند ملیونرها لباس می پوشید و موثر خوب سوار شده، حرفهای احمقانه کمتر می زد.

بهر حال او این استعداد را داشت که وقت شناس بود. بخوبی میدانست چگونه از موقع خوب استفاده کند و نقشه های جالبی طرح نماید. اما ایجاب مینمود که دائماً مراقبش بود، زیرا بهیچوجه مردی مورد اطمینان و طرف اعتماد نبود. هارسی تمام جزئیات کارش را در قضیه کلی ویلاند به من حکایت کرد. وقتی هر سه اتفاق

پس از این گفتار بوتل را بالا گرفته جلو چشمها یم اینطسرف و آنطرف حرکت داد. و اضافه نمود: بگذار اول چند پیاله برداریم مسرا را راه دادم که داخل شود فوراً متوجه شدم که او چه میخواهد بطور یقین باز هم در کدام جای يك سیف، پول را زیر نظر کرده و شخص مورد نظر را برای ربودن محتویات سیف نتوانسته پیدا کند. در کلیك سارقان حرفه ی من به صفت متخصص باز کردن سر سیف ها موقعیت مناسبی داشتم. البته این تصور من بود. اخلاف ما سیف ها را توسط بکار بردن و یلدینگ می برند. اما برای باز کردن سیف های پول ازین طریق وسایل و تجهیزات پر قیمتی بکار است. من در هر عمارتی می توانستم نفوذ کنم و باشی ایكه در جیب دارم به آسانی و بدون سروصدا قادر به باز کردن دروازه هر نوع سیف می باشم.

هارسی در حالیکه منزل من را

اصلاً هارسی پو کلا ین کدام رفیق شفیق و یار من نبود. زمانی بود که اگر مقابلم می آمد بسا خوشحالی پوست از سرش کنده جسمش را جلو شیر ها می انداختم اگر در آن زمان از پیش رویسم میگذشت این کار در حقش دریغ نمی کردم. زیرا او يك مرتبه مرا که شریکش بودم بازی داده و از زیر ریشم خر سوار تیر شده بود. این اتفاق در کلی ویلاند اتفاق افتاد و برای من تاحدی گران تمام شد.

يك روز شام دروازه منزل مرا زدند. پس از باز کردن آن دیدم که هارسی پشت در واژه ایستاده و از دیدن او سخت در تعجب شدم. او سر حال و با نشاط کامل زندگی پشت دروازه ایستاده بود. تبسم عریضی در دهان بزرگ و صورت اسب مانندش پیدا بود و يك بو تل هم در دست داشت.

هارسی به سرعت اظهار داشت: مزن. چیک. بگذار نخست قدری کیف کنیم تا سرما گرم شود.

سگرت نمیکشم

برای فردا صبح) آن يك غذای دارای مقدار بیشتر مواد قندی تهیه کنید. و پس از آن سعی نمایید آرام بخوابید. در روزهای اول ترك سگرت باید شخص زیاد بتپد. بیشتر در هوای آزاد به گردش به پردازد و فراهم ساختن چنان زمینه که در سابق باعث کشیدن سگرت زیاد میشد اجتناب ورزد. همیشه بخود بگوید و تلقین کنید که: من دیگر سگرت نمی کشم.

این ساده ترین شکل تلقین است که میتواند برآستی مفید ثابت شود. هر وقتی دست تان به طرفی سگرتی دراز می شود فوراً با خود از در مخالفت پیشش آیید و بخود تفهیم کنید که چرا نمی خواهید دیگر سگرت بکشید.

ترك کامل اعتیاد سگرت آزادترین شکل از انصراف از کشیدن سگرت بشمار می رود. به روی پرنسیپ ازین ببعد دیگر هیچ سگرت نمی شكم، پرو فیسر و یوبر کورس ترك اعتیاد سگرت را اعمار کرده است. که تا ایندم در حدود بیش از ۲۰۰۰ نفر از معتادین سگرت موفق به ترك آن شده اند. ازین کورس ها تقریباً بیشتر رهنمای های نشاءت میکند که ما برای کسانی که میخواهند سگرت را ترك کنند طور خصوصی گوشزد میدهیم. بهر حال کورس ۵ روزه ترك سگرت به کرمك بیشتر و رهنمایی پرو فیسر، هم احتیاج دارد.

کورس هایی که پرو فیسر مذکور پیشنهاد میکند به روی تدریسی دستجمعی استوار میباشد. اما در صورتیکه شخصی خواسته باشد بصورت منفرد طی مذاکرات خصوصی با تصمیم قبلی که دیگر سگرت نمی کشم میشود برای نجات شخص معتاد از شر سگرت اقدام کرد. پرو فیسر و یوبر موفقیت حاصله درین راه را به يك امتزاجی از تلقینات روانی گرفتن دوا و معالجه از طریق اجرای حرکات حواله میکنند. ۹۲ فیصد کسانی که برای ترك اعتیاد سگرت نزد او مراجعه میکنند

وحیده رحمان صحبت میکند

بدی دارد.

خواهم رسید.

اگر درباره ازدواج چیزی نمیگویم به خاطر آن است که فکر ازدواج خسته ام میسازد. این فکر برایم احساس کسالت تولید میکند. تنها چیزی که در این باره می توانم گفت، این است که اگر قرار باشد ازدواج کنم، خواهم کرد. آنچه مطبوعات در باره روابط من و «صدیق» نشر کرده است، متأسفم. حقیقتش این است که آرزو ندارم به این شکل ازدواج کنم.

من در باره آینده خودم تشویشی ندارم. حتی اگر نتوانم رقص را دو باره آغاز کنم و یا روی صحنه بروم، باز هم کارهای دیگری وجود دارد که به آنها بپردازم: از مسافرت خیلی خوشم میاید. من چار یا پنج مرتبه برای فلمبرداری یا شرکت در جشنواره ها به اروپا رفته ام. مادر چنین حالات نمیتوان جاهای لازم را تماشا کرد. آرزو دارم به سفردور جهان بروم. به خصوص به دیدن استرالیا اشتیاق دارم. استرالیا احساس فضا های گسترده و هوای پاکیزه را در من تولید میکند.

شاید هم بمطالعه زبانها بپردازم. به خصوص دو زبان مورد علاقه ام، یعنی دری و فرانسوی. شاید هم يك کارگر اجتماعی شوم. کارگر اجتماعی به معنای واقعی آن، نه به معنای مردم فریب، درین مورد جدی خواهم بود. مخصوصاً اگر در يك شعبه رفاه کودکان شامل کار باشم. من عاشق کودکان هستم. شاید هم برای اینکه در منزل همواره کودکان در دور و پیشم وجود دارند. من ده تا خواهر زاده و برادر زاده دارم.

یکی ازین پسران شانزده ساله است و شش فت قد دارد. من او را «لمبوجی» صدا می کنم. آری، فکر میکنم کار اجتماعی را مانند يك زن انجام خواهم داد.

به هر صورت، به نظر آینده ام دارم. غالباً در دلم آرزو میکنم که روی صحنه ظاهر شوم. اگر واقعا به دنبال این کار بیفتم، به آرزو

«سنتجیف کمار توانست در فلم های «پاریچای» و «کوشنش» بسا- «جایا بهادری» همبازی شود. در یکی نقش پدر او را بازی کند و در دیگری نقش شوهرش را. این دو فلم همزمان با هم روی پرده آمد و هر دو پیروزی به دنبال داشت.

آیا ایندو فلم ثابت نمیکند که تماشاگران ما حاضر اند استعداد و ابتذ هر نقشی که باشد، بپذیرند؟ اما کار باز یکر زن طور دیگر است. من به تولید گرانی که به من رجوع میکردند، چلنج دادم و گفتم که حاضرم در يك فلم نقش مادر قهرمان مرد را بازی کنم. به شرطی که در فلم دیگری در برابر همین مرد در نقش زن اول ظاهر شوم. هیچ کسی این شرط مرا نپذیرفت. يك تصادف منظور مرا روشن میتواند ساخت! بازی تولید گری پیشنهاد کرد که نقش مادر «امیتاب بچن» را به عهده گیرم. ولی من نپذیرفتم. یکی از دوستان این تولید گر نزد من آمد تا به قبول این پیشنهاد وادارم سازد اما باز هم نپذیرفتم. چندی بعد، همین تولید گر فلم دیگری را به من پیشنهاد کرد. درین فلم قرار بود که نقش همسر «امیتاب بچن» را به عهده داشته باشم. این تولید گر صادقانه به من گفت که اگر پیشنهاد اولش را میپذیرفتم، هرگز درین فلم دوم نقشی به من نمیداد.

کسانی که به من نزدیک هستند، همواره در باره آینده ام از نزد من سوال میکنند. من در باره آینده نقشه ای ندارم. اگر ممکن باشد، می خواهم در هر سال در فلم خوب بسازم. این وضع به من فرصت خواهد داد که رقص را دو باره شروع کنم. کاری را که دوازده سال پیش ابلها نه ترك گفتم. اکنون خیلی آرزو دارم که برقصم و برقصم و برقصم.

به يك چیز دیگر هم زیاد دلچسپی دارم: غالباً در دلم آرزو میکنم که روی صحنه ظاهر شوم. اگر واقعا به دنبال این کار بیفتم، به آرزو

منظورم شکایت نیست. بادر نظر داشت وضعیتم، میتوان گفت که من خیلی خوشبخت و خوش طالع بوهام. من به حیت هنرمند خوبی شناخته شده ام. من آدم مسوولی بوده ام و به کار خودم صداقت داشته ام. همواره کوشیده ام هر آنچه از دستم برسر میاید، انجام بدهم و کارهایم را از صمیم دل به پایان رسانیده ام. همیشه واقع بین بوده ام.

با اینهمه کسانی هستند که می گویند من آنطوری که لازم است، متوجه شغلم نبوده ام. آنان میگویند که شاید من يك هنرمند حرفه ای بوده باشم. ولی قاطعیت نداشته ام. ایشان میگویند که من نتوانسته ام کارهایم را درست تنظیم کنم. مثلاً این اشتباه بوده است که در فلم (انصاف) در برابر بازیگری چون (پران) ظاهر شده ام یا اینکه بازی کردن نقشش مادر در فلم (فاگون) کار درستی نبوده است.

بعد از فلم (فاگون) نقشهای زیاد مادرانه را به من پیشنهاد کردند. این کار هم مرا به خنده می انداخت و هم خشمگین میساخت کار به جایی کشید که یکی از تولید گران از من خواست نقشی مادر را برای «ششی کپور» و «امیتاب بچن» بازی کنم.

در سینمای ما بازی کردن دو نقش مختلف با يك بازیگر، وضع

توانسته اند طی ۵ روز کورس سگرت کشیدن را ترك گویند. پس از گذشت چهار سال در حدود ۴۰ فیصد تارکان سگرت مجدداً به سگرت کشیدن شروع کرده اند. در پهلوی کورس ثابت ۵ روزه انجمن آلمانی برای امور صحتی با همکاری با پرو فیسر و یوبر در بسیاری از شهر ها پروگرام های لکچر و تعلیمی را دایر میکنند که ضمن آن هریك از اشتراك کنندگان لکچر ها در خلال اشتراك درین گونه کورس ها از دود کردن سگرت دسبرداری میشوند. طی این نوع کورس های تعلیمی سیار معیار نتایج حاصله بین ۷۰ تا ۸۰ درصد می باشد.

آخرین سفارش . . .

ترین سیفها بشمار می رود. از همین سبب سطح زمین اتاق برای گذاشتن سیف بصورت فوق العاده محکم اعمار شده است. این موضوع را تحقیق کرده ام و به آن مطمئن هستم.

خوب و بعد؟ کسی در آن حوالی نیست که ما را ببیند. در اخیر هفته آینده سه روز رخصتی داریم و ما عصر روز جمعه به سراغ سیف می رویم. سه روز برای گرفتن آماده گی های لازم وقت داشتیم و همچنان سه روز دیگر فرصت بود تا متوجه دستبرد به سیف شوند.

من سرم را تکان داده گیلان مشروبیم تا به آخر سر کشیدم. و آنگاه درباره هارسی و نقشه اش به فکر رفتم. آیا می توانستم به او اعتماد کرد؟ آیا ممکن نبود که او باز هم در صدر خیانت بمن و حتی کشتن من برآید؟ اگر از دستش ساخته باشد مرا از میان بردارد.

باقی دارد.

بقیه صفحه ۲۷

علیشیر نوایی

آفتاب هوای تازه بگیرد و شبها بدون مزه برهم نهادن طور متصل از روی کتاب چشم بر نمیداشت. و از طریق کتب با فلاسفه و دانشمندان و شاعران پیشینی داخل صحبت میشد و در اعماق قرون و اعصار فرو میرفت. از صحبت استادان، مصاحبان و دانشمندان بزرگی که بایشان مواجه میگردد، مستفید میشد. صدها دانشمند از جمله آخرین استاد خود - خواجه فضل الله ابو لیت سر قندی را یکایک پیاد آورد. از همه آنها مستفید بود.

در دنیای فکر باز هم با آنان مشغول صحبت شد.

درین موقع از بیرون صدای پاشنیه شد. شاعر دقتاً سر خود را بلند کرد. در دروازه با صدایی خفیف باز شد و پراش درویشعلی پس از ستیدان وارد گردید. گرچه او شخص تحصیل کرده و متواضع بود، اما از بسا جهات با برادر خود شباهت داشت، علاقمند زندگی بی قید و بند، بی پروا و اندکی بطی الاقبال بود. نوایی به چشمان مخمور نیم مست او نگاه کرد. گنایه آمیز تبسم کرد.

برادر، حرف بزنید، در مملکت چه خبر است؟

در ویشعلی در حالیکه می نشست جواب داد:

درین روزها غیر از منازعات مذهبی حادثه دیگری را نمیشنوم. هر جا میرود مردم ازین رهگذر ناخرشیدی ابر از میدارند. (۱۰)

(ناتمام)

صفحه ۵۹

دفتر است و يك اتاق دیگر که سیف را در آنجا مانده اند. من کلید دروازه های تمام اتاق های این طبقه را پیدا کرده ام.

هارسی درختم کلامش کلید ها را از جیب بیرون آورده پیش چشمم قرار داد و آنگاه دنباله حرفش را از سر گرفت: این کلید ها را بواسطه يك نفری که سا بقا در آنجا کار میکرد قالب گرفته بودم.

هارسی پارچه های یخ را در میان گیلان انداخته چند بار شور داد و صدای بهم خوردن پارچه های یخ با جوار گیلان بلند شد.

هارسی به ادامه صحبتش توضیح داد: من سیستم زیگنال خطر عمارت را بلند هستم اوبه آخرین اتاق به روی نقشه اشاره کرد: سیف در همین اتاق کوچک قرار دارد.

محل محافظت سیف درست همینجا است.

مارك آن چه نوع است؟ هارسی لیخنندی زد. يك جنس قشنگ و بزرگ آن است. من ازین نوع سیف در عزم تا آیندم ندیده ام. اما اینقدر میدانم که بسیار جندید نیست. به گمان غالب ۱۰ تا ۱۵ سال پیش ساخته شده، و یکی از سنگین

تا امروز بچنگ آورده استی. در جوابش گفتم: تو اینطور فکر میکنی؟ به نقشه دیده پرسیدم: این چیست؟

جواهر و زیورات. به احتمال قوی همه اش الماس است. رسیدن تابه نزدیکی جواهر کار یست سهل من يك نفری را می شناسم. اما تو باسهم خود هر چه میخواهی، مجاز هستی.

هارسی شانه ها یشر اتکان داده، تبسمی به روی من زد و بوتل مشروب را بطرفم دراز کرده من گیلانم را یکبار دگر هم از مشروب پر نمودم. سگری بر داشته، هارسی يك سگرت لایتر نقره ای را از جیب بیرون آورده سگرتسم را روشن کرد و من از او خواستم به حرفها یش ادامه دهد.

خوبست. برایت توضیح می کنم. ازین کوچه تنگ می توانیم خود مانرا به عمارت مورد نظر برسانیم. اما به طبقه سوم بالا می رویم.

اوبه روی نقشه محل کوچه و راه بالا شدن به طبقه سوم عمارت را بانگشت خود بمن نشان داده اضافه نمود. درین طبقه عمارت محض دفاتر وجود دارد. پنج اتاق

بقیه صفحه ۲۱

قربانی پول

ماریا در حالیکه ابرو ها را در هم می کشید و از وی دور میشد گفت:

اگر تو برستی یکمرد خوب هستی و عده بده که کمک خواهی کرد تا من و عیت بزود ترین فرصت عروسی کنیم.

میت میخواهد به پای خود ایستاده شود يك مغازه و یایک گشتی خورد بفرد.

ساده حالا دانستم در بنصورت يك خانم بو لدار برای او ضرورت است بلی درست است حالا بیاد دارم که او داجع بیگز ن فروتند با من صحبت نموده بود بین ماریا این خیال میت معنی ایترا دارد که تو از قصد ت بگدری و من خیلی مسرور میشوم اگر تو اینکار را بگنی.

ماریا سرش را پایین انداخت تا تغییر قیافه اش را کاپیتان نه بیند وی لحظه بعد سرش را جسورانه دو باره بلند نموده و گفت:

من امید را از دست نمیدهم و من طوریکه مردم فکر میکنند غریب نیستم - راجع به میت حال همای من مپ نزن من عقب میت و کسی دیگر نمی روم.

آنکه مشروب از گلو می روی مافرو رفت هارسی شروع کرد به حرف زدن.

اگر خواسته باشی می توانی نقشه مرا از نظر بگذرانی، من تمام مراحل کار را روی نقشه آورده ام. هارسی باکف دست به روی سینه اش زده گفت: ماهر دو می توانیم از عهده انجام این کار بدرشویم. نفر سومی نباید درین معامله حصه بگیرد. آنچه بدست می آوریم نصف - نصف میکنیم! هوم. این طور خوب است. در قضیه کلی ویلانند يك نفر سو می هم با ما شریک بود و این چالی بود که مرابه خاطر بانگشت تهای سهم رسیدگی میخواستند بکشند. دو نفری بهتر بود. يك مرد مقابل يك مرد دیگر قرار می گرفتیم. این کار را هر وقت می توانستم با هارسی شروع کنم.

هارسی از من سوال کرد: توضیح بیشتری می خواهی؟

با سر اشاره ی کرده گیلانم را برای ریختن مشروب بطرفش پیش بردم. مدتها میشد که مشروب نوشیده بودم. درین اواخر طالع با من سرناساز گاری داشت. چشمهای نافذ و کوچک هارسی زود متوجه این ناراحتی و نارضایتی من شده اظهار کرد: يك اپارتمان ارزان بیع و فقیرانه داری. لباسها یت هم فر سوده شده.

من يك جاکت دبل پوشیده بودم زیرا به علت ندیشتن پول نمی توانستم از مرکز گرمی استفاده کنم. علاوه شرح دادن موضوع برای هارسی زاید بود. ولز و می ندیشت که برای او میگفتم سر تا به پادر گرفته ام. گا هگاهی به دنبال شغل آبرومند تلاش میکردم. و اینجایا آنجا دريك دفتر کار مینمودم.

او يك ورقه کاغذ را از جیب بیرون آورده، قات آنرا باز کرد. من خودم را به روی نقشه دقیقاً طرح شده هارسی خم کردم. به روی کاغذ محض يك طبقه يك عمارت با اتاقها و دهلیز های آن رسم شده بود. جای دو زینه و يك لفت هم به روی سکیچ دیده می شد. اما از اشخاص اسمی وجود نداشت.

هارسی با انگشت خود به عمارت يك منزله به روی نقشه اشاره نموده اظهار داشت: سازه ترین غنیمتی که

شماره ۱۵

ناتمام

وضع گلیم وبرك بافی ♦♦♦

برای ما خیلی مشکل است ، و توان خرید آنرا نداریم ، اصلا مواد خام این گلیم از بز ها و گوسفندان خود ماست ، ماده دانه گوسفند و پنبه دانه بز داریم البته تار های تناب گلیم از پشم بز است که خیلی درشت است وبر خلاف تار های بافه گلیم از پشم گوسفند است که بسیار نرم میباشد .

اگر ما تمام وقت خود را بگلیم بافی بگذرانیم . کار خانه ، تهیه علوفه تازه برای مواشی شیری ، کمک با مردان در کار های دهقانی را چطور کنیم .. علاوه بر آن پشم مواشی ما که در طول یکسال دو مرتبه گرفته میشود ، به مشکل یکدانه گلیم ساخته میشود .

دست های کفیده ، چهره آفتاب سوخته و قیافه چرو کیده اش که نمایانگر زحمات ورنجهای بیکرانوی است ، در هنگام ترك آنجا با غرور خاصی بامن خدا حافظی میکنند و میگویند :

— نمیدانم که شما از پرسیدن طرز بافتن گلیم چه مقصد دارید .

هر چه اصرار میکنم که اجازه دهد از ایشان عکسی در حال بافتن گلیم بگیرم ، قبول نکردند . زن پیر با قیافه اندوهگین مانع میشود و میگوید :

— چطور اجازه میدهم که تو از دختران جوانم که تا بحال کسی تیز طرفش دیده نتوانسته عکس بگیرد و خدا نخواست در کدام جای چاپ کنی و ما را پیش سیال و شریک شرمند سازد . و هم آینده دختران جوان مرا که درین روز ها خواستگاران زیادی پشت دروازه ما میاید ، خراب بسازد .

می بینم که اصرار فایده ندارد از پیش شان خدا حافظی مینمایم .

هنگام که گلیم بافان را ترك میگفتم سوالاتی زیادی در ذهنم خطور میکنند : اگر طرز بافتن گلیم را از صورت بدوی آن نجات بخشیده و اصلاحات در طرز بافتن آن بوجود بیاورند و یا بشکل کار گاههای کوچک وینا

قسم بافته میشود : اگر چه طرز بافتن برگ با گلیم چندان تفاوت ندارد ، مگر برگ يك نفر میباشد در حالیکه گلیم را حداقل باید سه نفر در یکجا ببافند ، بافتن برگ یکی به صورت (تان) دیگری بنام (ماشو) که اولی دارای عرض يك متر زیاد تر و دومی بیست و پنج سانتی متر میباشد ، صورت میگیرد . برگ های پشمی بصورت عموم از پشم های گوسفندان و پت بز که متماثل برگ سرخ کمرنگ میباشد ، بافته میشود در یافتن نوع تان از شانته های چوبی و در ماشواز شمشیرك چوبی استفاده میگردد شمشیرك که عینا قسم شمشیر است از چوبهای درختان متمر که خیلی مقاوم و مستحکم است ساخته میشود و در حصه لبه یادم آن دندانهای کوچک درست میکنند و توسط آن خیلی خوب بطور یکنفری بافت انجام میدهد .

ازین دو نوع برگ که بعد از بافتن و کمی رنگ دادن همراه رنگهای ریشه نباتات توسط مردان بالای تابه سنگهای که توسط آتش گرم میشود از يك تا دو روز مالیده می شود تا پت پیدا کند - رنگ دادن برگها از ریشه و بیخ سرخ خاری که رنگ متمایل بسرخ دارد بعمل میاید .

کالا های که از برگ محلی ساخته میشود عبارت اند از بالا پوش کرتی ، شلوار چین خواب ، چکمن ، واسکت ، پتلون پای پیچ ، کلاه و دسترخوان . زنان این منطقه بخامکدوزی و گلدوزی ، کلاه ها ، پوش بالشت یا متکا ، دسترخوان ، پوش دریشی

مردی بانقاب بقیه

در حالیکه هم اکنون اعتراف میکنم که به اثر همین مسافرت خودم رانست به دو ساعت پیش بهتر احساس می نمایم . حلقه فیلم را هم می خواهم .

آنها می بایست منتظر میماندند تا فیلم را در يك پوش کسارت انداختند سپس يك والک کو مله کردند تا وزیر به داخل ابو لانس برود که جلو کار خانه سلینسکی منتظر بوده در ساعت ۱۵ کم ۱۰ شب فرمان تعویق اجرای حکم اعلام آماده امضای علیا حضرت ملکه انگلستان شد و ذیک این فرمان را بدست آورد عجیبتر اینکه وزیر داخله بدون هیچ اشکالی حاضر به پذیر فتن دیک شد . وزیر به معاونت دیک با دیک چوب دست به پای خود به داخل موتر سوار گردید .

در مقابل قصر بزرگ ، موتر ها پشت سر هم ایستاده بود . آنشب نخستین شب جشن موسمی بال ماسکه بود و حال مملو از مهمان ها بوده بصورت يك تابلوی فراموش نشدنی در آمده بود .

بقیه صفحه ۶۲

انستین



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

كور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری وات

داسترا لا بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۵۲۴الر

دیوی گبسی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی

تيلفون : مدیریت توزیع و شکایات

۲۶۸۵۴

دیو

را زد ، فکر کرد عمویش مریض است و مادرش بسراغ او رفته ، با گامهای تند و لرزان بسوی اتاق عمویش راه افتاد .
در راه که باز کرد ، صحنه ی وحشتناکی مثل يك دیو در برابرش رهن گشود ، دیویکه در افسانه ها شبها از پدرش شنیده بود .
مادر نیم پرهنه اش زیر هیکل بزرگ و شکم باد کرده عمویش با آن کله تاس و چشمان سرخ و قرمز خون گرفته اش بخوبی دیده نمیشد . مصطفی نمیدانست چه کند یگانه پناهگاهش ، کتام گرگ شده بود ، لانه ی دیو شده بود ، خود را خالی و تنها و بیگانه از همه کس احساس می کرد ، چشمان سیاهش به اشک نشست و بی آنکه بداند چه میکند ، سرش را محکم به تیغه دروازه زد و خون مثل جوی زیرپایش براه افتاد ، رگبار های باران تند و وحشت انگیز ، به شیشه ها میخورد و در بیرون ، باد و باران و رعد و برق توفان میکرد .
صبح آتشب از باد و توفان اثر می بچشم نمیخورد ، اما این رعد و برق و توفان همچنان در ذهن مصطفی ارامه داشت ، با این تفاوت که باران در ذهن و رنگ خون را اختیار کرده بود مصطفی دیوانه شده بود پس از آنروز بچه های همبازیش بجای مصطفای شار و خندان و بازگویش با مصطفای دیوانه سر و کار داشتند ، اما همچنان او را دوست میداشتند ، برایش نان و پیر می آوردند ، تربوز می خریدند ، با او به ساحل میرفتند میزنند ، اما اینبار مصطفی بجای شنا و باز یکردن ، برای آنان قصه اش را میگفت ، قصه ی دیو و باد و باران و توفان را و بچه ها با حسرت به قصه ی او گوش میدادند : « بود نبود يك دیو بود يك دیو سیاه ، چشما یش سرخ بود مثل خون ، قدش بلند بود ، بسیار بلند ، تمام جانش و پشت دستا یش پر از موی بود ، شکمش بزرگ بود ، برابر چار تا تربوز ، یکشو که باران می بارید ، شمال و توفان بود الماسک و بابه غرغری شکم آسمانه پاره کد و دیو سیاه از

مابین ابرا پائین شد ، ده خانی ما آمد ، مادر جانمه همراهی خود بورد خوره ده سرش انداخته بود ، می خواست او را بکشد ، مه رفتم که مادر مه خلاص کنم ، دیو ده جان م آمد ، چشما یش سرخ بود ، می خواست مریه بخورد ، مه رفتم ده بغل مادر جانم
بچه ها با حسرت و اندوه به قصه مصطفی گوش میدادند ، بیش از بیست بار این قصه را از مصطفی شنیده بودند و باز هم دل شان می خواست آنرا بشنوند ، مصطفی که قصه اش به همینجا میرسید ، گریه اش میگرفت ، بچه ها دلاسا یش میکردند و او دنباله ی قصه اش را میگرفت : « . . . مه رفتم ده بغل مادر جانم ، لیکن مادر مریه به طرف دیو سیاه تپله کد ، سر مه شکست و دیو سیاه باز خوره انداخت ده سر مادر جانم ، باران می بارید توفان بود ، بابه غرغری و الماسک شکم آسمانه پاره میکد و دیو سیاه مادر جانمه همراهی خود برد ، ده مابین ابرا ، ده پشت آسمان گم شدن . »
در آن بعد از ظهر آتش گرفته که باز درجه ترین به جهنمی تبدیل شده بود ، وقتی پلیسها رفتند بچه ها آمدند و مصطفی را با خود به ساحل میرموند بردند ، مصطفی قصه اش را برای آنها گفت ، هنگامیکه بچه ها بسوی شهر برمیگشتند ، مصطفی با آنان نیامد ، از دیو میترسید ، میگفت : « دیو از . . . پائین شده ، امروز مریه زد ، اگه ده شاربوم مریه میکشه ، مه همینجا می باشم ، مریه ده شاربوم ، دیو مریه میکشه
بچه ها به شهر بر گشتند و مصطفی همانجا نشست يك چوچه سنگ مردنی را که آنجا سر گردان بود ،

بقیه صفحه ۶۳

قدرت عشق

اودر برابر قهرمان فلم کوبایی رنگ میبازد و به کودی مبدل میشود .

در نتیجه ، فلم با حرکت یکنواختی به جلو میرود و فراز و نشیب فلم را به سختی تشخیص میتوان داد و

محکم در بغلش فشرد و با او روی ریگهای داغ ساحل دراز کشید . سنگ عرو میگرد و سر و صدا راه انداخته بود اما مصطفی به هیچ قیمتی حاضر نبود آن را از دست بدهد ، گویی از تنهایی میترسید ، دیو سیاه بسراغش بیاید ، شاید سنگ را نگه داشته بود که از او دفاع کند .
از روز خستگی روی ریگهای گرم و نمناک ساحل خوابش برد ، در خواب هم دیو سیاه آزارش میداد ، خواب میدید که : دیو سیاه با پنجه های سنگینش میخواهد او را خفه کند ، مصطفی از لای پنجه های او فرار میکند دیو دنبالش میدود و پدرش که سر خود را از وسط آبهای دریا بلند کرده ، او را بسوی خود میطلبید ، مصطفی درون آبهای کف آلوده ی میرموند به آغوش پدرش پناه میبرد .
ناگهان وحشتزده از خواب بر خاست و چوچه سنگ را که باغفرار گذاشته بود دنبال کرد ، وقتی آن را گرفت محکم میان بازو های لاغرشی فشارش داد و دو باره روی ریگهای ساحل دراز کشید .
فردا که بچه ها در شهر سراغ مصطفی را گرفتند ، او را نیافتند ، آمدند کنار میرموند ، همانجا که روز گذشته مصطفی قصه اش را برای شان گفته بود ، اما از مصطفی خبری نبود ، به جستجوی او پرداختند بالاخره او را پیدا کردند .
چند قلم آنسو تر ، آنجا که آب دریا ته میکشد ، نقش مصطفی روی سنگهای کنار ساحل دراز افتاده بود . بچه ها بالای سر او جمع شدند ، مصطفی ، سیاه شده بود ، کبود شده بود ، شکمش بالا آمده بود ، جای یک زخم عمیق و چرکین روی شقیقه اش دهن باز کرده بود و چوچه سنگ همچنان دم کرده و بادآورده پهلوش افتاده بود و در آستانه ی مرگ تنهایش گذاشته بود .
پایان

جنبش آن را به سختی احساس میتوان کرد .
گلوله ها هیجانی نمیا فرزند ، آتش سوزی وزدو خورد ها هم بی مزه است .

و آن افتادنها ی پیهم از بالای عمارتها به پایین جنگی به دل نمیزند . گذشته از پنهان قدرت قهرمان بین دو آدم (برندی و استیفن) تصمیم میشود و هیچکدام به حیث چهره یی

زلزله و عواقب

موترها تکانهای مذکور را در حال حرکت حس و بعضی اوقات باعث حوادث ترفیکی میشود .

درجه ۸- طوفان - بسر عست ۲۵۱۰ - ۵۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) فیل پایه های عمارات مینارها و مجسمه های یاد گاری ویران ، میل در داخل عمارات پرا گنده میشود و تغییراتی در آبهای زیر زمین و تصادمات ترفیکی رخ میدهد . عمارات ویران میشود .

درجه ۹- ویرانی - بسر عست ۵۰۱ - ۱۰۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) صدمات فوق العاده به عمارات وارد کرده و حتی آنها را از تهداب بیرون میکشد در زمین سوراخ ها بوجود آمده و نل ها شروع به کفیدن میکنند .

درجه ۱۰- ویرانی شدید - (سرعت ۱۰۰۱ - ۲۵۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) عمارات را از تهداب بکلی منهدم ساخته آنها از سواحل دریا ها فوران میکنند .

درجه ۱۱- کستروف - (سرعت ۲۵۰۱ - ۵۰۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) تماما آبادی و بل هارا ویران در زهای عریض در سطح زمین تولید میکند نل های آب ، گاز و یایپ های زیر زمین پاره شده خطوط آهن شدیداً با هم پیچیده و ویران میشوند .

درجه ۱۲- کستروف عظیم - (به سرعت بالاتر از ۵۰۰۰ میلی متر مربع در (ثانیه) شهر ها بکلی ویران و نابود گردید در سطح زمین چین خوردگی های شدیدی تولید میگردد و بالاخره خرابی قشر زمین و شکل تو پو گرافی زمین را تغییر میدهد .

بر جسته و برازنده تبارز نمیتواند کرد .
قهرمان اصلی (استیفن) است ، ولی بعدتر ، نزدیکیهای پائین فلم ، میبیند که این (استیفن) مفت و راحت به قتل میرسد .

و تماشگر تا به خود میاید و میخواهد همه قدرت را به (برندی) ببخشد ، میبیند که آکار از کار گذشته و فلم به پایان رسیده است .

گورنیک ر بژی

اروپایی موفقیت دیگریست که کلوب مذکور نصیب شده است. در لست مسابقات اروپایی که این تیم با تیم های معروف مسابقه انجام داده است اکثر شطارت و مهارت فوق العاده از خود نشان داده است. بزرگترین مسابقه های جام اروپایی تیم گورنیک که تا امروز خاطره خوب آن در دماغ مردمان آنجا هنوز هم باقی مانده است عبارت از مسابقه تاریخی یکم هزار نهمصد شصت هفت این تیم با تیم سویدن در استا کهلم بود سپس بر تیم (رینامو) کیف شوروی غالب و داخل فاینل گردید تیم ما گورنیک با ماتچستر یونایتد سه مسابقه بزرگی را انجام داده که در انگلستان، اتریش و وارسا صورت گرفته که بعد از سومین مسابقه با مانچستر سیتی، گورنیک قایق و داخل فاینل گردید.

مردمان پولند هیچگاه مسابقه فوتبال رو مانتیکی این تیم را با تیم روم در ایتالیا فراموش نمیکنند که چندین هزار تماشاچی تلویزیونی از اهالی پولند باز گشت این تیم را که موفقیت های بزرگی را در روم نصیب شده بود در میدان هوایی وارسا با بی صبری زیادی انتظار میکشیدند.

در مسابقات المپایی مونشن بکهاوزن نهمصد هفتاد و سه این تیم مهارت غیر قابل ملاحظه ای از خود در مقابل تماشاچیان جهان نشان داده اند و مدالهای طلا را از همه اولتر این تیم نصیب شد. هر مدال نه تنها طلا بلکه گوهر قیمت بهای برای هر فرد پولندی محسوب میشود.

در خزان یکم هزار نهمصد هفتاد و سه، تیم گورنیک بزرگترین مسابقه فوتبال خود را با تیم معروف انگلستان در وارسا مساویانه انجام داد دو ماه بعد آن که آخرین میچ جام جهانی در لندن صورت میگرفت مطبوعات

بقیه صفحه ۱۷

گریستوف کلمب

به غیاب کبشی دهماجرینو دخی به خای کیدو، دبو میانو دژی دژده کری اود سرو زرو دکانو دموندلو به باره

صفحه ۶۲

مردی بانقاب بقه

فرمان مهر و امضاء شده بود، وزیر داخله خطاب به دیک گفت: فرمان به تاخیر انداختن حکم اعدام به مهر و امضای سلطنتی هم رسیده است. اینرا بگیری و برای نجات جان محکوم عجله کنید تا وقت تلف نشود.

خوشحالم که تا اینجا از تلاش مثبت کار گرفته اید.

دیک در حالیکه بسوی دستی که به طرفش دراز شده بود خود را خم کرد، در همان لحظه احساس فتح مینمود و برای يك لحظه خطر وحشتناك که زندگی رای را تهدید میکرد

فراموش نمود. وقتی به وزارت داخله باز گشت، با اظهار سپاس

سکزاری بی پایان و هیجان زاید

لوصفی از وزیر مسهربان و با درد خدا حافظی کرد سپس بیک جست

از زینه ها بالا رفته وارد اتاق کار خود شد و گوشك تیلیفون را برداشته

از مرکز تیلیفون خواست او را با دفتر گلا سته ۸۵۸۵ رخ کند. دیک

از آن پس برای لختی در تیلیفون منتظر ماند چند دقیقه گذشت و

آوازی از آنطرف سیم جواب داد: معذرت می خواهم. گلا ستر جواب

نمیگوید.

مثل آنست که لین های مخابره تیلیفون را قطع کرده باشند.

دیک گوشك تیلیفون را سر جایش گذاشت. در همان لحظه فکرش در

اطراف بقه به فعالیت آغاز کرد. بقه هنوز زنده بود. بر سر قدرت بود

با هو شیاری و بیداری کامل او ضاع را مراقبت مینمود و مسلما در کینه

توزی چنان اصرار می ورزد که تا انتقام نکشیده، آرام نخواهد نشست

وقتی، الك به دفتر کار خار نوال دولت وارد شد، دید که دیک پشت

میز نشسته سر گرم انشاء چند تلگرام بوده همه تلگرام ها

عنوانی مد یسر محبس گلا ستر نوشته شده و از طرق

مختلف به گلا ستر فرستاده میشد متن تمام تلگرام ها يك چیز بود:

فرمان التوای حکم اعدام جلیم کارتر در راه رسیدن به گلا ستر است.

الك پرسید: این تلگرام ها برای چیست.

(ناتمام)

ژوندون

جواهرات گرا قیمتی که خانمهای اشرافی به گردن و انگشتها داشتند

و یو یفور مهای سرخ عنابی، آبی و سبز تیره رنگ دیپلو ماتها، در

خشش مدال ها و نشان های بسی حساب مانند ستاره های آسمان

و بیش از همه تنظیم يك چنین محفل با شکوه دیک را محو ساخته

بود و در آن حال نظیر يك چهره خسته بود که نقطه کا ملا مخالف

را در میان مدعوین میساخت، به يك قبل پایه تکیه داده همان قسمیت

ساخته را برای حرکت و جنبش مهمان ها باز گذاشت.

وزیر لنگ لنگان در پشت یکی از پایه ها ناپدید شد و تقریبا به فاصله

کوتا بر گشته به سوی دیک با انگشت اشاره نمود دیک بدنبال او

روان شد و از میان پیشخدمت های که لباس سرخ و طلا بی پوشیده و

موهای سپیدی داشتند عبور کرد تا اینکه پشت يك دروازه رسیدند. در

آنجا يك پیشخدمت دیگر منتظر شان بود.

پس از سر گوشی مختصر بین وزیر و آن مرد، پیشخدمت بانواختن

انگشتی به دروازه اجازه ورود خواست يك صدا از داخل اجازه

ورود داد. آن یو نیفورم سر خرنك جزایی به کن داشت. به روی سینه

اش بصورت جلیپا يك فیتة آبی پراز نشان های متنوع انداخته بود. در

نگاهش آثاری از محبت، انسانییت و همدردی پیدا بود و دیک درین محفل

هرگز انتظار چنین پیشا آمدی را نداشت. آن مرد به دیک يك چوکی

تعارف کرده سپس اظهار داشت: خوبست حال موضوع را به تفصیل

بگویند.

وقتی به تمام جزئیات مساله آگاه شد، کاغذ به تعویق انداختن حکم

اعلام را گرفته، يك سطر زیر آن نوشت و سپس به همراهی وزیر به

داخل اتاق دیگر رفته، به فاصله

(هند دبر اعظم) کشف پخیل نامه ثبت کری له همدغه امله به بیرته

راتنگ کبشی بیره کوی، دوی سا خلور ورخی وروسته (پینتا) دبیری

سره چه اوه هفتی مخکبشی ورکه شوی وه، مخامخ کیری.

(نوربیا)

جهان مخصوصا مطبوعات و راپورتر تلویزیون و رادیوی اروپایی مصاحبه های با این دو تیم معظم انجام دادند.

اهالی لندن و وارسا نتیجه مسابقه را در مقابل تلویزیون واستودیم

به بیصبری زیاد انتظار میکشیدند بالاخره مسابقه در لندن به نفع تیم

گورنیک پولند خاتمه یافت که در لندن، خاموشی مطلق حکمفرما

گردید. برخلاف در همان نیمه شب غریبی، هلله و شادی درجاده های

وارسا تا حوالی صبح ادامه داشت. این موفقیت تیم گورنیک پولند را

بیشتر به تشویق کشانیده و در همین مسابقات جام جهانی که اکنون در

اتحادیه آلمان فدرال ادامه دارد، باز هم پیروزی نصیب این تیم شده و بر

تیم های بی تی غالب گردید.

رئیس کلوب سپورتی گورنیک ریزی (ایریک وایزر) و بهتر یس

فتبا لیست تیم مذکور «ولدیمریز لپناسکی» میباشند که محبوبیت

خاصی لوپ مردمان پولند دارند و توپیکه بیای او برسد حتما داخل

گول حریف میشود و مهارت خارق العاده ای از خود در هر مسابقه نشان

داده است.

چنانچه در مسابقه فوتبال تیم گورنیک با لیکی در مقابل ۱۶ هزار

تماشاچی تنها ۴ گول توسط همین گولر ۲۷ ساله بر گول رقیب حواله

گردیده است استودیم این کلوب گنجایش ۳۰ هزار نفر را داشته و

جهت مسابقات شبانه نیز مجهز میباشد.

(۱) شلا نسك منطقه زغال سنگ و صنعتی جنوب پولند است که از

برنه وس ترین مناطق جنوبی پولند بشمار میرود فوتبال از سپورت های

درجه يك این منطقه بشمار رفته و یگانه شکل طبقه کارگر معادن

زغال این ناحیه میباشد.

کبشی خیر نی وکری. د ۱۴۹۳ کال دجنوری د خلورمی نیتی به گپیخ

کلبوس د بیرته را گرخیدو دپاره تصمیم اود (نیتا) دبیری حرکت کوی

اود اسپانیی خواته درومی.

کلبوس ویریری چه د (پینتا) دبیری لهه نه مخکبشی اسپانیی ته ورسیری او (مارتین الونزو پینزون)

«قدرت عشق»، يك فلم بی قدرت

(بربنندی) بچهره نسبتاً خو بیست ولی در باره این چهره دو نکته میتوان گفت: نخست اینکه، چنین آدمی را پیاده شدن بر زمینه يك فلم کوبایی، در نقش قهرمان فلم، نمی‌زید.

دو دیگر اینکه، تکامل و دگرگون شدن او گنگ و مبهم است. تنها یکبار میگوید: (میتوانم مثل گذشته سواری کنم. فقط گاهی دستهایم می‌لرزد).

ازین گفته او روشن نمیشود که او در گذشته چه کاره بوده است. قهرمان فلم کوبایی مثل صحرا وسعت دارد. مثل کوه مفرور و انعطاف نا پذیر است. مثل صخره سخت و خشن و سنگین است و مثل بیا بان سختیها را تحمل میکنند، ادبیات کوبایی حکم میکند که همین طور باشد، و قهرمان فلم (قدرت عشق) اینطور نیست. بقیه در صفحه ۶۱

خلقش تنگ میشود. فلم (قدرت عشق) نه ادغی فلمهای کوبایی را دارد و نه تحرک و جنبش آنها را. البته چند تا انگیزه کشی و چند تا اسب دوانی در فلم موجود است، و لسی هیچ کدام حرارت و تحرکی ندارد. سرد و بیجان است. آدمهای کهنه.

و آدمهای فلم هم در شخصیتهای شان چیز تازه ای ندارند. و آن چیزهای کهنه را هم خیلی ناقص دارند این آدمها را در خیلی از فلمهای کوبایی دیده ایم، و غالباً صلاحیت سنگینی و قدرت داشته اند و رفتار شان برایمان آشناست: آدمهای ثروتمندی او و کله شخصی از مردم باج میگیرند و بر درایی خود شان میافزایند. مردی که از حادثه و ماجرا میگریزد، ولی سر انجام به ماجرا کشا نیده می‌شود. زمان تنهایی که به پشتیبان ضرورت دارند، تنها

مثلث مثل هر مثلث دیگری سه ضلع دارد. این سه ضلع در فلم به خوبی نمایان و قابل تشخیص است: يك ضلع دسته بد کاران است. ضلع دیگر «قهرمان فلم» است. و ضلع دیگر مردم بلا تکلیف. سر انجام دوضلع، یعنی قهرمان و مردم شهر با هم میسازند و ضلع سوم را بود میکنند. آنوقت، از مثلث زاویه‌یی باقی میماند که هیچ معلوم نیست که پس‌اتر چه شکلی رابه خودخواهد گرفت. ظاهراً به این شکل بعضی علاقه یی هم وجود ندارد نه فلمساز علاقه میگیرد و نه تماشاگر.

تیراز فلم، با شکلهای انتزاعی خودش، جالب است. چنان‌جا لب که تماشاگر میپندارد با یگو از آن فلمهای عمیق روشنفکرانه با به رو است. ولی وقتی فلم آغاز میشود، تماشاگر کار کشته بیدرنگ قضیه (تولید مشترک) و پدیده درجه سوم را در میابد و امیدش هوا می‌کشد و

فلم (قدرت عشق) از آن مر کبهای بی تر کیببست که نامش را میگذارد (تولید مشترک). بدینمعنی که چند نادم در ووم، پارامس و سوری- برد همدگر می‌ایند. عده یی یسان را میگذارد - گاهی هم عده یی دیگری از امریکا میخواهند و تصمیم میگیرند تا (فلم مشترکی) رابه بازار هی اروپا آسیا و آفریقا عرضه کنند و می‌کنند. و غالباً ترآورده کار شان پدیده های درجه سوم ستمیست و سعی هم شمشیر میکنند و فلم درجه دومی میکشند. ولی به هر صورت مقدری پولی از جیب من و شما صاحب میشوند و به فکر (تولید مشترک) دیگری می‌افتند و این دورادهمه می‌یابد (تولیدهای مشترک) یکی پس، ر دگر روی پرده می‌آیند و من و شما و پیروی بچی ادی میر ویم و این (تولیدهای مشترک) را تماشا میکنیم. و خوش هم هستیم که فلم دیده ایم. سر دو بی تحرک

فلم (قدرت عشق) يك پدیده سینمایی بی قدرت است! برای اینکه هر چه نه باشد، از (تولیدهای مشترک) به شمار میرود و احتیاط حکم میکنند بر هر چه و تولید مشترک است، تمازیم، زیرا گاهی این سینماگران تر میکنند و فر می‌کنند و چیز خوبی از زیر دست شان بر می‌آید، ولی (قدرت عشق) چیز خوبی نیست و گفتن این جمله احتیاط زیادی را هم نیاز مند نیست.

اصلاً احتیاطی ضرورت ندارد. زیرا این فلم از آن تولیدهای درجه سوم است که چنگی به دل نمی‌زند نه شور می‌آفریند و نه غصه می‌زاید. آدم از دیدنش خسته میشود. فلم (قدرت عشق) از فلمهای ویسترن و به اصطلاح خودمان از فلمهای کوباییست. ساختمان فلم از همان ساختمانهای مثلثیست که من باری در روزنامه (انیس) در باره این ساختمان چیزهای نوشته ام. این



... و آدمهای فلم در شخصیتهای شان چیز تازه ای ندارند.



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library